

الكتاب: صحيفة الحسين (ع) (فارسي)

المؤلف: جمع الشيخ جواد القيومي

الجزء:

الوفاء: معاصر

المجموعة: مصادر سيرة النبي والائمة

تحقيق:

الطبعة: الأولى

سنة الطبع: ١٣٧٤ ش

المطبعة:

الناشر: مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة

ردمك:

ملاحظات:

صحيفة الحسين عليه السلام  
تأليف  
جواد القيومي الاصفهاني  
مؤسسة النشر الاسلامي  
التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة

صحيفة الحسين عليه السلام  
تأليف: فاضل محترم شيخ جواد قیومی  
موضوع: دعا و کلمات امام حسین (ع)  
ناشر: دفتر انتشارات اسلامی  
نوبت چاپ: اول  
تاریخ: بهار ۱۳۷۴  
تیراژ: ۲۰۰۰  
دفتر انتشارات اسلامی  
وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحسين سيد شباب اهل الجنة وقرّة عين الرسول.  
الحسين قتيل العبرة، لا يذكره المؤمن إلا استعبر.  
زيارت حسين افضل اعمال است  
زيارت حسين عمر و روزی انسان را زياد کرده، و ترکش  
موجب کوتاهی عمر و کاهش روزی مگردد.  
زيارت حسين گناهان را از بين می برد.  
زيارت حسين اندوه را از دل زدوده و حوائج را ادا می کند

زائر حسین گویا خدا را در عرش زیارت کرده و نامش در اعلیٰ علیین ثبت می شود.

زائرین حسین قبل از سائر مردم داخل بهشت می شوند.  
زائرین حسین در جوار پیامبر. علی و فاطمة علیهم السلام خواهند بود.

زائرین حسین ایام زیارتشان از ایام عمر شان حساب نمی شود.  
زائرین حسین مورد شفاعت قرار گرفته اند.  
زائرین حسین اگر عارف به حق او باشند فرشتگان الهی به استقبالشان می روند، اگر بیمار گردند عیادتشان می کنند، و اگر بمیرند در روز قیامت گواهان آنانند، و تا روز قیامت برایشان استغفار می کنند.

ای حسین تو در دشت عرفات چی خواندی که سنگهای " جبل الرحمه " هنوز از گریه ات نالانند، عشق را هم از تو باید آموخت، و مناجات و صمیمیت را... و عبودیت را... و خدا را هم باید از دعای عرفه ات شناخت.

ای حسین چه گفتی، چه خواندی، که هنوز تب عرفانت در پهنه این دشت محسوس است، پهندهشت عرفات وادی معرفت است، وادی شور و شعور، دشت عرفات از نام تو عرفان دارد، و فضای آن از یاد تو عطر آگین است.

ای حسین ای زلال ایمان، ای بزرگمرد عرفان، امروز در  
عرفات زیر هر خیمه، در سایه هر سنگ، و در دامنه آن دشت،  
حاجیان هر سال با کلامت، و بانوای در انگیز دعای عرفه ات با  
خدایشان راز و نیاز می کنند، و با معشوقشان در نغمه و زمزمه اند.  
کتابی در پیش روی شماست، مجموعه ای است از ادعیه و  
خطبه ها و برگزیده ای احادیث امام حسین علیه السلام، که تحت عنوان:  
(صحيفة الحسين عليه السلام)

آماده طبع و نشر گردیده است، این صحیفه بدنبال: صحیفه  
الزهرا علیها السلام، صحیفه الرضا علیه السلام، صحیفه المهدي علیه السلام به  
علاقمندان به معارف اهل بیت علیهم السلام تقدیم می گردد، امید است  
مورد قبول پروردگار متعال قرار بگیرد، آمین.  
دفتر انتشارات اسلامی  
وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم

از امام باقر و صادق علیهما السلام روایت شده  
سلام بر تو ای ابا عبد الله، و بر ارواحی که به  
درگاہت فرود آمدند، از جانب من سلام الهی  
همواره نثار باد، تا آنگاه که من وجود دارم،  
و شب و روز باقی است، و خداوند این زیارت را  
آخرین زیارت من از شما قرار ندهد.

سلام بر حسین

و سلام بر علی بن حسین

و سلام بر فرزندان حسین

و سلام بر یاران حسین

\* (مقدمه مؤلف) \*

ادوار زندگی آن حضرت

امام حسین (علیه السلام) که دومین ثمره پیوند فرخنده حضرت علی (علیه السلام) و حضرت فاطمه (علیها السلام) می باشد، در سوم شعبان سال چهارم هجری در شهر مدینه چشم به جهان گشود.

مدت شش سال از دوران کودکی خود را در زمان پیامبر (صلی الله علیه وآله) سپری کرد، پس از رحلت ایشان مدت سی سال در کنار پدر بزرگوارش زندگی نمود، و در حوادث مهم دوران خلافت ایشان فعالانه شرکت داشت.

پس از شهادت امیر المؤمنین (علیه السلام) در سال چهل هجری مدت ده سال در صحنه سیاسی و اجتماعی در کنار برادر بزرگ خود امام حسن (علیه السلام) قرار داشت.

پس از شهادت امام حسن (علیه السلام) در سال پنجاهم هجری به مدت ده سال در اوج قدرت معاویه با وی رو در رو قرار داشت، و پس از مرگ وی در برابر حکومت پسرش یزید قیام کرد، و در دهم محرم سال شصت و یک هجری در سرزمین کربلا به شهادت رسید.



امام در دوران قبل از امامت آن حضرت از دوران نوجوانی که شاهد انحراف خلافت اسلامی از مسیر اصلی خود بود، از موضع گیریهای سیاسی پدر خود پیروی و حمایت می کرد.

در روایات آمده که در زمان خلافت عمر روزی وارد مسجد شد و دید عمر بر فراز منبر نشسته است، با دیدن این صحنه بالای منبر رفت و به عمر گفت: از منبر پدرم پائین بیا و بالای منبر پدرت برو، عمر گفت: پدرم منبر نداشت، آنگاه او را در کنار خود نشانید و پس از آنکه از منبر پائین آمد، او را به منزل خود برد و پرسید: این سخن را چه کسی به تو یاد داده است، او پاسخ داد: هیچ کس.

همچنین در دوران خلافت پدرش در صحنه های سیاسی و نظامی در کنار آن حضرت قرار داشت، او در هر سه جنگی که در این دوران برای پدرش پیش آمد شرکت فعال داشت، در جنگ جمل فرماندهی جناح چپ سپاه پدرش را به عهده داشت، و در جنگ صفین چه از راه سخنرانیهای پرشور و تشویق یاران علی (علیه السلام) جهت شرکت در جنگ، و چه از رهگذر پیکار با آنان نقش فعالی را به انجام رسانید. پس از شهادت حضرت علی (علیه السلام) در کنار برادر خویش قرار گرفت، و هنگام حرکت نیروهای ایشان به سمت شام همراه آن حضرت بود، و آنگاه که معاویه پیشنهاد صلح را مطرح کرد، امام حسن (علیه السلام) با ایشان و عبد الله بن جعفر در این زمینه مشورت نمود.

اوضاع جامعه در زمان آن حضرت انحراف از اصول و تعلیمات اسلام که از "سقیفه" آغاز شده و در زمان عثمان گسترش یافته بود، در زمان آن حضرت به اوج خود رسید، زیرا مقدرات جامعه اسلامی بدست شخصی بود که از زمان خلیفه دوم به مصدر حکومت رسیده، و در عرض این چندین سال با کمک کارگزاران ستمکار خود حکومت سلطنتی استبدادی تشکیل داده بود. مسلمانان در زمان عثمان و در برابر سیاست او عکس العملی شدید از خود بروز دادند، در شهرهای اسلامی انقلاباتی صورت گرفت، ولی با توجه به اینکه در زمان معاویه ظلم و ستم به مراتب بیشتر و قتل و تهدید افزون تر بود، اما از طرف مسلمانان عکس العملهایی دیده نمی شود، و تنها گاه اعتراضات فردی همانند مخالفت "حجر بن عدی" و "عمرو بن حمق" انجام گرفت، که رهبران آنها کشته و انقلاب در نطفه خفه می شد. معاویه در حدود ۴۲ سال در دمشق حکومت کرده بود، در حدود پنج سال از طرف خلیفه دوم، دوازده سال از طرف خلیفه سوم، کمتر از پنج سال در زمان خلافت امیر المؤمنین (علیه السلام)، و در حدود شش ماه در زمان خلافت امام حسن (علیه السلام) حکومت شام را بدست داشت. در این مدت طولانی او توانسته بود از جهات مختلف جامعه را در سکوتی مرگبار فرو برد. از يك سو سياست فشار سياسي و اقتصادي را در مورد مسلمانان آزاده اعمال می کرد، و با کشتار و آزار آنان از هرگونه اعتراضی جلوگیری می نمود.

از سوی دیگر با احیای تبعیضهای گوناگون، قبائل را به جان هم می انداخت، تا از این رهگذر نیروهایشان را تضعیف کرده و خطری از ناحیه ایشان متوجه حکومت نگردد.

از جهت دیگر به کمک کارگزاران مزدورش، به جعل حدیث و تفسیر و تأویل آیات به نفع خود می پرداخت، و از این راه به حکومت خود مشروعیت داده و افکار عمومی را تخدیر می کرد.

او آن چنان بر اوضاع مسلط بود که بر خلاف صریح قراردادی که با امام حسن (علیه السلام) بسته بود عمل می کرد، مثلاً در صلحی که میان آنان بسته شد شرط شده بود که شیعیان امیر المؤمنین (علیه السلام) را آزار ندهد و آنها را به قتل نرساند، و حتی نام حجر بن عدی، که از اصحاب پیامبر و علی (علیهما السلام) بود، بخصوص قید شده بود، اما هم چنان که گفتیم معاویه او و شش نفر از یارانش را به قتل رساند، و یکی از آنان را ابن زیاد در عراق زنده به گور کرد. قدرت و استیلای او به جایی رسیده بود که هر چه می خواست می کرد و کسی نبود که چون و چرا کند.

علی بن حسین مسعودی مورخ بزرگ قرن چهارم، بعد از نقل داستانی در زمینه خودکامی معاویه گوید: اطاعت مردم از معاویه و نفوذ امرش به جایی رسید که در موقع رفتن به جنگ صفین روز چهارشنبه ای ندای نماز جمعه سر داد و با مردم نماز جمعه خواند، و کسی نگفت که امروز چهارشنبه است، نماز جمعه چرا (۱)؟

---

۱ - مروج الذهب ۳: ۳۱.

موانع انقلاب در زمان معاویه  
با توجه به این اوضاع آشفته و خودکامگی بسیار معاویه، چرا امام  
در زمان او قیام نمود، دو عامل را می توان به عنوان مهمترین دلیل بشمار  
آورد:

۱ - تظاهر معاویه به دینداری

گرچه معاویه عملاً اسلام را تحریف نموده و حکومت اشرافی  
اموی را جایگزین خلافت ساده و بی پیرایه اسلامی کرد، اما او این مطلب  
را به خوبی درک کرده بوده که چون بنام دین و خلافت اسلامی حکومت  
می کند، نباید مرتکب کارهایی بشود که مردم آن را مبارزه با دین تلقی  
نمایند، بلکه او لازم می دید همیشه به اعمال خود رنگ دینی بدهد، و از  
اینرو کارهایی که توجیه شرعی نداشت را در خفا انجام می داد.  
اسناد و شواهد تاریخی نشان می دهد که او فرد بی دینی بود و به  
هیچ چیز اعتقاد نداشت، اما خود را در میان عوام چنان آدم پاکی جلوه گر  
ساخته بود که از نظر دینی هیچ اشتباهی در او دیده نمی شد.

۲ - پیمان صلح امام حسن (علیه السلام) با معاویه

این پیمان مورد تأیید امام حسین (علیه السلام) نیز بود (۱)، اگر چه تحت فشار

-----  
۱ - آنچه برخی از مورخین در مورد مخالفت امام با برادر بزرگ خود در زمینه صلح ایشان با معاویه  
نقل کرده اند، سخنانی نادرست و ساختگی است، زیرا آن حضرت با عواملی که برادرش را به قبول صلح  
و ادار کرده بود کاملاً آگاه بود، چنان که بعد از صلح پیشنهاد بعضی از افراد را برای قیام نپذیرفت، و حتی  
بعد از  
شهادت امام حسن (علیه السلام) تا زمانیکه معاویه زنده بود به اقدامی دست نزد، و احترام ایشان به برادر  
بزرگ  
خود تا آنجا بود که از امام باقر (علیه السلام) نقل است که فرمودند: امام حسین (علیه السلام) به منظور  
احترام برادرش  
هرگز در برابر او سخن نمی گفت (مناقب آل ابی طالب ۲: ۱۴۳).

و اجبار و در شرائطی که بحث و گفتگو فائده ای نداشت انجام گرفته بود، اما در صورتی که امام قیام می کرد، معاویه می توانست امام را پیمان شکن قلمداد کند، با اینکه خود معاویه آن را نقض کرده و محترم نشمرده بود، اما در هر حال معاهده صلح دستاویز معاویه در برابر قیام احتمالی آن حضرت بود.

ضمن آنکه هم چنان که دانستیم جامعه زمان آن حضرت، به سلامت و عافیت خو کرده بود، و آن را به جنگ ترجیح می داد.

مبارزات آن حضرت در زمان معاویه

موانعی که برشمردیم باعث سکوت آن حضرت در برابر خودکامگیهای معاویه نمی شد، بلکه تا آنجا که در توان داشت در برابر حکومت او به مبارزه بر می خاست.

یکی از مهمترین مسائلی که مطرح گردید مخالفت با ولایتعهدی یزید بود، معاویه بدنبال فعالیتهايش برای بیعت گرفتن برای یزید، سفری به مدینه کرد تا از بزرگان آن شهر بیعت گیرد، او در برابر امام و عبد الله بن عباس سخنانی ایراد کرد و کوشش نمود ولایتعهدی یزید را مطرح نماید، امام در پاسخ ضمن سخنان خود فرمود:

"... آنچه درباره کمالات یزید و لیاقت وی برای اداره امور امت

اسلامی گفتی فهمیدم، تو او را چنان توصیف کردی که گویا شخصی را می خواهی معرفی کنی که زندگی او بر مردم پوشیده است، و یا از غائبی خبر می دهی که مردم او را ندیده اند، و یا در این مورد فقط تو علم و اطلاع داری، نه، یزید آن چنان که باید خود را نشان داده و باطن خود را آشکار ساخته است، یزید را آن چنان که هست معرفی کن، یزید جوان سگ باز و کبوتر باز و بوالهوسی است، که عمرش با ساز و آواز و خوشگذرانی سپری می شود، یزید را این گونه معرفی کن و این تلاشهای بی ثمر را کنار بگذار... " (۱)

حاکم مدینه در همان ایام نامه ای به معاویه نوشت، مبنی بر اینکه گزارشهایی از جانب حسین بن علی (علیهما السلام) به من می رسد که گروهی با ایشان رفت و آمد دارند، و شاید زمینه انقلاب در آینده را انجام می دهند، معاویه نامه ای به امام نوشت و آن حضرت را تهدید کرد. امام در پاسخ ضمن رد این اتهام و اشاره به خلافهایی که معاویه در مقابل شیعیان علی (علیه السلام) انجام داده، فرمود:

"... آیا تو قاتل حضرمی نیستی، که جرم او این بود که ابن زیاد به تو اطلاع داد که وی پیرو دین علی است، در حالی که دین علی همان دین پسر عمویش پیامبر است، و بنام همان دین است که اکنون تو بر اریکه حکومت و قدرت تکیه زده ای، و اگر این دین نبود تو و پدران تو هنوز در جاهلیت بسر می بردند، و بزرگترین شرف و فضیلت شما، تحمل رنج و

---

۱ - الامامة والسياسة ۱: ۱۸۴.

مشقت در سفر زمستانی و تابستانی به یمن و شام بود، ولی خداوند در پرتو رهبری ما خاندان، شما را از این زندگی نکبت بار نجات بخشید و آن را از شما برداشت.

ای معاویه یکی از سخنان تو این بود که در میان این امت ایجاد اختلاف و فتنه نکنم، من هیچ فتنه ای بزرگتر و مهم تر از حکومت تو بر این امت سراغ ندارم، یکی دیگر از سخنان تو این بود که مواظب رفتار و دین خود و امت پیامبر باشم، من وظیفه ای بزرگتر از این نمی دانم که با تو بجنگم، و این جنگ در راه خدا خواهد بود، و اگر از قیام بر ضد تو خودداری کنم از خدا طلب آمرزش می کنم، و از خدا می خواهم مرا به آنچه موجب رضا و خشنودی اوست ارشاد و هدایت کند...". (۱)

یکی دیگر از اقدامات مهم ایشان در زمان معاویه آن بود که در همان ایام کاروانی از یمن، که حامل مقداری بیت المال بود از طریق مدینه رهسپار دمشق بود، امام اموال کاروانیان را ضبط و بین مستمندان بنی هاشم و دیگران تقسیم کرد، و در پی این عمل معاویه نامه تندی به ایشان نوشت.

عوامل قیام آن حضرت

در زمینه قیام ایشان به عواملی چند می توان اشاره کرد، که در پیدایش این قیام و نهضت اثر داشت:

۱ - مخالفت با بیعت یزید

---

۱ - الامامة والسياسة ۱: ۱۸۰، بحار الانوار ۴۴: ۲۱۲، رجال الکشي: ۴۸.

اولین عاملی که می توان بعنوان علت قیام آن حضرت برشمرد مخالفت با بیعت یزید بود، پس از مرگ معاویه در نیمه رجب سال ۶۰ هجری یزید به خلافت رسید، او نامه ای به حاکم مدینه نوشت و از او خواست که برای خلافت از افرادی که در زمان پدرش از بیعت خودداری کرده بودند بیعت بگیرد، که مهمترین آنان امام حسین (علیه السلام) بود. امام که می دانست بیعت با او به معنای تأیید کارهای او می باشد از بیعت امتناع نمود، و هنگامی که حاکم مدینه برای انجام آن فشار آورد، آن حضرت در ۲۸ رجب با خانواده و گروهی از بنی هاشم، مدینه را بسوی مکه ترك گفت و در سوم شعبان وارد این شهر شد. علت انتخاب مکه آن بود که آنجا حرم امن الهی تلقی می شد، و همچنین موسم مکه نزدیک بود که ایشان می توانست پیامش را به همه مردم ابلاغ کند.

۲ - دعوت مردم کوفه از ایشان

پس از آن که ایشان در سوم شعبان وارد مکه شد و فعالیت های خود را آغاز کرد، خبر کارهای ایشان به مردم کوفه رسید. مردم کوفه که خاطرات خلافت امیر المؤمنین (علیه السلام) در آن شهر هنوز در ذهنشان بود، و سوابق زندگی یزید را به خاطر داشتند، دور هم گرد آمده و تصمیم گرفتند که از اطاعت یزید سرباز زنند و امام را به شهر خود دعوت کرده و تحت لوای آن حضرت درآیند. از اینرو نامه های بسیاری برای دعوت از ایشان ارسال کردند، امام



نیز با توجه به این استقبال زیاد احساس وظیفه کرد که درخواست ایشان را پذیرد و عکس العمل مثبت از خود نشان دهد.

۳ - عمل به امر به معروف و نهی از منکر  
امام از روز نخست از مدینه با شعار امر به معروف و نهی از منکر حرکت کرد، معنی این سخن آنست که اگر از من بیعت هم نمی خواستند باز قیام را لازم می دانستم.

و همواره مخروشید و می فرمود:

" ای مردم پیامبر خدا فرمود: هر انسانی عنصر خودکامه و زورگوئی را بنگرد، که حرام خدا را حلال و پیمانهای او را گسسته و با روش و سنت پیامبرش مخالفت ورزیده، و در میان مردم راه گناه و تجاوز و بیدادگری را در پیش گرفته است، اما باز هم در برابر چنین مستبد پلیدی با گفتار و عمل مخالفت نورزد، بر خداوند است که چنین کسی را از همان راهی که ستمکاران را وارد دوزخ می کند او را نیز وارد آتش سازد."

و در کلامی دیگر فرمود:

"هان، آیا نمسگرید که نه به حق و عدالت عمل می شود و نه از بیداد و باطل روی می گردانند، شایسته است که در چنین محیط ننگ بار و جامعه نگون ساری، انسان با ایمان و فضیلت خواه و حق پو به فداکاری و جانبازی در راه حق و عدالت و احیاء ارزشهای والای انسانی و الهی به پا خیزد، و به دیدار پروردگارش شور و شوق نشان دهد، من در چنین شرائطی مرگ را جز نیک بختی و زندگی با خود کامگان و بیدادگران را

چیزی جز رنج و نکبت نمی دانم " .  
پیام آوران انقلاب امام حسین (علیه السلام)  
اصولا هر انقلاب از دو بخش تشکیل می گردد، بخشی از مبارزات  
خونین تشکیل می گردد که مستلزم کشتن و کشته شدن و جانبازی در راه  
آرمان مقدس است، و بخش دیگر پیام می باشد، یعنی رساندن و ابلاغ پیام  
انقلاب و بیان آرمان و اهداف آن، در پیروزی يك انقلاب اهمیت بخش  
دوم کمتر از بخش اول نیست، زیرا بدون تبیین اهداف آن چه بسا تحریفها  
و غرض و رزیهای دشمنان آن را به شکست بکشاند.  
امام حسین (علیه السلام) تا عصر روز عاشورا پرچمدار نهضت خود بود و  
بخش اول را به شایستگی هرچه بیشتر به انجام رسانید، از آنگاه که امام در  
خون خود غلطید پرچمدار این نهضت مقدس فرزند بزرگوارش امام  
زین العابدین (علیه السلام) و خواهرش زینب کبری (علیها السلام) بودند، که پیام  
نهضت  
حسینی را به گوش مردم رساندند.  
اگر آنان به افشاگری و بیدارسازی مردم نمی پرداختند دشمنان  
اسلام نهضت جاودان آن حضرت را وارونه نشان می دادند، هم چنان که  
بعضی از مردم بعد از شهادت امام علی (علیه السلام) گفتند: مگر آن حضرت نماز  
هم  
می خوانده است، یا به امام حسن (علیه السلام) تهمت زده و گفتند: بر اثر  
ذات الریه وسل از دنیا رفت، عده ای دیگر ادعا می کردند که امام حسین  
(علیه السلام) با مرضی سخت از دنیا رفته است.  
تبلیغات گسترده بازماندگان کربلا در دوران اسیری، که کینه توزی

یزید چنین فرصتی را برای آنان پیش آورده بود، اجازه چنین تحریف و خیانتی را به دشمنان ایشان نداد.

اگر صفحات تاریخ را ورق بزنیم و به دوران حکومت معاویه در شام نظر افکنیم، می بینیم معاویه که در حدود ۴۲ سال در دمشق حکومت می کرد، در این مدت نسبتاً طولانی مردم شام را طوری پرورش داد که فاقد بصیرت و آگاهی دینی باشند، و در برابر اراده و خواست معاویه بی چون و چرا تسلیم گردند.

این حکومت با تبلیغات زهرآگین و کینه توزانه ای، خاندان پاک پیامبر (صلی الله علیه و آله) را در نظر مردم منفور، و در مقابل بنی امیه را خویشان پیامبر

قلمداد کرده بود، دسیسه های او در وارونه نشان دادن چهره درخشان مرد بزرگ تاریخ بشریت، امیر المؤمنین (علیه السلام) را همه می دانیم. ابن ابی الحدید گوید: " پس از پیروزی انقلاب عباسیان و استقرار حکومت ابو العباس سفاح، ده تن از امرای شام نزد وی رفتند و همه سوگند خوردند که تا موقع قتل مروان - آخرین خلیفه اموی - نمی دانستیم رسول خدا جز بنی امیه خویشاوندی داشته باشد که از او میراث ببرد، تا آنکه شما به امارت رسیدید ". (۱)

از اینرو شکفتی نیست اگر در تاریخ بخوانیم:  
بهنگام ورود اسیران به دمشق مردی رو به امام سجاد (علیه السلام) کرد و گفت: سپاس خدای را سزاست که شما را کشت و نابود ساخت و

---

۱ - شرح نهج البلاغه ۷: ۱۵۹.

مردمان را از شرتان آسوده کرد، امیر المؤمنین را بر شما پیروز گردانید، امام خاموش ماند تا مرد شامی آنچه در دل داشت بیرون ریخت، امام از او آیاتی از قرآن که در شأن اهل بیت نازل شده بود را پرسید، و متذکر شد که این آیات در حق ایشان نازل شده است، آن مرد دانست که در چه اشتباهی بزرگ واقع شده و به درگاه خداوند توبه کرد.

از اینجا می توان اهمیت سفر بازماندگان نهضت حسینی به شام را دانست، زیرا اینان در این سفر آثار چهل سال تبلیغات مسموم کننده را از بین بردند و چهره کریه حکومت اموی را به خوبی معرفی کردند. یکی از راههایی که بنی امیه برای تخدیر افکار مردم و رام ساختن آنان ترویج می کردند جبرگرائی است، یعنی همه چیز را به خدا مستند می نمودند، در برابر هر کاری تلقین می کردند که کار خدا بود که این گونه انجام گرفت و اگر مصلحت خدائی نبود این گونه نمی شد، منطق جبرگرائی اینست که آنچه هست همانست که باید باشد، و آنچه نیست همانست که نباید باشد.

پس از حادثه عاشورا با استفاده از این روش مزدوران یزید شروع به تبلیغ کردند و پیروزی ظاهری یزید را خواست خداوند معرفی نمودند، همانگونه که ابن زیاد پس از شهادت امام در مسجد کوفه با استفاده از رنگ مذهب گفت: خدای را شکر می کنیم که حق را پیروز کرد و امیر المؤمنین یزید را یاری نمود و دروغگو پسر دروغگو را کشت.

امام سجاد (علیه السلام) و حضرت زینب که از این شگرد تبلیغاتی آگاه بودند، همواره در گفتارهایشان این پایگاه فکری را کوبیده و یزید و یزیدیان

را مسئول اعمال خود معرفی می کردند. یکی از جلوه های برخورد این دو طرز تفکر هنگامی بود که بازماندگان کربلا را وارد کاخ ابن زیاد کردند، او دیداری عمومی ترتیب داد و دستور داد سر امام حسین (علیه السلام) را در برابر او گذارده، آنگاه زنان و کودکان آن حضرت را وارد کاخ نمودند. حضرت زینب در حالی که کم ارزش ترین لباسهای خود را به تن داشت و زنان و کنیزان اطراف او را گفته بودند به صورت ناشناسی وارد شد و بی اعتنا در گوشه ای نشست، ابن زیاد چشمش به او افتاد و پرسید: این زن که خود را کنار کشیده و دیگر زنان گرداگرد او هستند، کیست؟ حضرت زینب پاسخی نگفت: ابن زیاد سؤالش را تکرار کرد، یکی از کنیزان آن حضرت را معرفی کرد، ابن زیاد رو به ایشان کرد و گفت: سپاس خدای را که شما را رسوا گردانید و کشت و دروغهایتان را آشکار ساخت. حضرت زینب پاسخ داد: سپاس خدای را که به واسطه پیامبرش ما را گرامی داشت و از پلیدی پاک گردانید، تنها فاسق رسوا شده و بدکاره دروغ می گوید، الحمدلله که ما این گونه نیستیم و دیگران این گونه می باشند. ابن زیاد گفت: دیدی خداوند با خاندانت چه کرد؟ آن حضرت گفت: جز زیبایی ندیدم، آنان کسانی بودند که خدا مقدر ساخته بود کشته شوند و آنها هم مردانه به خوابگاه خود رفتند و به زودی خداوند تو و آنان را در روز قیامت روبرو می کند و از تو بدرگاه خدا شکایت و دادخواهی می کنند، اینک بنگر که آن روز چه کسی پیروز خواهد شد، مادرت به عزایت بنشیند ای پسر مرجانه.

ابن زیاد می خواست وانمود کند که هر کس بر حسب ظاهر در جبهه نظامی شکست بخورد، رسوا شده است زیرا اگر او به حق بود در جبهه نظامی غالب می شد، حضرت زینب که دیدگاه او را خوب می دانست، با این سخنان اعلام کرد که معیار شرف و فضیلت، حقیقت جویی و حقیقت طلبی است، نه قدرت ظاهری، و کسی که در راه خدا شهید شده رسوا نمی شود، بلکه رسوا کسی است که ظلم و ستم کند و از حق منحرف شود.

خطبه حضرت زینب (علیها السلام) در کوفه  
کوفه مرکز حکومت حضرت علی (علیه السلام) و مرکز شیعیان آن حضرت بود، مردم کوفه اگرچه خواهان حکومت عدل اسلامی هستند ولی طالب زندگی مادی و ثروت و ریاستند و نمی خواهند بدنبال چیزی روند که با منافعشان در خطر است.

پسر پیامبر خدا را با شور و حرارت به شهر خود دعوت کردند، ولی آنگاه که بسوی آنان آمد و دعوتشان را پذیرفت به خاطر ترس از حکومت، پسر پیامبرشان را یکه و تنها در آن وادی مرگبار رها ساختند، او را بسوی خود فرا خواندند ولی آنگاه که بسویشان آمد کمر به قتل او بستند و خون پاکش را بر زمین ریختند.

این اولین خیانت ایشان نبود، با پدرش علی مرتضی (علیه السلام) و برادرش حسن مجتبی (علیه السلام) نیز چنین کردند، تا آنجا که علی (علیه السلام) آروزی

مرگ خود را کرد و از خداوند خواست حجاج بن یوسف ثقفی را بر ایشان

مسلط کند تا ایشان را بدانچه شایسته آنند دچار گرداند.

بگذریم، کوفیان در خواب غفلت بودند که چه کردند، حضرت زینب آن شیر زن میدان کربلا، آن زاده علی مرتضی، و دختر بزرگ فاطمه زهرا، سالها در این شهر با حشمت و جلال زندگی کرده بود، همه او را به عنوان دختر رهبر خود می شناختند و قداست او را به خاطر داشتند، اکنون او را همراه خیل اسیران، اسیرانی که عنوان خارجی داشتند، می دیدند.

حضرت زینب که از گذشته و حال این مردمان خبر داشت موقع را غنیمت شمرد و به ایراد سخن پرداخت، مردم گوئی صدای آشنائی را می شنیدند، حنجره حنجره علی، و صدا صدای علی بود، راستی این علی است که با ایشان سخن می گفت، آری این گونه بود چرا که او از زبان علی (علیه السلام) و از غصه های درونی او سخن می گفت:

"مردم کوفه، مردم مکار خیانت کار، هرگز دیده هایتان از اشک تهی مباد، هرگز ناله هاتان از سینه بریده نگردد، شما همانند زنی هستید که چون آنچه داشت مریسید، به يك بار رشته های خود را پاره می کرد، نه پیمان شما را ارجی است و نه سوگند شما را اعتباری، جز لاف، جز خودستائی، جز همانند کنیزکان آشکارا تملق گفتن و در نهان با دشمنان همکاری کردن، چه دارید.

شما همانند گیاه سبز و تازه ای هستید که بر توده سرگینی رسته باشد، و مانند گنجی هستید که گوری را بدان اندوده باشند، چه بد توشه ای برای آن جهان آماده کرده اید، خشم خدا و عذاب دوزخ، گریه می کنید، آری به خدا گریه کنید که سزاوار گریستنید، بیشتر بگریید و کم بخندید.

با چنین ننگی که برای خود خریدید، چرا نگرید، ننگی که با هیچ آبی شسته نخواهد شد، چه ننگی بدتر از کشتن پسر پیامبر و سید جوانان اهل بهشت، مردی که چراغ راه شما و یاور روز تیره شما بود، بمیرید، سر خجالت را فرو بیفکنید، یکباره گذشته خود را بر باد دادید و برای آینده هیچ چیز بدست نیاوردید، از این پس باید با خواری و سرشکستگی زندگی کنید، زیرا شما خشم خدا را برای خود خریدید، کاری کردید که نزدیک است آسمان بر زمین افتد و زمین بشکافتد و کوهها درهم بریزد. می دانید چه خونی را ریختید، می دانید این زنان و دختران که بی پرده در کوچه و بازار آورده اید چه کسانی هستند، می دانید جگر پیامبر خدا را پاره کردید، چه کار زشت و احمقانه ای، کاری که زشتی آن سراسر جهان را پر کرده است، تعجب می کنید که از آسمان قطره ای خون بر زمین نمچکد، اما بدانید که خواری عذاب رستاخیز سخت تر خواهد بود، اگر خدا هم اکنون شما را به گناهی که کردید نمی گیرد، آسوده مباشید، خدا کیفر گناه را به سرعت نمی دهد، اما خون مظلومان را هم بی کیفر نمی گذارد، خدا حساب همه چیز را دارد."

خطبه حضرت زینب (علیها السلام) در کاخ یزید

به دستور یزید کاروان اسیران به همراه سرهای شهیدان به شام فرستاده شد، آن روز شهر دمشق غرق شادی و سرور به مناسبت پیروزی یزید بود، آنان کاروان اسیران را از دروازه شهر تا کاخ یزید بدرقه کردند، اسیران وارد کاخ شدند، در حالی که بزرگان کشور و نمایندگان بعضی از کشورهای خارجی در آن حضور داشتند.



بدستور یزید سر امام حسین (علیه السلام) را در میان طشتی نهادند، یزید با چوبی که در دست داشت به دندانهای مبارک امام زده و اشعاری که یادآور کینه های جاهلی بود را می خواند.

او می خواست بدین وسیله شادی خود را ابراز داشته و به حاضرین قدرت خود را بنمایاند، اما شیر زن میدان کربلا و دختر شجاع زهرای مرضیه این شادی را در کامش مبدل به زهر ساخت و چنین سخن گفت: "خدا و رسولش راست گفته اند که پایان کار کسانی که کار بد انجام دادند، این بود که آیات الهی را دروغ خوانده و آنها را مسخره می کردند، یزید! چنین می پنداری که چون اطراف زمین و آسمان را بر ما تنگ گرفتی و ما را مانند اسیران از این شهر به آن شهر بردند، ما خوار شده و تو عزیز گشتی؟ گمان می کنی با این کار ارزش تو زیاد شده است که این چنین به خود مبالی و بر این و آن تکبر می کنی؟ وقتی می بینی اسباب قدرت آماده و کار پادشاهیت منظم است از شادی در پوستت نمی گنجی. نمی دانی این فرصتی که به تو داده شده است برای این است که نهاد خود را چنانچه هست، آشکار کنی، مگر گفته خدا را فراموش کرده ای: کافران می پندارند این مهلتی که به آنها داده ایم برای آنان خوبست، ما آنها را مهلت می دهیم تا بار گناه خود را سنگین تر کنند، آنگاه به عذابی می رسند که مایه خواری و رسوایی است.

ای پسر آزاد شدگان! این عدالت است که زنان و دختران و کنیزکان تو پس پرده عزت بنشینند و تو دختران پیغمبر را اسیر کنی، پرده حرمت آنان را بدری، صدای آنان را در گلو خفه کنی، و مردان بیگانه، آنان را بر پشت شتران از این شهر به آن شهر بگردانند؟! نه کسی آنها را پناه دهد، نه

کسی مواظب حالشان باشد، نه سرپرستی از مردانشان آنان را همراهی کند؟ مردم از این سو و آن سو برای نظاره آنان فراهم شوند؟! اما از کسی که سینه اش از بغض ما آکنده است جز این چه توقعی می توان داشت؟ می گویی کاش پدرانم که در جنگ بدر کشته شدند اینجا بودند، و هنگام گفتن این جمله با چوب به دندان پسر پیغمبر می زنی؟ ابدا به خیالت نمی رسد که گناهی کرده ای و منکری زشت، مرتکب شده ای چرا نکنی؟

تو با ریختن خون فرزندان پیغمبر و خانواده عبدالمطلب که ستارگان زمین بودند دشمنی دو خاندان را تجدید کردی، شادی مکن، چه، به زودی در پیشگاه خدا حاضر خواهی شد، آن وقت است که آرزو می کنی کاش کور و لال بودی و این روز را نمی دیدی، کاش نمی گفتی: پدرانم اگر در این مجلس حاضر بودند از خوشی در پوست نمگنجیدند. خدایا خودت حق ما را بگیر و انتقام ما را از آنکه به ما ستم کرد، بستان.

به خدا پوست خود را دریدی و گوشت خود را کنیدی. روزی که رسول خدا و خاندان او و پاره های تن او در سایه رحمت خدا آرمیده باشند، تو با خواری هرچه بیشتر پیش او خواهی ایستاد، آن روز روزی است که خدا وعده خود را انجام خواهد داد، این ستمدیدگان را که هر يك در گوشه ای به خون خود خفته اند، گرد هم خواهد آورد، او خود می گوید: میندارید آنان که در راه خدا کشته شده اند مرده اند، نه، آنان زنده اند و از نعمتهای پروردگار خود بهره مند می باشند. اما آن کس (معاویه) که تو را این گونه بناحق بر گردن مسلمانان سوار

کرد، آن روز که دادخواه محمد، دادگر خدا، و دست و پای تو گواه جنایات تو در آن محکمه باشد، خواهد دانست کدام يك از شما بدبخت تر و بی پناه تر هستید.

یزید، ای دشمن خدا! و پسر دشمن خدا! سوگند به خدا تو در دیده من ارزش آن را نداری که سرزنشت کنم، و کوچکتر از آن هستی که تحقیرت نمایم، اما چه کنم اشك در دیدگان حلقه زده و آه در سینه زبانه می کشد. پس از آنکه حسین کشته شد و حزب شیطان ما را از کوفه به بارگاه حزب بی خردان آورد، تا با شکستن حرمت خاندان پیغمبر پاداش خود را از بیت المال مسلمانان بگیرد، پس از آنکه دست این دژخیمان به خون ما رنگین و دهانشان از پاره گوشتهای ما آکنده شده است، پس از آنکه گرگهای درنده بر کنار آن بدنهای پاکیزه جولان می دهند، توییخ و سرزنش تو چه دردی را دوا می کند؟!

اگر گمان می کنی با کشتن و اسیر کردن ما سودی به دست آورده ای، به زودی خواهی دید آنچه سود میپنداشتی جز زیان نیست، آن روز جز آنچه کرده ای حاصلی نخواهی داشت، آن روز تو پسر زیاد را به کمک خود می خوانی و او از تو یاری می خواهد، تو و پیروانت در کنار میزان عدل خدا جمع می شوید، آن روز خواهی دانست بهترین توشه سفر که معاویه برای تو آماده کرده است این بود که فرزندان رسول خدا را کشتی.

به خدا من جز از خدا نمترسم و جز به او شکایت نمی کنم، هر کاری می خواهی بکن! هر نیرنگی که داری به کار ببر! هر دشمنی که داری نشان بده! به خدا این لکه ننگ که بر دامن تو نشسته است هرگز شسته نخواهد شد.

سپاس خدا را که کار سادات جوانان بهشت را به سعادت پایان داد، بهشت را برای آنان واجب ساخت، از خدا می‌خواهم رتبه‌های آنان را فراتر برد، و رحمت خود را بر آنان بیشتر گرداند، چه او کار داری تواناست."

این سخنان آنچنان تأثیری بر حاضران گذاشت که یزید با دیدن آثار و علائم ناخوشایندی در چهره ایشان گفت: خدا بکشد پسر مرجانه را، من راضی به کشتن حسین نبودم.

خطبه امام سجاد (علیه السلام) در شام

توقف اسیران در شهر شام برای آنان فرصت خوبی بود تا مردم شام، که در اثر تبلیغات سالیان متمادی معاویه شناخت صحیحی از اسلام و خاندان پیامبر نداشتند، را آگاهی دهند، از اینرو امام سجاد (علیه السلام) و عمه اش حضرت زینب از این فرصت‌ها به خوبی استفاده کردند و از هر مناسبتی در این زمینه بهره‌برداری نمودند.

روایت شده روزی یزید دستور داد منبری گذاشته تا خطیب بر فراز آن رفته، و در نکوهش حضرت علی (علیه السلام) و امام حسین (علیه السلام) سخنانی را

برای مردم ایراد کند، خطیب بالای منبر رفت و پس از حمد و ستایش خداوند سخنان زیادی را در نکوهش آنان بیان نمود، و سپس در مدح و ستایش معاویه و یزید سخن گفت و از آنان به نیکی یاد کرد. امام سجاد (علیه السلام) از میان جمعیت بانگ زد: وای بر تو ای خطیب، خشنودی خلق را به خشم خالق خریدی و جایگاهت را در آتش دوزخ آماده کردی، سپس گفت: یزید اجازه می‌دهی بالای این چوبها!! رفته و

سخنانی بگویم، که در آن رضای خدا بوده و برای این حاضران اجر و ثوابی باشد.

یزید اجازه نداد، مردم گفتند: امیر، اجازه بده تا بر منبر رفته شاید از او سخنی بشنویم، یزید گفت: اگر او بر فراز این منبر برود، پائین نمی آید مگر آنکه من و خاندان ابو سفیان را رسوا سازد، کسی گفت: امیر مگر این اسیر چه می داند و چه می تواند بگوید، یزید گفت: او از خاندانی است که علم را از کودکی با شیر مکیده اند و با خون آنها در آمیخته است. با اصرار مردم یزید اجازه داد و امام بر فراز منبر - یا به تعبیر امام بر فراز چوبها - رفته و فرمود:

" مردم! خداوند به ما خاندان پیامبر شش امتیاز ارزانی داشته و با هفت فضیلت برتری بخشیده است، شش امتیاز ما اینست که خدا به ما: علم، حلم، بخشش، بزرگواری، فصاحت و شجاعت عطا کرده و محبت ما را در دل‌های مؤمنان قرار داده است.

هفت فضیلت ما این است که: پیامبر برگزیده خدا از ماست، صدیق (علی بن ابی طالب) از ماست، جعفر طیار از ماست، شیر خدا و شیر رسول او (حمزه سید الشهداء) از ماست، دو سبط این امت حسن و حسین از ماست.

مردم! هر کس مرا شناخت که شناخت، و هر کس نشناخت خود را به او معرفی می کنم! من پسر مکه و منایم، من پسر زمزم و صفایم، منم فرزند آن بزرگواری که "حجر الاسود" را با گوشه و اطراف عبا برداشت، منم فرزند بهترین کسی که احرام بست و طواف و سعی بجا آورد، منم فرزند بهترین انسانها.

منم فرزند کسی که (در شب معراج) از مسجد الحرام به مسجد الاقصی برده شد، منم پسر کسی که (در سیر آسمانی) به سدرۃ المنتهی رسید، منم پسر کسی که در سیر ملکوتی آن قدر به حق نزدیک شد که رخت به مقام "قاب قوسین او ادنی" کشید، (بین او و حق دو کمان یا کمتر فاصله بود)، منم فرزند کسی که با فرشتگان آسمان نماز گزارد، منم فرزند کسی که خداوند بزرگ به او وحی کرد.

منم پسر محمد مصطفی، منم پسر علی مرتضی، منم فرزند کسی که آن قدر با مشرکان جنگید تا زبان به (لا إله الا الله) گشودند، منم فرزند پسر کسی که در رکاب پیامبر خدا با دو شمشیر و دو نیزه جهاد کرد (۱)، دوبار هجرت کرد (۲)، دوبار با پیامبر بیعت نمود، در بدر و حنین شجاعانه جنگید، و لحظه ای به خدا کفر نوزید.

منم کسی هستم که صالح مؤمنان، وارث پیامبران، نابود کننده کافران، پیشوای مسلمانان، نور مجاهدان، زیور عابدان، فخر گریه کنندگان (از خشیت خدا)، شکیباترین صابران، بهترین قیام کنندگان از تبار یاسین، فرستاده خدا است.

نیای من کسی است که پشتیبانش جبرئیل، و یاورش میکائیل، و خود حامی و پاسدار ناموس مسلمانان بود، او با مارقین (از دین بدر رفتگان) و ناکثین (پیمان شکنان) و قاسطین (ستمگران) جنگید، و با دشمنان کینه توز خدا جهاد کرد، منم پسر برترین فرد قریش که پیش از همه

---

۱ - شاید اشاره به شکسته شدن شمشیرایشان در جنگ احد باشد که شمشیر ذوالفقار به ایشان عطا شد.  
۲ - منظور هجرت ایشان از مکه به شعب ابی طالب و هجرتشان از مکه به مدینه است.

به پیامبر گروید و پیشگام همه مسلمانان بود.  
او خصم گردنکشان، نابودکننده مشرکان، تیر خدایی بر سر منافقان،  
زبان حکمت عابدان، یاری کننده دین خدا، ولی امر خدا، بوستان حکمت  
الله، و کانون علم الهی بود...  
سپس فرمود: منم پسر فاطمه زهرا (علیها السلام)، منم پسر سرور زنان...  
امام در معرفی خود آن چنان پیش رفت که صدای گریه و ناله مردم  
بلند شد.

یزید ترسید شورشی برپا شود، لذا به مؤذن دستور داد تا اذان  
بگوید، مؤذن به پا خاست و اذان را شروع کرد و گفت: الله اکبر، الله اکبر، امام  
فرمود: بلی هیچ چیز از خدا بزرگتر نیست،  
و چون مؤذن گفت: اشهد ان لا اله الا الله، گفت: بلی مو و پوست و  
گوشت و خون من به یگانگی خدا شهادت می دهند.  
همین که مؤذن گفت: اشهد ان محمدا رسول الله، امام از بالای منبر  
رو به یزید کرد و گفت: یزید! آیا این محمد (صلی الله علیه وآله) جد من است یا  
جد تو؟

اگر بگویی جد تو است، دروغ گفته ای و حق را انکار کرده ای، و اگر بگویی  
جد من است، پس چرا فرزندان او را کشتی؟!؟  
پیامدهای انقلاب آن حضرت

قیام و نهضت امام آثار و نتایج بزرگی را بدنبال داشت که بعنوان  
نمونه چند مورد از آن موارد را ذکر می کنیم:

۱ - رسوا ساختن هیئت حاکمه  
بنی امیه چون بر ملت مسلمان حکومت می کردند به حکومت خود

رنگ دینی می دادند و خود را جانشین پیامبر معرفی می نمودند، و با شیوه های گوناگون جهت تحکیم موقعیت دینی خود در جامعه می کوشیدند، قیام و شهادت امام بزرگترین ضربه را بر پیکر این حکومت وارد ساخت.

آنچه آنان بر امام در صحرای کربلا اعمال کردند و اقدامات و حشیانه ای که بر پیکرهای مقدس آنان وارد ساختند بشدت مورد نفرت عمومی قرار گرفت، بگونه ای که یزید با آنکه در آغاز پیروزی خود بسیار شادمان و مغرور بود، در اثر فشار افکار عمومی تغییر روش داد و گناه کشتن امام را به گردن ابن زیاد انداخت.

۲ - احیای مکتب شهادت

اگر در تاریخ بنگریم می بینیم عامل بسیاری از پیروزیهای بزرگ مسلمانان صدر اسلام استقبال آنان از شهادت در راه خدا بود، پس از رحلت پیامبر و در اثر انحراف حکومت اسلامی از مسیر اصلی خود و گسترش فتوحات و سرازیر شدن غنائم، کم کم مسلمانان روحیه سلحشوری خود را از دست داده و به رفاه و آسایش خو گرفتند، بطوری که مردم از ترس از دست دادن زندگی آرام و گرفتار شدن در کشمکشهای اجتماعی از هر حاکمی اطاعت می کردند و ستمگران را بعنوان جانشینان پیامبر بشمار می آورند.

این معنا در اصحاب امام حسن (علیه السلام) بسیار نمودار است، تا آنجا که معاویه سران لشکر ایشان را با مبالغی پول خرید و امام را در اثر این کار به صلح وادار نمود.

قیام امام حسین (علیه السلام) این وضع را دگرگون ساخت و مکتب



شهادت را در جامعه اسلامی زنده کرد، جامعه ای که بیست سال را به سکوت و تسلیم گذرانده بود، و با آنکه در این مدت نسبتاً طولانی موجبات انقلاب فراوان بود، کوچکترین انقلابی رخ نداده بود، فاجعه کربلا وجدان دینی جامعه را بیدار کرد و تحول تازه ای بوجود آورد که تحت تأثیر شدید خود جامعه اسلامی را به کلی دگرگون ساخت. و همین کافی بود که مردم را به دفاع از حریم شخصیت و شرافت و دین خود وادارد، روح مبارزه را که در جامعه به خاموشی گرائیده بود، شعله ای تازه بخشد، و به دلهای مردم و پیکرهای افسرده حیاتی تازه دمیده آنها را به جنبش درآورد.

### ۳ - انقلاب و شورش مردم بر ضد حکومت

انقلاب امام سرچشمه نهضتها و انقلابهای متعددی در جامعه اسلامی گردید، شیعیانی که خود امام را دعوت نموده و سپس دست از یاری او برتافتند، کم کم به اشتباه خود پی برده و متوجه می شدند که چه عمل ننگینی را به انجام رسانده اند، آنان احساس می کردند که ننگ این گناه از دامنشان شسته نخواهد شد، مگر آنکه انتقام خون او را از قاتلانش بگیرند و یا در این راه کشته شوند.

از طرف دیگر گروه دیگری نیز به آنان پیوستند، کسانی که می خواستند از یوغ ظلم دستگاه حکومت اموی بوسیله انقلاب رهائی یابند.

اولین جنبشی که پس از قیام کربلا پدید آمد، قیام توایین به رهبری سلیمان بن سرد خزاعی و مسیب بن نجیه و عبد الله بن سعد و عبد الله بن وال تمیمی و رفاعه بن شداد بود، این جنبش از سال شصت و یک هجری

آغاز شد و مخفیانه به تجهیز و جمع آوری نفرات می پرداختند، تا آنکه شب جمعه پنجم ربیع الثانی سال شصت و پنج هجری فرا رسید، در آن شب به سوی تربت پاک امام حرکت کردند و هنگامی که به کنار قبر آن حضرت رسیدند گفتند:

پروردگارا ما فرزند پیامبر را یاری نکردیم گناهان گذشته ما را بیامرز و توبه ما را بپذیر، به روح حسین و یاران راستین و شهید او رحمت فرست، ما شهادت می دهیم که بر همان عقیده هستیم که حسین بر سر آن کشته شد، پروردگارا اگر گناهان ما را نیامرزی و به دیده رحم و عطوفت به ما ننگری زیانکار و بدبخت خواهیم بود.

پس از پایان این صحنه شورانگیز به سمت شام حرکت کردند و در سرزمینی به نام "عین الوردة" با سپاه شام روبرو شدند و پس از سه روز نبرد سخت سرانجام شکست خورده و جز عده کمی از آنان بقیه به شهادت رسیدند.

دومین جنبشی که به خونخواهی امام به انجام رسید انقلاب مختار بود، او ابتدا به خاطر همکاری با مسلم بن عقیل به زندان افتاد، سپس با وساطت از زندان آزاد شد، و با شعار "یا لثارات الحسین" دست به انقلاب زد، مختار قاتلان امام را سخت مورد تعقیب قرار داد و به هلاکت افکند، بطوری که ظرف يك روز دویست و هشتاد نفر از آنان را کشت و خانه های سران جنایت کار فراری را ویران ساخت.

البته تنها این دو جنبش از انقلاب امام سرچشمه نگرفتند، بلکه در تاریخ انقلابهای بسیاری را می توان یافت که از آن نشأت گرفته است، حتی بنی عباس انقلابشان را بر علیه بنی امیه بعنوان انتقام از خون آن حضرت قلمداد می کردند.

گفتاری پیرامون اربعین آن حضرت  
در میان شیعه روز اربعین سید الشهداء (علیه السلام)، که روز بیستم ماه صفر  
است شهرت بسیار دارد، عموماً آن روز را روز ورود اهل بیت (علیهم السلام) پس  
از رهایی از اسارت شام به کربلا می دانند، و از ائمه (علیهم السلام) زیارت  
مخصوصی برای آن روز وارد شده است.

از علماء امامیه تا قرن هفتم هجری هیچ کس در این مورد شبهه و  
اشکالی وارد نکرده است، اولین کسی که در این زمینه سخن گفته و استبعاد  
کرده سید اجل رضی الدین علی بن طاووس قدس سره در کتاب اقبال  
الاعمال می باشد.

مرحوم سید بن طاووس که از علمای قرن هفتم هجری است در  
کتاب "لهوف" گوید:

"آنگاه که خاندان امام حسین (علیه السلام) از شام باز گشته و به عراق  
رسیدند، به راهنمای کاروان گفتند: ما را از راه کربلا ببر، آنان حرکت کردند  
تا به قتلگاه رسیدند، دیدند جابر بن عبد الله انصاری و جمعی از بنی هاشم  
و مردانی از اولاد پیامبر برای زیارت قبر امام حسین (علیه السلام) آمده اند، پس  
همگی به يك هنگام در آن سرزمین گرد آمدند و با گریه و اندوه و سینه زنی  
با هم ملاقات کردند، و مجلس عزائی که دلها را جریحه دار می کرد برپا  
نمودند و زنانی که در آن نواحی بودند جمع شدند و چند روزی به همین  
منوال گذشت". (۱)

فقیه ابن نما در مشیرالانحران گوید:

" آنگاه که خاندان امام حسین (علیه السلام) به کربلا رسیدند جابر بن عبد الله انصاری و گروهی از بنی هاشم را دیدند که برای زیارت امام حسین (علیه السلام) آمده بودند، پس با ناله و اندوه در این مصیبت با یکدیگر ملاقات کردند ". (۱)

سید بن طاووس وابن نما گر چه به روز ورود تصریح نفرموده اند، ولی بدون شك مرادشان از رجوع و مرور زنان و خاندان امام حسین (علیه السلام) به کربلا و ملاقات با جابر بن عبد الله در اربعین بوده و کسی در غیر روز اربعین بیستم صفر سال ۶۱ هجری ملاقات آنها را ننوشته است. عموم مورخین و ارباب مقاتل نیز اتفاق دارند که تشریف جابر بن عبد الله به زیارت سید الشهداء (علیه السلام) در اربعین اول بوده، و رسیدن اسراء اهل بیت و امام سجاد (علیه السلام) به کربلا و ملاقات با جابر، که این بزرگان تصریح می فرمایند بدون شك نظرشان در همان موقع تشریف جابر است. أبو ریحان بیرونی ریاضی دان مشهور قرن چهارم در کتاب الآثار الباقية تصریح کرده که در روز بیستم ماه صفر سر مبارک امام حسین (علیه السلام) را به بدنش ملحق کردند و چهل نفر از اهل بیت او پس از مراجعت از شام قبرش را زیارت کردند.

استبعاد در صحت آن

در مقابل این گفتارها سخن مرحوم سید بن طاووس در کتاب اقبال است که می فرماید:

" در کتاب مصباح (شیخ طوسی) دیدم که خاندان امام حسین (علیه السلام)

به همراه امام سجاد (علیه السلام) روز بیستم صفر به مدینه رسیدند، و در غیر کتاب مصباح دیدم که آنان در روز بیستم صفر به کربلا رسیدند، و هر دو قول بعید است، زیرا روایت شده که آنان يك ماه در شام در خرابه ای که از سرما و گرما ایشان را محافظت نمی کرد اقامت کردند، و ظاهر حال آنست که رسیدن آنان به عراق یا مدینه بیش از چهل روز از زمان کشته شدن امام (علیه السلام) زمان بخواهد، و اما اینکه در بازگشت از کربلا گذر کرده باشند امکان

دارد، و لکن در روز بیستم صفر نبوده است، زیرا آنان در آنجا با جابر بن عبد الله انصاری ملاقات کرده اند، و اگر جابر از مکه آمده باشد رسیدن خبر شهادت به او و آمدنش از آنجا به کربلا بیش از چهل روز زمان می خواهد". (۱)

همانگونه که از گفتار مرحوم سید روشن می شود مهمترین دلیل استبعاد وقوع اربعین آنست که ارسال نامه ابن زیاد و بازگشت آن نیازمند زمانی طولانی است، و آنکه اسراء يك ماه در شام مانده اند. باید توجه داشت که این گونه استبعادها بعد از هزار و چند صد سال از وقوع قضایا به ذهن می آید و باعث ایجاد شبهه در وقوع قضیه می گردد، زیرا کیفیت اجازه خواستن ابن زیاد و رفت و آمد پیکها را با افکار خود مسنجیم.

ضمن آنکه با داستانها و شاخ و برگهایی که در بعضی از کتب ذکر شده، پنداشته می شود که آنان مدتها در شام مانده اند، مانند تفصیلی که نسبت به قضایای فاجعه روز عاشورا بسته شده است، تا آنجا که آمدن اسراء به کربلا را در روز اربعین از محالات شمرده اند.

اگر با تعمق در تاریخ آن زمان بنگریم خواهیم دید که در ظرف چند روز از عراق به شام و بالعکس رفته و بر می گشتند، و با ملاحظه تاریخ شواهد زیادی پیدا می شود که با شترهای ذلول جماز و اسبهای عربی تند تاز مسافتهای طول و دراز را در اندک مدتی طی می کرده اند، و شواهد بسیاری در تاریخ وجود دارد که در ظرف ده روز و هشت روز و بلکه يك هفته از عراق به شام و از شام مراجعت به عراق می کرده اند. می توان از مسلمات تاریخ بشماریم که امام روز هشتم ذی الحجه سال ۶۱ هجری از مکه به طرف عراق به حرکت آمده، و مسافت ما بین مکه و کوفه در حدود ۳۸۰ فرسخ می باشد. از قرائن زیاد معلوم می شود که امام در مسیر با سرعت زیاد حرکت نمی فرمود، و در اثناء راه هر که را که صلاح می دانست به یاری خویش دعوت می فرمود، و پس از رسیدن حربن یزید ریاحی به حضور آن حضرت دو روز سر راه را برایشان گرفت، و روز دوم محرم سال ۶۱ هجری وارد کربلا شدند، و آن مسافت طولانی از مکه تا کربلا را در حدود بیست و چهار روز طی فرمودند، و روزی پانزده فرسخ راه را به آسانی طی کرده اند. همچنین در بسیاری از کتب معتبره تصریح شده که اسراء اهل بیت روز اول ماه صفر سال ۶۱ وارد شام شده اند، از جمله أبو ریحان بیرونی متوفی سال ۴۴۰ هجری است که در کتاب الآثار الباقية گوید:

" در روز اول ماه صفر سر حسین (علیه السلام) را به دمشق وارد کردند و یزید آن سر را پیش روی خود گذاشت و با چوبی که در دست داشت به لبهای آن حضرت می زد و... " (۱)

۱ - الآثار الباقية: ۳۳۱.

بنا به نگارش بعضی از تواریخ معتبره در پانزدهم ماه محرم اسراء از کوفه حرکت داده شده اند، در ظرف ده یا پانزده روز به دمشق رسیده اند، بنابراین در مراجعت از شام به کربلا نباید شبهاتی در ذهن آید، و چه استبعاد دارد که در قریب به همین مدت از شام به کربلا مراجعت کرده باشند.

پس مراجعت اسراء اهل بیت (علیهم السلام) در روز بیستم ماه صفر سال ۶۱ هجری بسیار قوی و مورد اعتماد است.

معلوم نیست اسراء در شام چقدر توقف کرده اند، اما ملاحظه اوضاع سیاسی دولت بنی امیه ایجاب می کند که یزید نتواند اسراء را بیش از چند روز در دمشق متوقف سازد، چرا که واقعه کربلا اوضاع سیاسی را روز به روز آشفته تر می ساخت و افکار عمومی بر علیه یزید متوجه می گشت، و روز بروز نفرت مردم از دولت بیشتر می شد.

با این وضع چطور یزید می توانست تا مدت زیادی اسراء را در حال اسارت در غربت نگاهدارد، و تا مدت يك ماه مثلا در دمشق، آن هم در جائی که آنان را نه از سرما و نه از گرما نگاه می داشت متوقف سازد.

ضمن آنکه توقف آنان در این مدت در دمشق در کتاب معتبری دیده نشده و مدرك تاریخی ندارد، در مقابل طبري در تاریخ خود تصریح می کند که اسراء بیشتر از ده روز در دمشق توقف نکرده اند.

از آنچه گفته شد در می یابیم استبعاد در آمدن اسراء اهل بیت (علیهم السلام) به کربلا در اربعین آن حضرت، ناشی از مطالبی است که در مورد توقف زیاد آنان در شام در افواه وجود دارد که هیچ مدرك تاریخی ندارد، و نیز طولانی بودن مسافت بین کوفه و شام است که با توجه به شواهد تاریخی نه تنها امری مستبعد نیست بلکه وقوع آن در تاریخ بسیار است.

کتاب حاضر  
کتابی که در پیش روی شماست مجموعه ای است برگرفته از ادعیه  
و خطبه ها و احادیث امام حسین (علیه السلام)، که در ادامه " صحیفة المهدی  
(علیه السلام) " و " صحیفة الزهراء (علیها السلام) "، به شیفتگان خاندان عصمت و  
طهارت  
تقدیم می گردد.

امید است این مجموعه ها بتواند سهم کوچکی در ارتقاء آشنائی  
جامعه ما با معارف اهل بیت داشته باشد، و ما را در شناخت آنها  
جواد قیومی اصفهانی  
۱۳۷۳ / ۷ / ۱



## فصل اول

### نیایشها و ادعیه آن حضرت

- ۱ - ادعیه آن حضرت در ثناء الهی و درخواست حوائج از او
- ۲ - ادعیه آن حضرت در مورد نماز و آنچه به آن ارتباط دارد
- ۳ - ادعیه آن حضرت در جهاد با دشمنان
- ۴ - ادعیه آن حضرت در مدح یا مذمت افراد
- ۵ - ادعیه آن حضرت در زوال اندوهها و قضاء حوائج
- ۶ - ادعیه آن حضرت در رفع خطرات و بیماریها
- ۷ - ادعیه آن حضرت در ایام مبارکه

۱ - ادعیه آن حضرت در ثناء الهی  
و درخواست حوائج از او  
در تسبیح و تنزیه خداوند در روز پنجم ماه  
در مناجات با خدای بزرگ  
در مناجات با خدای بزرگ در کنار حجر الاسود  
در طلب اخلاقیهای نیکو  
در طلب رغبت به آخرت  
در طلب رهائی از استدراج  
در طلب رحمت برای مردگان

### (۱) دعای آن حضرت

در تسبیح و تنزیه خداوند در روز پنجم ماه  
پاك و منزه است خداوند برتر و والاتر، پاك و منزه است خداوند  
بزرگ و بلند مرتبه، پاك و منزه است آنکه این گونه است و کسی همانند  
او نیست، و توان برابری با او را ندارد، پاك و منزه است آنکه آغازش علمی  
است که به وصف در نیاید، و پایانش دانشی است که فنا پذیر نمی باشد.  
پاك و منزه است آنکه با خداوندیش بر تمامی موجودات برتری  
دارد، و از این رو چشمی او را نیافته، و عقلی او را به مثال در نیاورده، و همی  
او را صورتگری نکرده، و زبانی آنگونه که شایسته اوست او را توصیف  
ننموده است.

پاك و منزه است آنکه در آسمان برتری جسته، پاك و منزه است  
آنکه مرگ را بر بندگانش مقرر داشته، پاك و منزه است پادشاه قدرتمند،  
پاك و منزه است فرمانروای بدون عیب، پاك و منزه است آنکه جاودانه و  
ابدی است.

### (۲) دعای آن حضرت

در مناجات با خدای بزرگ  
روایت شده که آن حضرت همراه انس بن مالك حرکت می کرد،

کنار قبر خدیجه آمد و گریست، آنگاه گفت: از من دور شو، انس گوید: از دید آن حضرت پنهان شدم، هنگامیکه انجام نمازش طولانی شد شنیدم که می خواند:

پروردگارا! پروردگارا! تو مولای من هستی، رحم کن بنده ای را که به تو پناه برده است.

ای دارای صفات برجسته، تکیه ام بر توست، خوشا به حال آنکه تو مولای او باشی.

خوشا به حال کسی که خدمتگزار شب زنده دار باشد، و گرفتاریش را با خدای خود در میان گذارد.

و بیماری و مرضی ندارد بیشتر از محبش به مولایش.

هر گاه غصه و ناراحتی اش را مطرح کرد، خداوند او را پاسخ داده و اجابت نماید.

هرگاه به گرفتاری مبتلا گردد در تاریکی زاری کنان خدا را بخواند، خدا او را گرمی داشته و به خود نزدیک گرداند.

آنگاه ندا کرده شد:  
بنده ام بیا در حالی که تو در حمایت منی، و هر چه بگوئی ما آن را  
می دانیم.  
فرشتگانم مشتاق شنیدن صدای تو، و کافی است که ما صدای  
تو را مشنویم.  
دعای تو نزد من بوده و در حجابها در گردش است، و کافی است که  
ما پوشش را برای تو بر می داریم.  
اگر باد از جوانب او بوزد، از بیهوشی بر زمین افتد.  
از من بخواه بدون میل و ترس و حساب، که من خدای توام.  
(۳) دعای آن حضرت  
در مناجات با خدای بزرگ در کنار حجر الاسود  
پروردگارا! مرا نعمت دادی ولی مرا شاکر نیافتی، و دچار مصیبت  
نمودی ولی صبورم ندیدی، پس با ترك شکر تو نعمت را سلب نکردی،

و با عدم شکیبائی بر شدت نيفزودی، پروردگارا از بزرگوار جز بزرگواری نیاید.

(۴) دعای آن حضرت

در طلب اخلاقیهای نیکو

پروردگارا! از تو توفیق هدایت یافتگان، و کارهای پرهیزکاران، و خیرخواهی توبه کنندگان، و تصمیم صابران، و خشیت خائفان، و طلب دانشمندان، و زینت مطیعان و ترس گرفتاران را خواستارم. خداوندا! تا آنگاه که در دلم خشیتی از تو قرار گیرد که مرا از گناه باز دارد، به فرامینت عمل کنم، تا شایسته کرامت تو گردم، و از ترست رو به سوی توبه آورم.

و از دوستی تو اعمال خویش را خالص گردانم، و با گمان نیکم به تو در کارها بر تو توکل نمایم، پاک و منزه است آفریننده نور، پاک و منزه است خداوند برتر و حمد و ستایش از آن اوست.

(۵) دعای آن حضرت

در طلب رغبت به آخرت

خدایا! مرا به آخرت راغب و مشتاق گردان، تا آنگاه که وجود آن را با زهد و پارسائی در امور دنیایی در خود احساس کنم. پروردگارا! به من بینائی و شناخت در امور آخرت عطا کن، تا با شوق بسیار و از جهت ترس تو بجای گناهان بدنبال کارهای نیک باشم.

(۶) دعای آن حضرت

در طلب رهائی از استدراج

پروردگارا! مرا با نعمتهایت - آنگونه که از یاد تو غافل شوم - در مسیر عذابت قرار نده، و مرا با بلا و ناراحتی تربیت ننما.

(۷) دعای آن حضرت

در طلب رحمت برای مردگان

پروردگارا! ای خداوند این ارواح فانی و اجساد پوسیده و استخوانهای نرم شده، که با ایمان و اعتقاد به تو از این دنیا رفته اند، بر آنان رحمت خود و سلام مرا ارزانی دار.

۲ - ادعیه آن حضرت در مورد نماز  
و آنچه به آن ارتباط دارد  
در قنوت  
در حال قنوت  
در قنوت نماز وتر  
در سجده شکر  
در صبح و شب  
در طلب باران  
در طلب باران  
در نماز بر مردی از منافقین



## (۸) دعای آن حضرت

در قنوت

پروردگارا! آغاز هر چیز از توسل و اراده انجامش در اختیار تو، و نیرو و توان از آن توسل، و تو خدایی هستی که معبودی جز تو نمی باشد، جانهای اولیاءت را جایگاه اراده و محل مشیت خود مقرر فرمودی، و در افکارشان اوامر و نواهی را قرار دادی، تا يك لحظه از یاد تو غافل نگردند. و تو آنگاه که اراده امری را بنمائی، در افکارشان آنچه خود در آنها بودیعت نهاده ای را به حرکت در آورده، و بر زبانشان آنچه خود به آنان تفهیم کرده ای را جاری می سازی، با عقلهایی که تو را خوانده و با حقائق که به آنان ارزانی داشته ای بسوی تو می خوانند، و من می دانم از آنچه به من آموخته ای، از چیزهایی که تو بر آنها شایسته سپاس می باشی، از چیزهایی که به من نشان داده ای و بسوی آن مرا پناه داده ای.

خداوندا! و با این وجود به نیرو و توان تو پناهنده، و به قضا و قدرت که در علمت مرا در جهت آن قرار دادی، و در مسیر آن به حرکت در می آیم، و به آنچه تو بخواهی مصمم می گردم، راضی هستم، در حالی که به آنچه تو بدان از من خشنود می باشی بخیل نیستم، و از آنچه تو مرا بدان خوانده ای

کوتاهی نمی کنم، و به آنچه مرا بدان آشنا ساخته ای سبقت می گیرم، و به آنچه تو مرا بدان آغاز نموده ای آغاز می نمایم، از راه هدایت تو هدایت می جویم، آنچه امر به رعایتش نمودی رعایت می نمایم، پس مرا از رعایت خالی ننما، از عنایت خارج نساز، و مرا از فیض رسیدن تأییدت عاجز و ناتوان قرار نده، و از راهی که به خشنودی تو می رسم مرا خارج نکن.

حرکتی را بر اساس روشنگری، و راهم را با هدایت، و زندگی را قرین رشد و تعالی قرار ده، تا مرا هدایت نموده و دیگران نیز بوسیله من راهنمایی گردند، و در آنچه تو خواهان آن بوده و به جهت آن مرا خلق کرده ای، و بسوی آن پناه داده ای، مرا وارد سازی. و اولیاءت را از اینکه بوسیله من امتحان شوند در پناه خود گیر، و با رحمت و در نعمت آنان را امتحان و آزمایش نما، آزمایشی که سبب برگزیدن آنها و پاک شدن آنها از زشتیها و راهنمایی آنان به راهی که من رفته ام باشد، و مرابه پدران و خویشاوندان رستگارم ملحق نما.

(۹) دعای آن حضرت

در حال قنوت

پروردگارا! هر که به پناهگاهی پناه جوید تو پناهم می باشی، و هر که

به پناهگاهی پناه گیرد تو پناهگاهم می باشی، خداوندا بر محمد و خاندانش درود فرست و ندایم را بشنو و دعایم را اجابت نما، و مستقر و جایگاهم را نزد خودت قرار ده، و در مواضع امتحان مرا از لغزش به جهت آنها و گمراهی بوسیله شیطان باز دار، به حق عظمتت که تکذیب انسانی و خیال پردازی در آن مؤثر واقع نشده و امری از آن خالی نمی باشد، تا اینکه مرابه اراده و مشیت بسوی خود باز گردانی، بدون آنکه نسبت به تو مشکوک و مظنون بوده و رحمتت را مورد شبهه و شك قرار دهم، بدرستی که تو مهربانترین مهربانانی.

(۱۰) دعای آن حضرت

در قنوت نماز نماز

خداوندا! تو می بینی و دیده نمی شوی، و در جایگاه بلندی قرار داری، و بازگشت بسوی توست، و دنیا و آخرت از آن تو می باشد، خداوندا از اینکه ذلیل گشته و خوار شوم به تو پناه می بریم.

(۱۱) دعای آن حضرت

در سجده شکر

از شریح روایت شده که گفت: داخل مسجد پیامبر (صلی الله علیه وآله) شده

و دیدم حسین بن علی (علیه السلام) در سجده قرار داشته و سر بر خاک نهاده و می گفت:

ای آقا و مولایم! آیا برای گرزهای آتشین اعضای بدنم را خلق کرده ای، یا اندام درونیم را برای نوشیدن آبهای گرم جهنم خلق نموده ای، خداوندا اگر مرا به گناهان بازخواست کنی من تو را به کرم و بخششت می خوانم، و اگر مرا با خطاکاران قرار دهی دوستیم نسبت به تو را به اطلاع آنان می رسانم، ای آقایم طاعتم تو را بهره ای نداده و گناهم به تو ضرری نمی رساند، پس آنچه به تو سود و بهره ای نمی رساند را به من عنایت کن و آنچه به تو ضرر نمی رساند را از من ببخشای، بدرستی که تو مهربانترین مهربانانی.

(۱۲) دعای آن حضرت

در صبح و شب

بنام خداوند بخشنده و مهربان، بنام خدا و به یاد او، و از خداوند و بسوی او، و در راه او، بر مذهب رسول او، و بر خداوند توکل کردم، و نیرو و قدرتی جز به اراده خداوند بزرگ نیست.

پروردگارا جانم را به تو تسلیم کرده، و چهره ام را بسوی تو گردانده، و کارم را به تو تفویض کردم، و از تو عافیت و سلامتی از هر بدی در دنیا

و آخرت را خواهانم.  
پروردگارا! تو مرا از هر کس کفایت کرده، و هیچ کس مرا از تو کفایت  
نمی کند، پس مرا از موارد ترس و هراس از هر که باشد کفایت فرما، و در  
کارم راه گشایش و رهایی قرار ده، بدرستی که تو می دانی و من نمی دانم، و  
تو توانائی و من قادر نیستم، و تو بر هر کار توانائی، به رحمت ای مهربانترین  
مهربانان.

(۱۳) دعای آن حضرت

در طلب باران

پروردگارا! ای دهنده خیرات از جایگاههای آن، و نازل کننده  
رحمتها از معادن آن، و جاری کننده برکتها بر اهل آن، باران یاری دهنده از  
توست، و تو یاری دهنده و یاریگری، و ما گناهکاران و خطاکارانیم، و تو  
کسی هستی که از تو طلب بخشش شده و آمرزنده ای، معبودی جز تو  
نیست.

خداوندا! از آسمان باران پیاپی برایمان نازل فرما، و بارانی بسیار  
برایمان فرو ریز، بارانی یاری دهنده و بسیار و وسیع، بارانی گوارا و رویاننده

و انبوه، بارانی از ابرهای پر رعد و برق، بارانی با شدت و سرعت، بارانی بسیار و گسترده، بارانی جاری شونده و عمومی، بطوریکه قطرات آن پیایی بوده و ریزش آن قطع نشود، از ابری که صدای رعد و برقش دروغین نباشد، بارانی که بندگان ضعیفت را زنده کرده، و شهرهای مرده ات را زندگی دوباره بخشد، و خانه های شهرها را روشنی بخشد، و به وسیله آن ما را شایسته منتت قرار دهی، ای پروردگار جهانیان اجابت فرما.

(۱۴) دعای آن حضرت

در طلب باران

پروردگارا! بارانی گسترده و فراگیر، نافع و بدون ضرر برایمان بفرست، که در شهر و بیابان فرو ریزد، و به سبب آن روزی و شکر ما افزایش یابد.

خداوندا آن را روزی و عطایی که بر اساس ایمان باشد قرار ده، بدرستی که بخشش تو باز داشته شده نیست، بارالها بر زمین ما باران بفرست، و آنچه مایه زینت آن می شود و رویاندنیها را در آن برویان.

(۱۵) دعای آن حضرت

در نماز بر مردی از منافقین

از امام صادق (علیه السلام) روایت شده که فرمود: یکی از منافقین مرد، امام حسین (علیه السلام) بدنبال جنازه او حرکت کرد - تا آنجا که می فرماید - هنگامی که سرپرست شخص مرده تکبیر نماز میت را گفت امام این گونه بر آن مرد تکبیر گفت:

خداوند برتر است، خداوندا فلان بنده ات را هزار لعنت بفرست، لعنتی پی در پی و بدون فاصله، خداوندا بنده ات را در میان بندگان و شهرهای ذلیل و خوار گردان، و به آتش دوزخ وارد ساز و بدترین عذابت را بر او بچشان، چرا که او دشمنانت را دوست و با دوستانت دشمنی می کرد، و خاندان پیامبرت را دشمن می شمرد. و در روایتی آمده:

خداوندا بنده ات را در میان بندگان و شهرهای ذلیل و خوار گردان، خداوندا او را به آتش دوزخ وارد ساز، خداوندا بدترین عذابت را بر او بچشان، چرا که او دشمنانت را دوست و با دوستانت دشمنی می کرد، و خاندان پیامبرت را دشمن می شمرد.

۳ - ادعیه آن حضرت در جهاد با دشمنان  
قبل از خروج از مدینه  
هنگامیکه به مکه رسید  
هنگامیکه خبر شهادت قیس بن مسهر صیداوی به ایشان رسید  
قبل از ورود به کربلا  
هنگام ورود به کربلا  
هنگامی که تعداد لشکر دشمن در کربلا زیاد شد  
در شب عاشورا  
در روز عاشورا  
قبل از آماده ساختن لشکرش در روز عاشورا  
در روز عاشورا  
هنگامیکه علی بن حسین (علیه السلام) به میدان رفت  
بعد از شهادت علی بن حسین (علیه السلام)  
بعد از شهادت علی بن حسین (علیه السلام)  
بعد از شهادت فرزند کوچکش عبد الله  
بعد از شهادت فرزند کوچکش عبد الله  
بعد از شهادت فرزند کوچکش عبد الله  
بعد از شهادت قاسم بن حسن (علیه السلام)  
بعد از شهادت قاسم بن حسن (علیه السلام)  
بعد از شهادت عبد الله بن حسن (علیه السلام)  
بعد از آنکه تیر در جبهه ایشان فرو رفت  
بعد از آنکه بسوی ایشان تیراندازی کردند  
بعد از آنکه بسوی ایشان تیراندازی کردند  
هنگامیکه از اسب بر روی گونه راستش بر زمین افتاد  
در آخرین لحظات روز عاشورا  
در مناجات قبل از شهادتش



(۱۶) دعای آن حضرت

قبل از خروج از مدینه

روایت شده آن حضرت شبی از خانه اش خارج و رو بسوی قبر  
جدش نمود، چند رکعت در آنجا نماز گذارد، بعد از نماز فرمود:  
خداوندا! این قبر پیامبرت محمد می باشد و من پسر دختر اویم،  
مشکلی برایم پیش آمده که خود بدان واقفی، پروردگارا! من کار نیک را  
دوست داشته و کار بد را زشت مشمرم، و من از تو می خواهم، ای دارای  
جلالت و بزرگواری، به حق این قبر و کسی که در آنست تنها آنچه مورد  
خشنودی تو و رسالت می باشد را برایم مقدر سازی.

(۱۷) دعای آن حضرت

هنگامیکه به مکه رسید

روایت شده آن حضرت حرکت کرد تا به مکه رسید، آنگاه که از راه  
دور چشمانش به کوههای آن افتاد، این آیه را تلاوت کرد: " و آن گاه که

(موسی) بسوی مدین آمد گفت: شاید پروردگارم مرا به راه راست هدایت کند."

و آن گاه که به مکه رسید گفت:

پروردگارا! خیر را برایم مقدر کن، و چشمانم را روشن گردان، و مرا به راه راست هدایت نما.

(۱۸) دعای آن حضرت

هنگامیکه خبر شهادت قیس بن مسهر صیداوی به ایشان رسید روایت شده آنگاه که خبر شهادت قیس بن مسهر صیداوی به ایشان رسید گریست و فرمود:

خداوندا! برای ما و شیعیانمان نزد خود مکانی ارزشمند مقدر فرما، و بین ما و آنان در جایگاههای رحمت جمع گردان، بدرستی که تو بر هر کار توانائی.

و در روایتی آمده:

خداوندا! بهشت را برای ما و شیعیانمان مکانی ارزشمند قرار ده، بدرستی که تو بر هر کار توانائی.

(۱۹) دعای آن حضرت

قبل از ورود به کربلا

خداوندا! ما خاندان پیامبر تو محمدیم، و از حرم جدمان اخراج

شده و طرد گردیده ایم، و بنی امیه بر ما تعدی و تجاوز نموده اند، بار الها  
حق ما را از آنان بگیر، و ما را بر گروه ستمکاران یاری گردان.

(۲۰) دعای آن حضرت

هنگام ورود به کربلا

خدایا! من از کرب و بلا به تو پناه می جویم.

(۲۱) دعای آن حضرت

هنگامی که تعداد لشکر در کربلا زیاد شد

روایت شده: آنگاه که دشمنان آن حضرت در کربلا رو به فزونی

نهادند، و دانست که راه فراری ندارد، فرمود:

پروردگارا! بین ما و گروهی که ما را دعوت کردند تا یاریمان نمایند،

و آن گاه قصد کشتن ما را کردند، حکم نما.

(۲۲) دعای آن حضرت

در شب عاشورا

با بهترین وجه حمد و ثنای الهی را می گویم، و او را در آسایش

و سختی سپاسگزارم، خداوندا تو را سپاس گویم که ما را به نبوت گرامی  
داشتی و قرآن را بما آموختی و ما را در دین فقیه نمودی، و برای ما گوشها  
و چشمان و قلب قرار دادی، پس ما را شاکر و سپاس گزار نعمتهایت قرار ده.  
(۲۳) دعای آن حضرت

در روز عاشورا

از امام سجاد (علیه السلام) روایت شده که فرمود: آنگاه که در روز عاشورا  
لشکریان برای قتل آن حضرت گرد آمدند، ایشان دستهایش را بلند کرده و  
فرمود:

پروردگارا! در هر سختی پناهم، و در هر شدت امیدم می باشی، و در  
هر امری که بر من وارد شود تو محل وثوق و توشه ام هستی، چه بسیار  
سختی ها که قلبها را ملرزاند و حيله ها کارگر نیست، دوست انسان را رها  
کرده، و دشمن انسان را شماتت می کند، من آن کار را بر تو عرضه داشتم و  
شکایت آن را بر تو نمودم، به جهت آنکه تنها به تو امید دارم، پس تو در کارم  
گشایش مقرر داشته و مشکلم را بر طرف نمودی، پس تو دهنده هر نعمت  
و صاحب هر نیکی و آخرین امید هر کس می باشی.

(۲۴) دعای آن حضرت

قبل از آماده ساختن لشکرش در روز عاشورا  
روایت شده: هنگامی که عمر بن سعد لشکرش را برای جنگ با آن  
حضرت آماده ساخته و آنان را تقسیم بندی نمود، آن حضرت بسوی آنان  
آمده و از ایشان خواست سکوت کنند، ولی نپذیرفتند، آنگاه در ضمن  
کلماتشان فرمودند:

پروردگارا! قطرات باران را از آنان دریغ دار، و بر ایشان سالهای  
قحطی همچون سالهای دوران حضرت یوسف قرارده، غلام ثقیفی را بر  
ایشان مسلط فرما، تا نهایت درد و سختی را بر ایشان وارد آورد، و  
هیچ کس باقی نماند جز آنکه به نوعی او را کشته یا مورد ضرب و شتم قرار  
دهد، و انتقام من و دوستانم و خاندانم و یارانم را از ایشان بگیرد،  
بدرستی که این گروه ما را فریب داده و تکذیب کرده و مخدول نمودند، و تو  
پروردگار ما هستی، بر تو توکل کرده و بسوی تو انابه نموده و بازگشت همه  
بسوی توست.

(۲۵) دعای آن حضرت

در روز عاشورا

پروردگارا! مرا از حقم باز داشتند، آن را به من عطا فرما، خداوندا من

ایشان را خشمگین کرده و آنان مرا خشمگین ساختند، و ایشان مرا ملول ساخته و من آنان را ملول نمودم، و مرا به اخلاق و رفتاری وادار ساختند که این گونه نبودم.

بارالها! پس گروهی بهتر از ایشان برایم مقدر ساخته، و بدتر از مرا برایشان مسلط فرما، خدایا همچون ذوب شدن نمک در آب قلبهایشان را از ایمان ذوب گردان.

(۲۶) دعای آن حضرت

هنگامیکه علی بن حسین (علیه السلام) به میدان رفت  
روایت شده هنگامیکه علی بن حسین (علیه السلام) برای نبرد به میدان رفت امام سر به زیر افکند و گریست، آنگاه گفت:  
خداوندا تو بر آنان شاهد باش، کسی به نبرد با ایشان رفت که شبیه  
ترین مردم به پیامبرت بود.

(۲۷) دعای آن حضرت

بعد از شهادت علی بن حسین (علیه السلام)

پروردگارا! برکات زمین را از آنان باز دار، جمع ایشان را متفرق و آنان را پراکنده ساز، و در راههای گوناگون و مختلف قرار ده، و هرگز زمامداران را

از آنان خشنود نساز، آنان ما را دعوت کردند که یاریمان نمایند، آنگاه بر ما تاختند تا به قتلمان برسانند.

(۲۸) دعای آن حضرت

بعد از شهادت علی بن حسین (علیه السلام)  
خداوند بکشد گروهی را که تو را کشتند.

(۲۹) دعای آن حضرت

بعد از شهادت فرزند کوچکش عبد الله  
پروردگارا! اگر یاری از آسمان را از ما باز داشتی، این امر را برای آنچه  
بهتر از آنست قرار ده، و برای ما از این گروه ستمکار انتقام گیر.

(۳۰) دعای آن حضرت

بعد از شهادت فرزند کوچکش عبد الله  
روایت شده که آن حضرت توجهی به خیمه ها نمودند، و کودکی را

دیدند که از تشنگی مگرید، او را بر دست گرفته و فرمودند: ای مردم اگر به من رحم نمی کنید به این طفل رحم کنید، مردی از میان لشکریان تیری پرتاب کرد که گلوی او دریده شد، آن حضرت گریست و فرمود:  
پروردگارا! بین ما و گروهی که ما را دعوت کردند تا یاریمان نمایند پس ما را کشتند، حکم نما.

آنگاه از هوا مورد ندا قرار گرفت: ای حسین او را رها کن، بدرستی که در بهشت شیر دهنده ای برای او می باشد.

(۳۱) دعای آن حضرت

بعد از شهادت فرزند کوچکش

روایت شده: هنگامیکه تیر بر گلوی طفل وارد آمد امام گریست و دو دستش را زیر گلوی او قرار داد، آنگاه فرمود:

ای نفس شکیبائی پیشه کن و آنچه بر تو وارد می شود را به حساب خدا قرار ده، خدایا آنچه در حال حاضر بر ما واقع می شود را می بینی، پس آن را برای ما پشتوانه ای برای روز قیامتمان قرار ده.



(۳۲) دعای آن حضرت

بعد از شهادت قاسم بن حسن (علیه السلام)

پروردگارا! تو می دانی که آنان ما را دعوت کردند تا ما را یاری کنند، اما ما را مخدول کرده و دشمنانمان را یاری نمودند، خدایا قطرات باران را از آنان دریغ دار، و آنان را از برکات محروم نما، و هرگز از آنان خشنود مشو.

بارالها! اگر یاری را در این دنیا از ما باز داشتی، آن را ذخیره ای برای آخرت قرار ده، و انتقام ما را از گروه ستمکاران بگیر.

(۳۳) دعای آن حضرت

بعد از شهادت قاسم بن حسن (علیه السلام)

خداوندا! تمامی آنان را نابود، و ایشان را پراکنده ساخته و بمیران، و هیچ يك از آنان را باقی مگذار، و هرگز از آنان در نگذر.

(۳۴) دعای آن حضرت

بعد از شهادت عبد الله بن حسن (علیه السلام)  
پروردگارا! اگر آنان را تا مدتی زنده نگاه می داری پس ایشان را  
پراکنده ساز، و گروههایشان را مختلف بگردان، و هرگز از ایشان خشنود  
مشو.

و در روایتی آمده:

خداوندا! قطرات باران را از آنان دریغ دار، و برکات زمین را از آنان  
بازدار، خداوندا پس اگر آنان را تا مدتی زنده نگاه می داری ایشان را  
پراکنده ساز، و گروههایشان را مختلف بگردان، و رهبرانشان را از ایشان  
خشنود مساز، آنان ما را دعوت کردند تا یاریمان نمایند اما بر ما هجوم  
آورده و ما را کشتند.

(۳۵) دعای آن حضرت

بعد از آنکه تیر در جبهه ایشان فرو رفت  
روایت شده: آنگاه که تیر در جبهه ایشان فرو رفت آن را بیرون کشید،  
خون بر چهره و موهای صورتشان جاری شد، سپس فرمود:

خدایا! آنچه من در مقابل این گروه گناهکار مکشتم را  
می بینی، پروردگارا آنان را نابود گردان، و با پراکندگی بقتل رسان، و در روی  
زمین هیچ يك از آنان را زنده مگذار، و از گناهشان نگذر.

(۳۳) دعای آن حضرت

بعد از آنکه بسوی ایشان تیراندازی کردند

روایت شده: هنگامیکه تشنگی به امام حسین (علیه السلام) شدت یافت،  
بر اسبش سوار شد تا کنار رود فرات رود، حضرت عباس در جلوی ایشان  
قرار داشت، سپاهیان عمر سعد جلوی ایشان را گرفتند، و مردی از قبیله  
بنی دارم تیری پرتاب کرد و به پائین صورت ایشان خورد، امام دست زیر  
صورت گرفت، تا آنگاه که دستانش از خون پر شد، امام خونها را پرتاب  
کرد و گفت:

خداوندا! آنچه به پسر پیامبر تو می شود را به تو شکایت می کنم.

و در روایتی آمده:

هنگامیکه تشنگی امام شدید شد، نزدیک رود فرات آمد تا آب  
بنوشد، حصین بن نمیر بسوی ایشان تیری پرتاب کرد که در دهان آن

حضرت واقع شد، امام خونها را با دستش جمع کرد و بسوی آسمان پرتاب کرد و پس از حمد و ثنای الهی فرمود:  
خداوندا! من بسوی تو شکایت می کنم آنچه نسبت به پسر دختر پیامبرت اعمال می شود، خدایا یکایک آنان را نابود ساز، و آنان را با پراکندگی بقتل برسان، و هیچ يك از آنان را باقی مگذار.  
(۳۷) دعای آن حضرت

بعد از آنکه بسوی ایشان تیراندازی کردند از مسلم بن رباح نقل است که گفت: با آن حضرت در روز عاشورا بودم، تیری را بسوی چهره ایشان پرتاب کردند، به من فرمود: ای مسلم دستت را نزدیک آور، دستم پر از خون شد، فرمود تا در دست ایشان بریزم، آن حضرت خونها را بسوی آسمان پرتاب کرد و فرمود:  
خداوندا! از خون پسر دختر پیامبرت خونخواهی کن.  
مسلم گوید: قطره ای از آن خون به زمین بازنگشت.  
(۳۸) دعای آن حضرت

هنگامیکه از اسب بر روی گونه راستش بر زمین افتاد بنام خدا و به یاد او و بر راه پیامبر خدا.

(۳۹) دعای آن حضرت

در آخرین لحظات روز عاشورا

پروردگارا! جایگاهت برتر، قدرتت بسیار، قهر و غضبت شدید  
می باشد، بی نیاز از مخلوقات، دارای قدرت گسترده، قادر بر هر چه  
بخواهد، دارای رحمت نزدیک، و وعده راست، نعمت گسترده و بلاء نیکو.  
آنگاه که خوانده شوی نزدیک، و بر آنچه خلق کردی محیط هستی،  
توبه را از کسی که بسوی تو بازگشت کند می پذیری، بر آنچه بخواهی قادر  
و هر چه را بخواهی می یا بی، هنگامی که شکر تو را گذارند شکر گذار بوده،  
و هر گاه یاد شوی متذکر آنان می گردی.  
تو را با نیازمندی خوانده، و با فقر و بی چیزی بسوی تو توجه  
می کنم، و با ترس بسوی تو روی می آورم، و با ناراحتی بسوی تو مگریم، و با  
ناتوانی از تو یاری می خواهم، و بر تو توکل می کنم در حالی که تو را کافی  
می دانم.

بین ما و قوم ما با حق حکم نما، بدرستی که آنان ما را فریب داده  
و مکر و خدعه زدند، و ما را کشتند، در حالی که ما خاندان پیامبرت  
و فرزندان دوست تو محمد بن عبد الله می باشیم، که او را به رسالت

برگزیده و بر وحیت او را امین قرار دادی، پس در کار ما فرج و گشایشی  
بر ایمان قرار ده، به رحمت ای مهربان ترین مهربانان،  
(۴۰) دعای آن حضرت  
در مناجات قبل از شهادتش  
روایت شده آن حضرت لحظاتی چند خون آلود روی زمین بودند،  
چهره شان بسوی آسمان بود و می فرمود:  
خداوندا! بر قضا و قدرت صبر می کنم، معبودی جز تو نیست، ای  
فریادرس فریاد خواهان.

۴ - ادعیه آن حضرت در مدح یا مذمت افراد  
برای علی بن حسین (علیه السلام)  
برای زهیر بن قین  
برای قیس بن مسهر صیداوی  
برای ابی ثمامه صائدی  
برای جون غلام أبو ذر  
برای یزید بن زیاد أبو شعثناء  
برای یزید بن مسعود نهشلی  
برای ضحاک بن عبد الله مشرقی  
در یکی از خطبه هایش برای شیعیانش  
در یکی از نامه هایش برای شیعیانش  
در یکی از نامه هایش برای شیعیانش  
بر دشمنانش در روز قیامت  
بر عمر بن سعد  
بر عمر بن سعد  
بر شمر  
بر مردی از قبیله کنده  
بر مردی از قاتلانش  
بر زرعه دارمی  
بر عبد الله بن حصین ازدی  
بر محمد بن اشعث  
بر ابن ابی جویریة مزنی  
بر ابن جوزة تمیمی  
بر تمیم بن حصین فزاری  
بر محمد بن اشعث  
بر جبیره کلبی  
بر مالک بن حوزة  
بر ابی سفیان

(۴۱) دعای آن حضرت

برای علی بن حسین (علیه السلام)

خداوند تو را از جهت فرزندی پاداش دهد، بهترین پاداشی که به  
فرزندی از پدرش عطا می کند.

(۴۲) دعای آن حضرت

برای زهیر بن قین

خدا تو را از رحمتش دور نگرداند، و قاتلانت را مورد لعنت خود  
قرار دهد، همانگونه که (در ادوار گذشته گروهی را لعنت کرد و به صورت)  
میمون و خوک درآمدند.

(۴۳) دعای آن حضرت

برای قیس بن مسهر صیداوی

پروردگارا! برای ما و آنان بهشت را مقدر فرما، و بین ما و آنان در  
جایگاههای رحمت و ثوابهای ذخیره شده و مورد آرزویت جمع گردان.



(۴۴) دعای آن حضرت

برای ابی ثمامه صائدي  
خداوند تو را از نماز گذارانی که به یاد خدا هستند قرار دهد.

(۴۵) دعای آن حضرت

برای جون غلام أبو ذر  
خداوندا! چهره اش را سفید، و روحش را پاک گردان، و او را با نیکان  
محشور نما، و بین او و خاندان پیامبر شناسائی بر قرار ساز.

(۴۶) دعای آن حضرت

برای یزید بن زیاد أبو شعشاء  
خداوندا! تیر اندازی اش را دقیق و محکم نما، و ثوابش را بهشت  
قرار ده.

(۴۷) دعای آن حضرت

برای یزید بن مسعود النهشلي  
امام (علیه السلام) به گروهی از اشراف بصره نامه نوشت و از آنان یاری

خواست، از آنان یزید بن مسعود نهشلی بود، او در این مورد به امام نامه نوشت، هنگامیکه امام نامه او را خواند فرمود:  
خداوند روز قیامت تو را ایمنی بخشد، و تو را گرامی داشته و در روزی که همه تشنه اند تو را سیراب گرداند.  
هنگامیکه او آماده خروج بسوی امام شد خیر شهادت امام به او رسید، قبل از آنکه از شهر خارج شود.

(۴۸) دعای آن حضرت

برای ضحاک بن عبد الله مشرقی  
دستهای شل نگردد، خداوند دستهای را قطع نگرداند، خداوند  
از طرف اهل بیت پیامبرت پاداش نیک به تو بدهد.

(۴۹) دعای آن حضرت

در یکی از خطبه هایش برای شیعیانش  
خداوند ما و شما را در هراسهای روز قیامت یاری گرداند، و ما و  
شما را از عقابش نجات دهد، و برای ما و شما پاداش فراوانش را واجب  
گرداند.

(۵۰) دعای آن حضرت  
در یکی از خطبه هایش برای شیعیانش  
خداوند ما و شما را بر هدایت مجتمع گرداند، و تقوای خود را ملازم  
ما و شما گرداند.

(۵۱) دعای آن حضرت  
در یکی از نامه هایش برای شیعیانش  
خداوند برای ما و شما امر نیکی را مقدر گرداند، و با بهترین روش ما  
را در مقابل آن پاداش دهد.

(۵۲) دعای آن حضرت  
بر دشمنانش در روز قیامت  
روایت شده: آن حضرت در روز قیامت نزد مادرش حضرت فاطمه  
(صلی الله علیه وآله) می آید، در حالی که از رگهای گردنش خون جاری بوده، و  
می گوید:  
پروردگارا! امروز حقم را از کسانی که به من ستم کردند بگیر.

(۵۳) دعای آن حضرت

بر عمر بن سعد

خداوند به زودی کسی را مقدر کند که در میان بستر سرت را از بدنت  
جدا کند، و در روز قیامت تو را نبخشد.

(۵۴) دعای آن حضرت

بر عمر بن سعد

خدا نسل تو را قطع کند، همانگونه که نسل مرا قطع کردی و رابطه  
خویشاوندی مرا با پیامبر نادیده گرفتی، و خدا کسی را بر تو مسلط کند که  
در میان بستر سرت را جدا کند.

(۵۵) دعای آن حضرت

بر شمر

روایت شده: شمر با نیزه به خیمه های آن حضرت حمله کرد

و گفت: آتش بیاورید تا آنها و هر که در آنهاست را بسوزانم، امام فرمود: ای پسر ذی الجوشن تو آتش می خواهی که خاندانم را در آن بسوزانی. خداوند تو را در آتش بسوزاند.

(۵۶) دعای آن حضرت

بر مردی از قبیله کنده

روایت شده: هنگامی که تیر خولی بن یزید به آن حضرت اصابت کرد، ایشان بر زمین افتاد، آنگاه به زمین نشست، تیر را با دو دستش از بدنش در آورده و سر و رویش را با خون رنگین می ساخت و می فرمود: این گونه خدا و پیامبرش را ملاقات می کنم، آنگاه بیهوش بر زمین افتاد، هنگامی که به هوش آمد خواست بر خیزد، اما نتوانست، مردی ملعون از قبیله کنده بر سر آن حضرت زد که عمامه ایشان بر زمین افتاد، امام او را نفرین کرد و فرمود:

با دست راست نه بخوری و نه بنوشی، و خداوند تو را با ستمکاران محشور کند.

أبو مخنف گوید: هنگانی که آن مرد عمامه حضرت را برد، همسرش  
پرسید: وای بر تو، امام حسین (علیه السلام) را کشته و عمامه اش را تصاحب می  
کنی،

به خدا سوگند با تو زندگی نمی کنم، آن مرد خواست زن را بزند، دستش به  
میخی برخورد کرد، که دستش را از مرفق قطع کرد، و همواره فقیر بود.  
(۵۷) دعای آن حضرت

بر مردی از قاتلان

از ابی عیینه روایت شده: دو نفر از قاتلان آن حضرت را دیدم - تا  
آنجا که می گوید: - اما نفر دوم را دیدم که همواره بدنبال سقاها بود، آب آنها  
را تا آخر می نوشید اما سیر نمی شد، زیرا او امام را دیده بود که آبی را به  
دهانشان نزدیک کرده بودند و از آن منوشیدند، او به آن حضرت تیری  
انداختند، امام فرمود:

خداوند در دنیا و آخرت تو را از آب سیر نکند.

پس مرد تشنه شد، تا آنجا که خود را داخل رود فرات انداخت،  
و آن قدر آب نوشید که به هلاکت رسید.

(۵۸) دعای آن حضرت

بر زرعہ دارمی

روایت شده: مردی از قبیله ابان بن دارم بنام زرعہ، در میان قاتلان آن حضرت بوده است، تیری بسوی ایشان پرتاب کرد که به چانه ایشان خورده است، آنگاه امام دست خود را از خون پر کرده و بسوی آسمان پرتاب می کرد، زیرا دیده بود که آن حضرت آبی خواست که بنوشد، هنگامی که او تیر انداخت مانع ایشان و آب شدند، فرمود:

خداوندا! او را تشنه قرار ده، او را تشنه قرار ده.

می گوید: کسی که شاهد بود برایم تعریف کرد که در هنگام مرگ او از گرمای شکم و سردی پشتش صیحه می زده است، در حالی که پیشاپیش او دشت و برف و پشت سرش آتش قرار داشت و می گفت: به من آب دهید که تشنگی مرا کشت - تا آخر حدیث.

(۵۹) دعای آن حضرت

بر عبد الله بن حصین ازدی

روایت شده: عبد الله بن حصین ازدی با صدای بلند گفت: ای

حسین آیا نمی نگری که آب همچون سینه آسمان موج می زند، به خدا سوگند قطره ای از آن را نخواهید نوشید تا کشته شوید، امام فرمود: خداوندا! او را تشنه به قتل رسان، و هرگز از او در نگذر. از آن به بعد او هر گاه آب می نوشید سیر نمی شد تا آنگاه که شکمش پر از آب شود، و از تشنگی مرد.

(۶۰) دعای آن حضرت

بر محمد بن اشعث

روایت شده: مردی آمد و گفت: بشارت باد بر تو آتش که در همین لحظات بر آن وارد می شوی، امام فرمود: بلکه به پروردگار مهربان و شفاعت کننده اطاعت شده خود را بشارت می دهم، کیستی؟ گفت: محمد بن اشعث، فرمود:

خداوندا! اگر بنده ات دروغگو است او را به آتش وارد ساز، و امروز او را نشانه ای برای دوستانش قرار ده. پس دیری نگذشت که افسار اسبش از دستش رها شد و بر زمین پرتاب شد.



(۶۱) دعای آن حضرت

بر ابن ابی جویریة مزنی

روایت شده که آن حضرت امر فرمود تا خندقی بکنند، پس دور لشکر ایشان حفره ای شبیه خندقی کنده شد، پس به دستور امام آن را پر از خاشاک نمودند، آنگاه امر فرمود تا آنها را آتش بزنند، تا ایشان بتواند از يك جهت با دشمن بجنگد.

روایت شده مردی اسب سوار از لشکر عمر بن سعد بنام ابن ابی جویریة مزنی رو به ایشان کرد، هنگامی که نگاهش به آتش افتاد که شعله هایش زبانه می کشید دست برهم زده و گفت: ای حسین و ای یاران حسین شما را بشارت بر آتش دهم، در مورد آن در دنیا تعجیل نمودید، امام فرمود:

خداوندا! عذاب آتش را در دنیا به او بچشان.

آنگاه اسبش رم کرده و او را در آتش افکند، و سوخت.

(۶۲) دعای آن حضرت

بر ابن جوزة تمیمی

روایت شده: هنگامی که حفره پر از آتش گردید، ابن جوزة آن

حضرت را مخاطب ساخته و گفت: ای حسین در این دنیا تعجیل به ورود  
به آتش کردی، امام فرمود:  
خداوندا! اگر بنده ات کافر است او را به آتش افکن.

و در روایتی آمده:  
خداوندا! او را در آتش افکنده، و در دنیا و قبل از مرگ سوزش آتش  
را به او بچشان.

پس از اسبش در درون خندق پر از آتش سقوط کرد.

(۶۳) دعای آن حضرت

بر تمیم بن حصین فزاری

روایت شده: مردی از لشکر عمر بن سعد بنام تمیم بن حصین  
فزاری بیرون آمده و گفت: ای حسین و ای یاران حسین، آیا به آبهای رود  
فرات نمنگرید که همچون شکم ماهیان درخشان است، سوگند به خدا  
قبل از آنکه مرگ را بچشید طعم این آب را نخواهید چشید، امام فرمود: او  
و پدرش از اهل جهنم هستند.

پروردگارا! او را در این روز از تشنگی هلاك گردان.  
تا اینکه تشنگی بر او فشار آورد، تا از اسب بر زمین سقوط کرد.  
(۶۴) دعای آن حضرت

بر محمد بن اشعث  
روایت شده که آن حضرت دعا کرد و فرمود:  
پروردگارا! ما خاندان پیامبر تو و فرزندان و نزدیکان او هستیم،  
دشمنانمان و کسانی که حق ما را غصب کردند را نابود گردان، تو شنوا  
و نزدیکی.

محمد بن اشعث گفت: بین تو و حضرت محمد چه خویشاوندی  
می باشد؟ امام بعد از کلامی فرمود:  
پروردگارا! ذلت و خواری او را در این روز به من نشان بده.  
و در روایتی این گونه آمده است:  
پروردگارا! در این روز ذلتی را دامنگیر محمد بن اشعث بگردان که  
هرگز عزیز نگردد.  
او برای قضاء حاجت رفت، عقربی آلتش را نیش زد، او فریاد می زد  
و در کثافات خود غوطه می خورد.

(۶۵) دعای آن حضرت

بر جبیره کلبی

روایت شده: هنگامی که امام خندق را حفر کرد و آن را پر از آتش نمود، مرد ملعونی به اسم جبیره کلبی به امام گفت: ای حسین قبل از آتش روز قیامت به آتش این دنیا مبتلا گردیدی.

امام فرمود: مرا به آتش مسخره می کنی در حالی که پدرم تقسیم کننده آتش دوزخ و پروردگارم آمرزنده و مهربان است، و فرمود: خدایا! او را قبل از آتش روز قیامت به آتش دنیا بسوزان.

کلام امام تمام نشده بود که اسبش حرکت کرد و او را به رو در وسط آتش انداخت و سوخت، امام تکبیر گفت و منادی از آسمان ندا کرد: ای پسر پیامبر اجابت سریع دعایت گوارایت باد.

(۶۶) دعای آن حضرت

بر مالک بن حوزه

روایت شده: مردی از لشکر عمر بن سعد بنام مالک بن حوزه در

حالی که سوار بر اسب بود رو بسوی لشکر امام کرد، تا اینکه کنار خندق ایستاد و فریاد می زد، ای حسین تو را بشارت باد که قبل از آتش دوزخ آتش این دنیا تو را مسوزاند.

امام فرمود: ای دشمن خدا من بسوی پروردگار مهربان و میانجی مقبول مروم، و او جدم پیامبر است، و فرمود:  
خداوندا! او در آتش داخل ساز، و قبل از آنکه به جهان دیگر رود سوزش آن را به او بچشان.

راوی گوید: ناگهان اسبش رم نمود و او را در آتش انداخت، و در آن سوخت.

راوی گوید: و امام بر روی زمین به حالت سجده افتاد و آنگاه سر برداشت و فرمود: چه دعائی که با این سرعت اجابت شد.

راوی گوید: و سپس صدایش را بلند کرد و فرمود:  
خداوندا! ما خاندان پیامبرت و فلازندان و خویشاوندان او هستیم، پس هر که به ما ظلم نمود و حق ما را غصب کرد را در هم شکن، بدرستی که تو شنونده و اجابت کننده ای.

(۶۷) دعای آن حضرت

بر ابی سفیان

روایت شده: بعد از آنکه با عثمان بیعت شد، أبو سفیان دست آن

حضرت را گرفت و گفت: ای پسر برادرم مرا به قبرستان بقیع ببر، امام او را به آنجا برد، زمانیکه وسط قبرستان رسیدند امام را به کناری کشید و با صدای بلند فریاد زد: ای در گور قرار گرفته ها امری که (خلافت) برای آن با ما می جنگیدید در دست ما قرار گرفته در حالی که شما پوسیده اید.  
امام فرمود:  
خداوند موهای سفیه و چهره ات را زشت گرداند.  
آنگاه امام دستش را از دست او جدا ساخت و او را رها نمود.

۵ - ادعیه آن حضرت در زوال اندوهها و قضاء حوائج  
برای رهائی از دشواریها  
در بر طرف شدن غمها و اندوهها  
برای بر آورده شدن حاجتها، بعد از نماز آن حضرت  
در نماز حاجت

(۶۸) دعای آن حضرت

برای رهائی از دشواریها

ای توشه ام در هنگام شدت، و ای فریادرسم در سختی، مرا به چشمت که خواب در آن راه ندارد حراست گردان، و به پناهت که مورد تجاوز قرار نمی گیرد، پناهم ده.

و در روایتی آمده:

پروردگارا! ای توشه ام در هنگام شدت، و ای فریادرسم در سختی، مرا به چشمت که خواب در آن راه ندارد حراست گردان، و به پناهت که مورد تجاوز قرار نمی گیرد، پناهم ده، به قدرتت بر من مرا مشمول رحمتت قرار ده، هلاک نمی گردم در حالی که امید من تو هستی، خداوندا تو برتر و ارزشمند تر و نیرومند تر از تمام چیزهائی هستی که از آنها می ترسیدم، خداوندا بوسیله تو آنان را نابود کرده، و از شرور آن پناه میبرم، تو بر هر کاری قادری.

(۶۹) دعای آن حضرت

در بر طرف شدن غمها و اندوهها

پروردگارا! از تو می خواهم به کلمات و جایگاههای عرشت، و ساکنان آسمانها و زمینت، و پیامبران و فرستادگانت که دعایم را اجابت گردانی، مشکلی سخت دامن گیرم شده، از تو می خواهم که بر محمد



و خاندانش درود فرستی، و مشکلم را به آسانی مبدل نمایی.  
(۷۰) دعای آن حضرت

برای بر آورده شدن حاجتها، بعد از نماز آن حضرت (۱)  
پروردگارا! تو کسی هستی که دعای آدم و حوا را اجابت کردی،  
هنگامی که گفتند: "پروردگارا به خود ستم کردیم و اگر ما را نیامرزی و  
مورد رحمت قرار ندهی از زیانکاران می شویم"، و نوح تو را خواند و او را  
اجابت کردی و خود و خاندانش را از بلائی سهمگین نجات دادی، و آتش  
نمرود را بر بنده ات ابراهیم خاموش کرده و آن را سرد و سلامت قرار دادی.  
و تو کسی هستی که گفتار ایوب را اجابت کردی، آنگاه که گفت:  
"پروردگارا دچار مشکل شده ام و تو مهربانترین مهربانانی"، آنگاه مشکل او  
را حل کرده، و خاندان و همانند آنان را به او عطا فرمودی، به خاطر رحمت  
و یادآوری برای صاحب دلان.  
و تو کسی هستی که گفتار یونس را اجابت کردی، آنگاه که در

-----  
۱ - سید بن طاووس گوید: نماز امام حسین (علیه السلام) چهار رکعت است، در هر رکعت پنجاه بار  
سوره  
حمد و پنجاه بار سوره توحید را می خوانی، در رکوع ده بار سوره حمد و ده بار سوره توحید را قرائت  
می کنی،  
بعد از برخاستن از رکوع و در هر سجده و نیز بین دو سجده نیز ده بار سوره حمد و ده بار سوره توحید  
را  
می خوانی، بعد از نماز این دعا را بخوان:

تاریکیها گفت: " معبودی جز تو نیست، پاك و منزهی، و من از ستمکاران هستم "، پس او را از غم و اندوه نجات دادی.

و تو کسی هستی که گفتار موسی و هارون را اجابت کردی، آنگاه که فرمودی: " دعای شما را اجابت کردم "، و فرعون و گروهش را غرق کردی، و گناه داود را بخشیده و توبه اش را پذیرفتی، به خاطر رحمت و این که تذکری برای دیگران باشد، و قربانی بزرگی را برای اسماعیل فدا کردی، بعد از آنکه تسلیم گردید و جبینش را برای مرگ آماده ساخت، و او را با گشایش و سلامتی ندا نمودی.

و تو کسی هستی که زکریا با آرامی تو را خواند و گفت: " پروردگارا! استخوانهایم سست شده و موهایم سپید گشته است، و من در مقابل دعایت شقی نبوده ام "، و گفتی: " مرا با رغبت و ترس می خوانند و مردمی خاشع برایم بودند ".

و تو کسی هستی که گفتار مؤمنان و کسانی که عمل صالح انجام می دهند را اجابت کردی تا فضل بیشتری را به آنان ارزانی داری، پس مرا از

پست ترین خوانندگان و رغبت کنندگان بسویت قرار مده، دعایم را اجابت کن، هم چنان که دعای آنان را اجابت کردی، به حق آنان مرا با پاکیزگی ات پاکیزه گردان، و دعا و نمازم را با نیکویی قبول فرما، باقیمانده عمرم و نیز مرگم را پاکیزه قرار ده.

و مرا در میان بازماندگان باقی مدار، و مرا به دعایم حفاظت کن، و فرزندانم را نیکو قرار ده، و به هر چه فرزندان اولیاء و مطیعین درگاہت را حفاظت کردی آنان را حراست نما، به مهربانیت ای مهربان ترین مهربانان. ای کسی که مراقب هر چیز بوده، و اجابت کننده خوانندگان خود از میان خلقت می باشی، و به هر فقیر بی چیزی نزدیک هستی.

از تو می خواهم ای که معبودی جز تو نیست، زنده و پا برجا و یکتا و بی نیازی، زاده نشده و کسی از تو به دنیا نمی آید و همتائی نداری، و به تمامی نامهایت که آسمانهایت را برافراشته و زمینت را گستراندی، و کوهها را برقرار ساخته، و آبها را جاری نمودی، و ابرها و خورشید و ماه و ستارگان و شب و روز را مسخر کرده، و تمامی موجودات را خلق کردی. از تو می خواهم به عظمت پرتو جمالت که آسمانها و زمین از آن نور گرفت، و تاریکیها از پرتو آن روشن گردیدند، که بر محمد و خاندانش درود

فرستاده و امر زندگی و دنیای دیگر را کفایت فرموده و تمامی کارهایم را اصلاح گردانی، و مرا يك لحظه به خود وامگذاری و کار خود و خانواده ام را اصلاح و مشکلشان را بر طرف گردانده، و من و آنان را از خزینه های خود و فضل بسیار ت که هرگز پایان نپذیرد بی نیاز کنی. و چشمه های حکمت را در قلبم بجوشانی، که خودم و بندگانی که از آنان خشنودی را بدان منتفع فرمائی، و برایم از پرهیزکاران در آخر الزمان پیشوائی قرار ده، همانگونه که ابراهیم خلیل را امام و پیشوا قرار دادی. بدرستی که به سبب توفیق تو رستگاران رستگار، و توبه کنندگان تائب، و عابدان عبادت کننده می شوند، و به تأییدت صالحان نیکوکار و خاشع اصلاح می گردند، آنانی که تو را عبادت کرده و از تو در هراسند، و به راهنمائیت نجات یافتگان از آتش نجات یافته، و ترسندگان از آن مترسند، به خوار ساختن تو منحرفان زیانکار، و ستمکاران هلاک و غافلان در غفلت بسر برند.

پروردگارا! جانم را متقی و پرهیزکار ساز، چرا که تو مولی و سرپرست آن هستی، و تو بهترین کسی هستی که آن را تزکیه و پاک می گردانی، خداوندا راه هدایت را به او بنمایان و تقوا را به او الهام کن،

و هنگام مرگ او را به رحمت بشارت ده، و در برترین جایگاههای بهشت ساکن گردان، و مرگ و زندگیش را پاکیزه نما، و دنیا و آخرتش، و محل استقرار و پناهِش را گرمی دار، بدرستی که تو مولی و سرپرست آنی.

(۷۱) دعای آن حضرت

در نماز حاجت

از آن حضرت روایت شده که فرمود: چهار رکعت نماز می خوانی، و قنوت و ارکان آن را نیکو انجام می دهی، در رکعت اول يك بار حمد و هفت بار این آیه را تلاوت می کنی: " و خدا ما را کافی بوده و او بهترین و کیل است."

و در رکعت دوم يك بار حمد و هفت بار این آیه را می خوانی: " آنچه خدا بخواهد انجام پذیرد، نیرویی جز به اراده او نیست، تو می نگری که من از جهت فرزند و دارائی از تو پائین ترم."

و در رکعت سوم يك بار حمد و هفت بار این آیه را می خوانی:

" معبودی جز تو نیست، پاك و منزهی، و من از ستمگران هستم."

و در رکعت چهارم يك بار حمد و هفت بار این آیه را می خوانی:

" کارم را به خدا واگذار می کنم، خداوند به کار بندگان آگاه است. "  
آنگاه حاجتش را می خواهد.

۶ - ادعیه آن حضرت در رفع  
خطرات و بیماریها  
در پوشیده شدن از دشمن  
در دفع خطرات  
برای کفایت از خطر جن و انس  
در دفع درد دندان  
در دفع درد پا  
در دفع درد پا

(۷۲) دعای آن حضرت

در پوشیده شدن از دشمن

ای آنکه شأنش کفایت نمودن، و عنایتش رعایت کردن است، ای آنکه هدف و مقصد اوست، ای بر طرف کننده زشتیها و پلیدیها و ضررها، آزار و اذیت جهانیان از جن و انس را از من دور ساز، به حق وجودهای نورانی و اسامی سریانی، و قلمهای یونانی، و کلمات عبرانی، و آنچه در الواح بیان گردیده است.

پروردگارا! از هر شیطان رانده شده و دشمن در کمین نشسته، و انسان پست کینه توز و ضد مخالف، و از هر حسودی، مرا در پوششت و گروهت، و در امانت و پناهت قرار ده.

بنام خداوند طلب شفا کرده، و بنام او کفایت امور را خواهانم، و به او یاری می جویم، و بسوی او از ظلم هر ظالم، و ستم هر ستمگر، و تجاوز هر تجاوزگر، و آزار هر آزار دهنده شکایت می کنم، پس خداوند بهترین نگاهبان بوده، و او مهربان ترین مهربانان است.



(۷۳) دعای آن حضرت

در دفع خطرات

بنام خداوند بخشنده مهربان، ای زنده ای پایدار، ای جاودان ای پاینده، ای بر طرف کننده غمها، ای زائل کننده اندوهها، ای برانگیزاننده پیامبران، ای وعده راست دهنده.

خداوندا اگر نزد تو خشنودی و محبتی برایم وجود دارد، مرا و دوستان و یارانم را بیامرز، و آنچه در صلب من هست را پاکیزه گردان، ای مهربان ترین مهربانان، و درود خداوند بر آقای ما محمد و تمامی خاندان او باد.

(۷۴) دعای آن حضرت

برای کفایت از خطر جن و انس

از آن حضرت روایت شده که فرمود: این کلمات را هرگاه بگویم از جن و انس واهمه ای ندارم:  
بنام خدا، به یاری او، و بسوی خدا، و در راه خدا، و بر طریقه پیامبر

خدا، خداوندا مرا به نیرو و توان و قدرتت از شر هر حيله گر و كيد هر  
فاجر كفایت كن، بدرستی كه من دوستدار نيكان و خواهان خوبان هستم، و  
درود خدا بر محمد پیامبر او و خاندانش باد.

(۷۵) دعای آن حضرت

در دفع درد دندان

چوب یا قطعه ای آهنی روی دندان گذارده و هفت بار این دعا را  
می خوانی:

بنام خداوند بخشنده مهربان، بسیار تعجب است كه كرمی در دهان  
است، استخوان را می خورد و خون جاری می شود، من این دعا را  
می خوانم، و خداوند شفا دهنده و كفایت كننده است، معبودی جز  
خداوند نیست و سپاس مخصوص اوست كه پروردگار جهانیان است.  
" و آنگاه كه شخصی را كشتید و خداوند آنچه پنهان ساخته اید را  
آشكار می گرداند، پس گفتیم كه قطعه ای از گوشت گاو را به قطعه دیگری از  
آن بزنند - تا آنجا كه فرمود: - شاید تعقل و تدبیر كنید. "

(۷۶) دعای آن حضرت

در دفع درد پا

از امام سجاد (علیه السلام) روایت است که فرمود: شخصی از درد پا نزد امام حسین (علیه السلام) شکایت کرد و گفت: ای پسر پیامبر دردی را در پایم احساس می‌کنم که مرا از نماز خواندن باز می‌دارد، فرمود: چرا دعا نمی‌خوانی، گفت: چه بخوانم؟ فرمود: هر گاه دردش را احساس کردی دستت را بر آن قرار ده و بخوان:  
بنام خدا و به یاری او، و سلام بر فرستاده خداوند.  
آنگاه بخوان:

" آن چنان که شایسته بود حق خداوند را به عمل نیاوردند، در روز قیامت زمین با تمامی وسعتش در تحت قدرت اوست، و آسمانها در دست با کفایتش پیچیده شده است، پاک و منزّه است خداوند از آنچه به او شرک ورزیده می‌شود "

(۷۷) دعای آن حضرت

در دفع درد پا

از امام باقر (علیه السلام) روایت شده که فرمود: نزد امام حسین (علیه السلام) بودم، مردی از بنی امیه که از شیعیان ما بود نزد ایشان آمد و گفت: ای پسر پیامبر از درد پا نمی توانم نزد تو بیایم، فرمود: چرا دعای مرا نمی خوانی، گفت: ای پسر رسول خدا چه بخوانم؟ فرمود:

" ما گشایشی بزرگ را برایت محقق ساختیم، تا خداوند خطاهای

گذشته و آینده ات را ببخشاید، و نعمتش را بر تو تمام گرداند و به راه راست هدایت کند، و یاری ارزشمندی را نصیبت نماید، او کسی است که آرامش را در قلوب مؤمنان قرار داد تا بر ایمانشان افزوده شود، لشکریان آسمانها و زمین از خداوند است و او دانا و حکیم است، تا زنان و مردان مؤمن را در بهشتهایی که در زیر آنها نهرها جاری است داخل گرداند و در آن جاودانه اند، و گناهانشان را ببخشاید و این امر نزد خداوند رستگاری بزرگی است، و منافقین و زنان و مردان مشرک را عذاب کند، کسانی که

نسبت به خداوند بدگمانند و گمان بد در موردشان تحقق می پذیرد و خداوند بر آنان غضب کرده و لعنتشان می کند و جهنم را برایشان مهیا می سازد که بد جایگاهی است، لشکریان آسمانها و زمین از آن خداوند است و او استوار و حکیم است.

۷ - ادعیه آن حضرت در ایام مبارکه  
در روز عرفه

(۱۶۵)

## (۷۸) دعای آن حضرت

در عرفه

سپاس خدای را سزااست که برای فرمانش دفع کننده، و برای عطایش باز دارنده، و برای خلقتش همانندی نبوده، و بسیار بخشنده است، انواع پدیده ها را خلق کرده است. و خلقتش را با حکمتش متقن ساخت، گروهها از دید او پنهان نبوده و امانتها نزد او ضایع نمی گردد، هر عاملی را پاداش داده و هر فرد قانعی را پر و بال می دهد، هر زاری کننده ای را مورد ترحم قرار داده و نازل کننده همه خیرها و خوبی هاست، و فرود آورنده کتاب جامع همراه با نور درخشان می باشد.

و او شنونده دعاها، و دفع کننده سختیها، و بالا برنده درجات، و نابود کننده گردنکشان بوده، و معبودی جز او نیست و موجودی با او برابری نمی کند، چیزی همانند او نبوده و شنوا و بینا و مهربان و آگاه است.

خدایا! مشتاقانه بسوی تو میل کرده و به پروردگاریت شهادت می دهم، در حالی که اقرار دارم که تو پروردگارم بوده و باز گشتم بسوی توست، قبل از آنکه چیز ارزشمندی باشم مرا مورد لطف و نعمت قرار دادی، و مرا از خاک آفریدی

آنگاه در صلب پدران مرا ساکن گردانیدی، در حالی که از سختیهای زمانه و گردش روزگاران و سالیان در ایمنی بودم، در دهلیزهای تاریخ و زوایای قرون همواره از صلبی به رحمی در حال کوچ بودم.

به خاطر مهر و عطوفت بر من و احسانت نسبت به من مرا در دولت پیشوایان کفر، که پیمانت را شکسته و پیامبرانت را تکذیب نمودند لباس خلقت نپوشاندی و بوجود نیاوردی، لکن بنابر آنچه در گذشته مقدر کرده بودی مرا خارج ساختی، همراه با هدایتی که برایم آسان فرمودی، و در آن ایجادم کردی، و در گذشته نیز لطف و عنایت و نعمتهای گسترده ات شامل حال من شده بود.

مرا از آبی ریخته شده خلق کرده، و در تاریکیهای سه گانه میان گوشت و خون و پوست جای دادی، نه مرا در کار خلقتم گواه گرفته، و نه کاری از آفرینش را بر دوشم گذاردی.

آنگاه بر اساس آنچه از گذشته مقدر ساخته بودی مرا همراه با هدایت به دنیا آوردی، در حالی که کامل و بدون عیب بودم، زمانی که کودکی



بیش نبودم مرا در گاهواره حفظ کرده و از شیری گوارا به من روزی دادی، و دل‌های پرستاران را به من متمایل ساخته و مادران مهربان را عهده دار من نمودی، و از راهزنان جن پاسداریم کردی، و از زیاده و نقصان سالمم نگاه داشتی، پس تو مهربان و بخشنده و بسیار بزرگ و والائی. تا آنگاه که به سخن در آمدم نعمتهای گسترده ات را بر من تمام نمودی و در هر سال مرا بیشتر رشد دادی، و زمانی که سرشتم تکامل یافت و تاب و توانم به حد اعتدال رسید، حجتت را بر من واجب ساختی، بدین وسیله که معرفتت را به من الهام کرده و به شگفتیهای حکمتت مرا متعجب ساختی.

و به آنچه در آسمانها و زمین از پدیده‌های نوینت آفریدی مرا بیدار ساختی، و برای شکرگذاری و یاد کردن مرا آگاهم نمودی، و طاعت و بندگیت را بر من واجب کرده، و به آنچه پیامبرانت آورده اند آگاهیم دادی و پذیرش خوشنودیهایت را برایم آسان نمودی، و در تمامی این موارد با کمک و لطفت بر من منت نهادی.

خداوندا! هنگامیکه مرا از برترین سرشت آفریدی، و خشنود نشدی که نعمتی را به خاطر نعمتی دیگر نداشته باشم، و به منت بسیار

بزرگت و نیکی دیرینه ات به من از انواع کسب و کارها و گونه های مختلف  
لوازم زندگی بهره مندم ساختی، آنگاه که نعمتهایت را بر من تمام ساخته و  
بلاها را از من دور ساختی.

نادانی و گستاخیم بر تو، تو را باز نداشت که به آنچه مرا به تو نزدیک  
می کند و به با منزلت گردیدن نزد تو موفقم می دارد مرا دلالت و راهنمایی  
کنی، اگر تو را بخوانم اجابت کرده، و اگر از تو حاجت طلبم عنایت  
منمائی، و اگر فرمانبرداریت را بکنم شکر گذارده، و اگر سپاست را بگویم  
بر نعمتهایت مافزایی، تمامی اینها برای کامل کردن نعمتهایت بر من و  
لطف و عنایت نسبت به من می باشد.

پاك و منزهی، پاك و منزهی، ای آغاز کننده و برگرداننده، ستوده و  
بزرگوار، نامهایت مقدس و نعمتهایت بزرگست، خدایا کدام نعمتهایت را  
بشمار آورده و ذکر کنم، یا کدام عطاهایت را توان شکر گذاردن دارم، در  
حالی که بیشتر از آنست که شمارندگان بشمار آورند یا حافظان آن را فرا گیرند،  
و خدایا آنچه از بد حالی و پریشانی که از من باز گردانده و دفع نمودی  
بیشتر از سلامتی و خوشحالی است که در من نمایان است.

بارها! با حقیقت ایمانم و بنای محکم یقینم و یکتاپرستی  
بی آلایشم، و نهاد پوشیده ام، و آویزه های راههای نور دیده ام، و چینهای  
صفحه پیشانیم، و شکافهای حفره های راههای تنفسم، و پره های نرم

بینی ام، و حفره های پرده گوشم، و آنچه دو لبم بر آن ضمیمه شده و بر هم نهاده است، و گردشهای زبانم، و جای فرورفتگی کام دهانم و فکم، رستنگاههای دندانهایم و دستگاه گوارش خوردن و آشامیدنم، و تکیه گاه پوسته مغزم، و رسائی کامل طنابهای گردنم، و آنچه قفسه سینه ام بر آن مشتمل است، و کمربندهای حیاتی متصل به قلب و جگرم، و پیوندهای درآویخته پوشش دلم، و قطعات کنار جگرم، و آنچه غضروفهای دنده هایم در برگرفته، و گیره های بندهای مفصلهایم، و انقباض عضلاتم، و گوشه های سرهای انگشتانم، و گوشم و خونم و مویم، و پوستم، و عصبم و نایم، و استخوانهایم و مغزم و رگهایم، و همه اعضایم، و آنچه در ایام شیر خوارگیم اندامم ساخته شده، و آنچه زمین از من بر خود حمل می کند، و خواب و بیداریم، و سکون و حرکات رکوع و سجودم، (تمامی اینها گواهی می دهند) که چنان که در طول زمانها و روزگاران - اگر عمرم طولانی باشد - تلاش کرده و کوشش نمایم تا شکر یکی از نعمتهایت را انجام دهم، نخواهم توانست جز با منتت، که به سبب آن همواره باید شکر جدید و ستایش نو را انجام دهم که جاودانه ادامه می یابد.

آری، و اگر چه من و دیگر بندگان شمارنده ات کوشش بسیار کنیم که نعمتهای گذشته و آینده ات را بشماریم، توان شمارش آن را از حیث عدد و زمان نداریم، بسیار بعید است، این عمل چگونه ممکن است در حالی که در کتاب گویایت و خبر درست چنین گفتی: " و اگر نعمتهای الهی را بشمارید نخواهید توانست آن را بشمارش در آورید ".

خدایا کتاب و خبرت درست است، و آنچه را به پیامبرانت وحی فرستادی و دینی که برایشان جعل نمودی را درست ابلاغ کردند، جز آنکه خدایا با تمام تلاش و کوشش و سرحد توانائی و ظرفیتم شهادت داده و با ایمان و یقین می گویم:

سپاس خدای را سزااست که فرزندی نگرفته تا ارث بگذارد، و شریکی در حاکمیت خود ندارد تا در خلقتش با او ضدیت نماید، و از خواری سرپرستی ندارد تا در عمل به او کمک نماید، پاك و منزه است، پاك و منزه است، اگر در جهان معبودهایی جز خداوند بودند جهان به فساد کشیده می شد و نابود می گشت، پاك و منزه است خدای یگانه و یکتا و بسیط که نزائیده و نه زاده شده و همانندی برایش نیست.

سپاس خدای را سزاست، سپاسی که برابری کند با ستایش  
فرشتگان مقرب و پیامبران مرسل او، و درود و سلام خدا بر برگزیده اش  
محمد پایان دهنده پیامبران و خاندان پاک و طاهر و بی آلایش او.  
پس آن حضرت شروع در سؤال کرد و در دعا اهتمام نمود، و آب از  
دیدگان مبارکش جاری بود، آنگاه گفت:

خدایا! مرا آنگونه قرار ده که از تو بترسم گویا تو را می بینم، و مرا با  
تقوایت سعادت‌مند گردان، و به نافرمانیت بدبختم مکن، و در قضاء و  
قدرت برایم خیر را اختیار فرما، و در آن برکت ده، تا اینکه زود آمدن آنچه  
به تأخیر انداخته ای، و تأخیر آنچه زود آمدنش را مقدر کرده ای را دوست  
نداشته باشم.

خدایا! بنیازیم را در جانم، یقین را در دلم، و اخلاص را در کارم، و  
نور را در دیدگانم، و بصیرت را در دینم مقدر فرما، و مرا از اندامم بهره مند  
ساز، و گوش و چشمم را هنگام مرگ در اختیار قرار ده، و مرا بر کسی که  
به من ستم کرده یاری گردان، و انتقام و نیازم را در او به من بنمایان، و چشمم  
را به این عمل روشن گردان.

خدایا! گرفتاریم را بر طرف، و عییم را بپوشان، و خطایم را بیامرز، و  
شیطان را از من دور ساز، و گروهایم را آزاد ساز، و ای معبودم برترین درجه

در دنیا و آخرت را برایم قرار ده.  
خدایا! حمد تو را سزااست هم چنان که مرا خلق کردی، پس مرا شنوا  
و بینا قرار دادی، حمد و سپاس تو را سزااست هم چنان که مرا خلق کردی،  
پس به خاطر رحمتت بر من خلقتم را کامل و بدون عیب خلق کردی، در  
حالی که از آفرینش من بی نیاز بودی.  
پروردگارا به آنچه بی عیبم آفریدی پس خلقتم را تعدیل نمودی،  
پروردگارا به آنچه ایجادم کردی، پس چهره ام را زیبا ساختی، پروردگارا به  
آنچه به من و در جانم نیکی کردی و مرا سلامتی عنایت نمودی، پروردگارا  
به آنچه پاسداری و موقم نمودی، پروردگارا به آنچه نعمت دادی پس  
هدایتم کردی، پروردگارا به آنچه احسان نمودی و از هر خیر عطا کردی،  
پروردگارا به آنچه خورانده و نوشاندی، پروردگارا به آنچه بی نیازم کرده و  
اندوخته ام بخشیدی، پروردگارا به آنچه یاری کرده و عزیز گرداندی.  
پروردگارا به آنچه که از پوشش خود به من پوشاندی و از رفتار کفایت  
کننده ات که برایم آسان کردی، بر محمد و خاندان او درود فرست و بر  
مشکلات سخت روزگاران و حوادث شب و روزها مرا یاری، و از  
هراسهای دنیا و گرفتاریهای آخرت نجاتم ده، و از شر آنچه ستمکاران در  
زمین انجام می دهند مرا کافی باش.

خدایا! از آنچه مترسم مرا کفایت، و از آنچه حذر می کنم مرا نگاه دار، و در جان و دینم مرا نگاهبان باش و در سفرم مرا حفظ کن و در خاندان و مالم مرا جانشین باش، و در آنچه روزیم دادی برکت عطا کن، و در پیش خود خوار و در انظار مردم بزرگم نما، و از شر جن و انس سلامتم دار، و به گناهم مفتضح منما، و به باطنم رسوایم نکن، و به عملم آزمایشم مکن، و نعمتهایت را از من مگیر و به خود واگذارم مکن.

معبودا! آیا مرا به نزدیکانم واگذارم می کنی تا با من قطع رابطه کند، یا به بیگانه تا با من ترشروئی کند، یا به ناتوانان در حالی که تو پروردگارم و زمامدار کارهایم می باشی، به تو شکایت می کنم از غربتم و دوری خانه ام و سبک شمرده شدنم بر کسی که اختیار کارم را به او دادی

خدایا! غضبت را بر من فرود نیاور، و اگر بر من خشم ننمائی از غیر تو باك ندارم، پاك و منزهی، جز آنکه عافیت بر من شامل تر است، پس پروردگارا به حق پرتو جمالت که به آن زمین و آسمانها روشن گشته، و تاریکیها بر طرف و کار گذشته و آیندگان با آن اصلاح گردیده، از تو می خواهم مرا بر حال غضبت نمیرانی، و خشم را بر من فرود نیاوری.

حق خشنودی با توست، حق خشنودی با توست، قبل از آنکه  
خشنود گردی، معبودی جز تو نیست، پروردگار شهر مکه، و مشعر حرام  
و خانه کعبه که در آن برکت قرار داده، امنیت در آن مقدر فرمودی.  
ای آنکه با بردباریش گناهان بزرگ را بخشید، ای آنکه به فضلش  
نعمتها را گستراند، ای آنکه به کرمش عطای برجسته عنایت کرد، ای  
توشه ام در سختی ام، ای یاورم در تنهاییم، ای فریاد رسم در گرفتاریم، ای  
سرپرست نعمتهایم، ای معبودم و معبود پدرانم ابراهیم و اسماعیل و  
اسحاق و یعقوب، و پروردگار جبرئیل و میکائیل و اسرافیل، و پروردگار  
محمد خاتم پیامبران و خاندان برگزیده اش، و فرود آورنده تورات و انجیل  
و زبور و فرقان، و فرود آورنده کهیص و طه و یس و قرآن حکیم.  
تو پناهم هستی در هنگامیکه راهها در عین فراخی مرا عاجز کند، و  
زمین با گستردگیش بر من تنگ آید، و اگر رحمت نبود از هلاک شدگان  
بودم، و تو نادیده گیرنده لغزشم می باشی، و اگر پرده پوشیت بر من نبود از  
رسواشدگان بودم، و توئی که در برابر دشمنان مرا یاری می گردانی، و اگر  
نبود یاریت از شکست خوردگان بودم.



ای آنکه خود را به برتری و رفعت مخصوص گردانید، و اولیائش به عزت او عزیز می گردند، ای آنکه پادشاهان در برابر او حلقه خواری بر گردنهایشان آویخته اند، و از حملات او ترسانند، خیانت دیدگان و آنچه قلبها پنهان می کنند، و غیب آنچه زمانها و روزگاران می آورند، داناست، ای آنکه چگونگی او را جز خودش نمی داند، ای آنکه کسی جز خودش نمی داند که او چیست، ای آنکه کسی جز خودش او را نمی شناسد. ای آنکه زمین را از آب پر ساخت، و هوا را با آسمان مسدود کرد، ای آنکه گرامترین نامها از اوست، ای احسان کننده ای که هرگز احسانش قطع نمی شود، ای برانگیزنده سواران برای نجات یوسف در بیابان بی آب و علف، و خارج کننده او از چاه، و بعد از بندگی او را فرمانروا قرار داد، ای بازگرداننده او به یعقوب بعد از آنکه در نتیجه اندوه کور شده بود. ای بر طرف کننده بد حالی و بلا از ایوب، و گیرنده دستهای ابراهیم از سربریدن فرزندش بعد از پیر شدن و تمام شدن عمرش، ای آنکه دعای زکریا را اجابت کرد و یحیی را به او بخشید و او را تنها نگذارد، ای آنکه یونس را از شکم ماهی بیرون آورد، ای آنکه دریا را برای بنی اسرائیل شکافت و آنان را نجات داد و فرعون و سپاهیانش را غرق نمود.

ای آنکه بادها را بشارت دهند پیشاپیش باران رحمتش فرستاد، ای آنکه بر عقاب بندگان نافرمانش شتاب نکرد، ای آنکه ساحران را بعد از انکار طولانی نجات داد، در حالی که در میان نعمت او بوده و روزی او را خورده و غیر او را می پرستیدند، و با او مخالفت کرده و ضدیت می نمودند و پیامبرانش را تکذیب می کردند.

ای خدا، ای اولی که آغازی برایت نمی باشد، ای جاودانه ای که پایانی برایت نیست، ای زنده در آن هنگام که زنده ای نبوده، ای زنده کننده مردگان، ای آنکه هر کس را در مقابل آنچه انجام داده جزا می دهد، ای آنکه شکرم در مقابلش اندک شد اما محرومم نساخت، و خطایم بزرگ شد اما رسوایم نساخت، و مرا در هنگام نافرمانی دیده ای اما ظاهر نساختی. ای آنکه مرا در کودکی حفظ کرده، ای آنکه در بزرگی مرا روزی داده، ای آنکه نعمتهایش نزد من قابل شمارش نیست، و نعمتهایش بدون عوض است، ای آنکه با من با خیر و احسان رفتار کرد، و من با بدی و نافرمانی با او بر خورد می کنم، ای آنکه مرا به ایمان هدایت کرد قبل از آنکه سپاسگزاری در مقابل او را بشناسم.

ای آنکه در حال بیماری او را خواندم و مرا شفا داد، و بدون لباس بودم مرا پوشاند، و گرسنه بودم مرا سیر کرد، و تشنه بودم سیرابم نمود، در حالی که خوار بودم عزیزم گرداند، و نادان بودم مرا شناساند، و تنها بودم زیادم گردانید، و غریب بودم مرا باز گرداند، و نادار بودم بی نیازم کرد، از او یاری خواستم یاریم نمود، و بی نیاز بودم از من سلب نکرد، سکوت کردم خود بدون سؤال عطا فرمود.

پس سپاس و شکر سزاوار توست، ای آنکه لغزشم را نادیده گرفت، و غم زدگیم را بر طرف کرد، و دعوتم را پاسخ داد، و عیبم را پوشاند، و گناهانم را بخشید، و حاجتم را عنایت کرد، و بر دشمنم پیروزم گرداند، و اگر نعمتهایت و منتها و بخشندگیهای ارزشمندت را بشمارم توان شمارش آنها را ندارم.

مولایم! توئی آنکه منت نهادی، توئی آنکه نعمت دادی، توئی آنکه نیکی کردی، توئی آنکه زیبا نمودی، توئی آنکه تفضل کردی، توئی آنکه کامل کردی، توئی آنکه روزی دادی، توئی آنکه موفق نمودی، توئی آنکه عطا کردی، توئی آنکه بی نیاز نمودی، توئی آنکه اندوخته بخشیدی، توئی آنکه در پناه گرفتی، توئی آنکه کفایت کردی، توئی آنکه راهنمایی نمودی، توئی آنکه بازداشتی.

توئی آنکه پرده پوشی نمودی، توئی آنکه آمرزیدی، توئی آنکه نادیده گرفتی، توئی آنکه تمکین دادی، توئی آنکه عزت دادی،

توئی آنکه پشتیبانی کردی، توئی آنکه کمک نمودی، توئی آنکه دستگیری کردی، توئی آنکه یاری نمودی، توئی آنکه شفا دادی، توئی آنکه سلامتی عنایت کردی، توئی آنکه گرامی داشتی، خجسته و برتر گردیدی، پس سپاس جاودانه از آن توست، و شکر همواره تو را سزااست.

پس معبودا! من اعتراف کننده به گناهم هستم پس آنها را ببخشای، منم آنکه بد کردم، منم آنکه خطا کردم، منم آنکه همت به بدی کردم، منم آنکه نادانی نمودم، منم آنکه غفلت کردم، منم آنکه سهو و خطا کردم، منم آنکه به غیر تو اعتماد کردم، منم آنکه دانسته بد کردم، منم آنکه قول دادم، منم آنکه بد قولی کردم، منم آنکه پیمان شکنی نمودم، منم آنکه اقرار کردم.

پروردگارا! به نعمت بر من و نزدم اعتراف کرده و از گناهانم رجوع می کنم، آنها را ببامرز، ای آنکه گناهان بندگانش به او زیان نرسانده و او از طاعتشان بی نیاز است و هر کدام که عمل صالح انجام دهند را با رحمت و یاریش موفق می گرداند، بارالها و معبودا حمد شایسته توست.  
بارالها! امرم فرمودی نافرمانیت کردم، و نهی کردی مرتکب گردیدم، از اینرو به گونه ای گردیده ام که نه بی گناهم تا عذر بخواهم و نه قدرت دارم

تا یاری خواهم، پس ای مولایم با چه چیز با تو روبرو شوم، آیا با گوشم یا با چشمم، یا با زبانم، یا با دستم، یا با پایم، آیا همه آنها نعمتهای تو نمی باشد و به تمامی آنها نافرمانیت را نمودم، ای مولایم پس حجت و دلیل از آن توست.

ای آنکه مرا از پدران و مادران پوشاند از اینکه مرا با تندی برانند، و از خویشاوندان و برادران تا بر من عیب گیرند، و از فرمانروایان تا مجازاتم کنند، و ای مولایم اگر آنان بر آنچه تو آگاه بودی مطلع بودند در این صورت مرا مهلت نداده و طردم می ساختند و با من قطع رابطه می کردند. پس مولایم هم اینک در پیشگاه تو ایستاده ام، خاضعانه و خوار و دل تنگ و ناچیز، نه بیگناهم تا عذر خواهی کنم، و نه نیرومندم تا یاری ستانم، و نه حجتی دارم تا احتجاج نمایم، و نه می گویم که گناهکار نیستم و کار زشتی نکرده ام، و ای مولایم اگر انکار هم می کردم سودی نمی داد، چگونه و از کجا، در حالی که تمامی اعضایم بر آنچه عمل کرده ام شاهدند. و به یقین می دانم و شکی ندارم که تو از امور بزرگ از من پرسش می کنی، و تو حاکم عادل هستی که ستم نمی کنی، و عدالت تو هلاکت کننده من است، و از عدالتت مگریزم، و ای مولایم اگر مرا عذاب کنی به سبب گناهانم می باشد که بعد از حجتت بر من انجام داده ام، و اگر بر من بیخشائی به خاطر بردباری وجود و کرم توست.

معبودی جز تو نیست پاك و منزهی و من از ستمکاران می باشم،  
معبودی جز تو نیست پاك و منزهی و من از آمرزش طلبان بودم، معبودی  
جز تو نیست پاك و منزهی و من از یکتاپرستان بودم، معبودی جز نیست  
پاك و منزهی من از ترسندگان بودم.

معبودی جز تو نیست پاك و منزهی من از بیمناکان بودم، معبودی  
جز تو نیست پاك و منزهی من از امیدواران بودم، معبودی جز تو نیست  
پاك و منزهی من از علاقمندان بودم، معبودی جز تو نیست پاك و منزهی  
من از تهلیل گویان بودم، معبودی جز تو نیست پاك و منزهی من از  
تکبیر گویان بودم، معبودی جز تو نیست پاك و منزهی پروردگارم و  
پروردگار اولین پدرانم.

خدایا این ثنای من است تمجیدکنان بر تو، و اخلاصم در یاد کردنت  
با یگانه دانستنت، و اقرارم به نعمتهایت با شمارش آنها، و اگر چه اقرار دارم  
که به خاطر کثرت و گستردگی آنها و پیاپی بودن و دیرینه بودنشان تا حال قادر  
به شمارش آنها نیستم، و همواره در نعمتهایت قرار داشتم، از آغاز که مرا  
خلق کردی و پدید آوردی، از فقر بی نیازم کرده و بد حالی را بر طرف  
کردی، و اسباب آسایش را فراهم ساختی، و دشواری را دفع کرده، و  
گرفتاری را گشایش عنایت نمودی، و در بدن عافیت و در دین سلامت بر

من عطا کردی، و اگر تمام جهانیان از آغاز تا پایان مرا در ذکر نعمتهایت کمک کنند من و آنان قادر به ذکر آنها نیستیم.

پاک و منزهی و برتر و والاتری، پروردگار کریم بزرگ و مهربانی که عطاهایت شمرده نشده و ثناءت به نهایت نمی رسد، و نعمتهایت را پاداش نتوان داد، بر محمد و خاندانش درود فرست، و نعمتت را بر ما تمام گردان و به طاعتت سعادت‌مندان نما، پاک و منزهی، معبودی جز تو نیست.

خدایا! تو اجابت کننده بیچاره، و بر طرف کننده بدی، و فریادرس گرفتار، و شفا دهنده بیمار، و بی نیاز کننده فقیر، و جبران کننده شکست خورده، و رحم کننده کوچک ترها، و یاریگر بزرگان، پشت و پناهی نداشته، و تواناتر از تو کسی نیست.

و تو برتر و والاتری، ای رها کننده در بندشدگان اسیر، ای روزی دهنده کودک خرد سال، ای حافظ ترسوی پناه جو، ای آنکه شریکی نداشته و وزیری ندارد، بر محمد و خاندان او درود فرست، و در این شامگاه به من عطا کن برترین چیزی که عطا کرده و به یکی از بندگانت داده ای، از نعمتی که بخشیده ای و عطاهایی که تجدید می کنی، و بلایی که بر می گردانی، و گرفتاری که بر طرف می کنی، و دعائی که می شنوی، و عمل

نیکی که می پذیری، و عمل زشتی که می پوشانی، تو به هر چه بخواهی لطف کرده و آگاهی، و بر هر چیز توانائی.

خدایا! تو نزدیکترین کسی هستی که خوانده شده، و سریع ترین کسی که پاسخ داده، و بزرگوارترین کسی که گذشت کرد، و گسترده ترین کسی که عطا کرد، و شنواترین کسی که سؤال کرده شده، ای مهرپیشه دنیا و آخرت و بخشنده هر دو سرا، مانند تو سؤال شده ای نیست و جز تو آرزو شده ای نمی باشد، تو را خواندم اجابت کردی، سؤال کردم عطایم نمودی، و بسوی تو میل کردم مرا رحم کردی، و به تو اطمینان کردم مرا نجات دادی، و به تو پناه آوردم کفایت نمودی.

خدایا! پس بر محمد بنده و رسول و پیامبرت و تمامی خاندان پاک و پاکیزه اش درود فرست، و نعمتهایت را بر ما تمام کن، و عطایت را بر من گوارا گردان، و ما را برای خود سپاس گزار، و برای نعمتهایت یاد کننده قرار ده، اجابت کن، ای پروردگار جهانیان

خدایا! ای آنکه مالک شد و قادر گردید، و توانا گردید و چیره گشت، و نافرمانی شد و پوشاند، و از او طلب آمرزش شد و آمرزید، ای نهایت خواست جویندگان و علاقمندان، و منتهای آرزوی امیدواران، ای آنکه



علم او به هر چیز احاطه داشته، و رأفت و رحمت و بردباری اش تمام  
روی آورندگان به او را فرا گرفت.  
خداوندا در این شامگاه که شرافت داده و بزرگش نمودی بسوی تو  
توجه می کنیم، بوسیله محمد پیامبر و رسالت و بهترین خلق و امنیت بر  
وحی، بشارت دهنده و انذار کننده و چراغ روشن که با او به مسلمانان  
نعمت داده و او را رحمتی برای جهانیان گردانیدی.  
خداوندا! پس بر محمد و خاندانش درود فرست، هم چنان که  
محمد از جانب تو شایسته آنست، ای بزرگ پس بر محمد و تمامی خاندان  
برگزیده پاکزاد و پاکش درود فرست، و به عفو تو ما را فراگیر، زیرا صداها با  
انواع لغات بسوی تو اوج گرفت، خداوندا در این شامگاه برای ما قرارده  
بهره ای از هر چیزی که بین بندگانت تقسیم میکنی، و نوری که بدان هدایت  
می کنی، و رحمتی که مگسترانی، و برکتی که فرود می آوری، سلامتی که  
می پوشانی، و روزی که گسترش می دهی، ای مهربان ترین مهربانان.  
خدایا! در این وقت ما را موفق و رستگار و بهره مند باز گردان، و از  
ناامیدان قرار مده، و از رحمت خالی مکن، و از آن چه از فضل آرزومندیم  
بی نصیبمان مکن، و از رحمت خالی مگردان، و از آنچه از عطایت

آرزومندیم محرومان مدار و ناامیدمان بر مگردان، و از درگاهت ما را  
مران.

ای بخشنده ترین بخشندگان و ای کریم ترین کریمان، با اطمینان به  
درگاه تو روی آوردیم، و آهنگ خانه تو را نمودیم، پس ما را بر مراسممان  
یاری و حجامان را کامل گردان، و ما را ببخش و سلامتی عطا نما،  
دستهایمان را بسوی تو دراز کردیم، در حالی که به ذلت اعتراف نشاندار  
شده است.

خدایا! در این شامگاه آنچه از تو خواستیم را بما عطا کن و آنچه  
کفایتش را از تو طلبیدیم ما را کافی باش، چرا که جز تو برای ما  
کفایت کننده ای نیست و پروردگاری جز تو نداریم، احکامت در ما نافذ،  
علمت بر ما محیط، داوریت در میانمان بر اساس عدالت است، خیر را  
برایمان مقدر کرده و ما را از نیکان قرار ده.

خداوندا! به جود و بخششست برای ما پاداش بزرگ و اندوخته  
ارزشمند و آسایش جاودان مقدر کرده و تمامی گناهانمان را بیامرز،  
و همراه هلاك شوندگان هلاکمان مکن، و رأفت و رحمت را از ما  
بازمگردان، ای مهربان ترین مهربانان.

خدایا در این هنگام ما را از کسانی قرار ده که از تو خواست عطا کردی، و شکر کرد افزون نمودی، و بسوی تو روی آورد او را پذیرفتی، از گناهانش بسوی تو بیزاری جست آنها را بخشیدی، ای دارای صلابت و بزرگواری.

پروردگارا ما را مشمول توفیقات و تأییدات خود بگردان، و ما را حفظ فرما، و زاریمان را بپذیر، ای بهترین کسی که از او سؤال شده و مهربان ترین مهربانان، ای آنکه حرکت دیدگان، و نگاههای تیز چشمها، و آنچه در نهان مستقر گردیده و قلبها بر آن پیچیده شده از دید او پنهان نیست، آری تمامی اینها را علمت شمرده، و بردباریت فرا گرفته است، پاك و منزهی و برتر و والاتری از آنچه ستمگران می گویند، آسمانهای هفتگانه و زمینها و آنکه در آنهاست تسبیح تو را می گویند، و هر چیز به تسبیح و تنزیه تو مشغول است.

پس حمد و ستایش تو را سزااست، ای دارای جلالت و بزرگواری و فزونی و نعمت بخشی و عطاهای برجسته، و تو بخشنده و بزرگوار و پر مهر و مهربانی، خدایا! از روزی جلالت بر من بگستران، و در بدن و دینم سلامتی کامل عطا کن، و خوفم را امنیت بخش، و از آتش رهائیم ده، خداوندا نقشه بد برایم مکش، و مرا بتدریج هلاک مگردان، و فرییم مده،

و شر فاسقان جن و انس را از من دفع کن.  
آنگاه آن حضرت در حالی که چهره اش بسوی آسمان بود و از  
چشمانشان همانند دو مشك آب می ریخت، به صدای بلند گفت:  
ای شنواترین شنوندگان، ای بیناترین بینندگان، و ای سریع ترین  
حساب رسان، و ای مهربان ترین مهربانان، بر محمد و خاندانش آقایان  
با میمنت درود فرست، و خدایا از تو می خواهم حاجتی را که اگر عطا کنی  
آنچه منع نمائی به من زیان نمی رساند، و اگر محرومم داری آنچه بدهی به  
من سودی نمی رساند، از تو می خواهم که مرا از آتش آزاد سازی، معبودی  
جز تو نیست، یگانه ای و شریکی نداری، فرمانروائی از آن توست و  
ستایش تو را سزاست، و تو بر هر کار قادری، ای پروردگار ای پروردگار.  
روایت شده که آن حضرت بعد از این دعا مکررا می فرمود: ای  
پروردگار ای پروردگار، و کسانی که در گرداگرد ایشان بوده و شاهد خواندن  
ایشان بودند، از دعا کردن به خودشان باز مانده و دعای ایشان را گوش کرده  
و آمین می گفتند، و به همین اکتفا کرده بودند، آنگاه صداهایشان به  
گریستن با ایشان بلند شد و خورشید غروب کرد، و مردم به همراه آن  
حضرت از منی کوچ کردند.

و در این دعا زیاده ای نقل شده است:

بارالها! من در حال بنیازیم فقیر و نیازمندم، پس چگونه در حال فقر نیازمند نباشم، بارالها در حال داشتن دانش نادان هستم، پس چگونه در حال نادانی جاهل نباشم، بارالها تحقق تدبیرات و سرعت انجام تقدیرات، بندگان عارف را از اطمینان به بخشش غیر تو، و ناامیدی از تو در هنگام گرفتاری باز داشت.

بارالها! از من آنچه به ملامتم شایسته است و از تو آنچه به کرم و بزرگواریت متناسب می باشد، بارالها خود را به لطف و مهربانی قبل از پیدایش ناتوانیم توصیف کردی، آیا مرا بعد از وجود ناتوانی از آن دو محروم می کنی.

بارالها! اگر زیباییهایی از من نمایان شود از فضل توست، و منت نهادنی است از تو بر من، و اگر زشتیهایی از من آشکار شود، بر اساس عدالت توست و تو بر من حجت و دلیل داری، بارالها چگونه مرا به خود وامی گذاری در حالی که عهده دار من گردیده ای، و چگونه مورد ظلم واقع شوم در حالی که تو یاور منی، یا چگونه نا امید شوم در حالی که تو به من بسیار مهربانی.

اکنون به نیازمندیم بسوی تو توسل می جویم، و چگونه بسوی تو توسل جویم به آنچه محال است که به تو برسد، یا چگونه احوالم را نزد تو به شکایت ببرم در حالی که بر تو پوشیده نیست، یا چگونه حالم را نزد تو بیان کنم در حالی که نزد تو آشکار است، یا چگونه آرزوهایم را به ناامیدی مکشانی در حالی که آنها به درگاه تو وارد شده است، یا چگونه احوالم را نیکو نگردانی در حالی که بوسیله تو برپا ایستاده است.

بارالها! با وجود نادانی بسیارم چقدر به من لطف داری، و با کردار زشتم چقدر به من مهربانی، معبودا چقدر به من نزدیکی و من به تو دورم، و چقدر به من مهربانی، پس چه چیز تو را از من باز داشته است، خدایا از تغییر آثار و دگرگونی احوال دانستم که خواست تو آنست که در هر چیز خود را به من شناسائی تا در چیزی از تو غافل نگردم، معبودا هر گاه فرومایگیم مرا لال نمود کرم تو مرا گویا نمود، و هرگاه صفاتم مرا ناامید ساخت منتهایت مرا به طمع انداخت.

بارالها! آنکه زیباییهای زشتی است، چگونه زشتیهای زشتی نباشد، و آنکه حقائقش صرف ادعاست چگونه ادعاهایش ادعا نباشد، معبودا حکم نافذ تو و اراده غالبت برای سخنگویی سخنی باقی نگذارده و برای صاحب حالی را قرار نداده است.

معبودا! چه بسیار طاعتی که بنا کردم، و حالتی که بنیان نهادم، و عدالتت اعتمادم بر آنها را ویران نمود، بلکه فضلت عذرم را در مورد آنها پذیرفت، بارالها می دانی و اگر چه طاعتت بطور استمرار از من انجام نگرفته اما محبت تو در من مستمر است، خدایا چگونه تصمیم بگیرم در حالی که تو غالی، و چگونه تصمیم بگیرم در حالی که تو دستور دهنده ای. بارالها! تفکر آثار باعث دوری دیدار می گردد، بنابراین مرا با خود به خدمتی وادار که مرا به تو پیوند دهد، چگونه بر تو استدلال شود به آنچه در وجودش به تو نیازمند است، آیا برای غیر تو ظهوری است که برای تو نیست، تا آن آشکار کننده تو باشد، کی غائب بودی تا نیاز به دلیل برای اثبات تو داشته باشیم، و کی دور بوده ای تا آثار ما را به تو برساند، کور باد چشمی که تو را بر خود مراقب نبیند، و زیانکار باد معامله بنده ای که بهره ای از دوستیت ندارد.

معبودا! دستور به رجوع به آثار دادی، پس مرا با جامه نور و رهنمائی با بصیرت به خود باز گردان، تا از آنها بسویت باز گردم همانطور که در آن وارد شدم، یعنی از نظر به آنها (استقلالاً) مصون بوده، و از اعتماد بر

آنها همتم برتر باشد، تو بر هر کار قادری.  
بارالها! این ذلتی آشکار در پیشگاه توست، و این حالم بر تو مخفی  
نیست، از تو می طلبم رسیدن به تو را، و به تو بر خودت استدلال می کنم، با  
نورت مرا بسوی خود هدایت کن، و با راستی بندگی در پیشگاهت مرا قرار  
ده.

معبودا! از دانش منخزونت به من بیاموز، و به پوشش پرده پوشت مرا  
حفاظت کن، بارالها مرا با حقائق نزدیکان درگاهت با حقیقت گردان، و در  
راه رهروان راهت به حرکت در آور، خداوندا مرا به تدبیرت از تدبیر غیر  
خود، و به اختیارت از اختیار غیر خود بی نیاز گردان، و در مراکز اضطرار  
به خود مرا قرار ده.

بارالها! مرا از ذلت نفسم خارج گردان، و قبل از مرگ مرا از شك و  
شرك پاك گردان، به تو یاری جسته یاریم نما، و بر تو توکل می کنم مرا به خود  
وامگذار، و تنها از تو سؤال می کنم ناامیدم مگردان، و در فضلت راغب  
هستم محرومم مکن، و به تو خود را منتسب می کنم دورم نساز، و در  
درگاهت ایستاده ام مرا از خود نران، خدایا خشنودی ات منزّه است از



اینکه علتی از جانب تو داشته باشد، چگونه از جانب من علتی برای آن باشد.

معبودا! تو در ذات بی نیازی از اینکه به تو سودی از جانب خودت برسد، چگونه از من بی نیاز نباشی، بارالها قضاء و قدر مرا آرزومند سازد، و میل به اطمینانهای شهوت مرا اسیر ساخت، پس تو یاور من باش تا یاریم کنی و بینایم گردانی، و به فضلت مرا بی نیاز گردان، تا از تلاشم بی نیاز گردم.

تو کسی هستی که انوار معرفت را در قلوب اولیائت تاباندی تا تو را شناختند و به یگانگی ستودند، و تو کسی هستی که نامحرمان را از دلهای دوستانت خارج ساختی تا غیر تو را دوست نداشته باشند، و به غیر تو پناه نبرند، تو مونس آنانی هرگاه جهانیان ایشان را به وحشت اندازند، و تو کسی هستی که هدایتشان کردی هر جا که نشانه‌ها برایشان آشکار شد. چه یافت آنکه تو را گم کرد، و آنکه تو را یافت دیگر چه گمشده‌ای دارد، به یقین زیان کرد آنکه جز به تو رضایت داد و جز تو را برگزید، و زیانکار شد آنکه از تو گذشت و به دیگران رسید، چگونه بنده به غیر تو امید بندد در حالی که احسان خویش را از او دریغ نکرده‌ای، و چگونه به غیر تو بیاویزد در حالی که عادت خویش به محبت و بخشش را تغییر نداده‌ای.

ای آنکه شیرینی همدمی با خود را به عاشقانش چشانید، در نتیجه در پیشگاهش تملق کنان ایستادند، و ای آنکه جامه های هیبتش را بر اولیائش پوشانید، در نتیجه آمرزش جویانه در پیشاپیش ایستادند، توئی یاد کننده قبل از یادکنندگان، و توئی شروع به احسان کننده قبل از توجه عابدان، و توئی جود و بخشش کننده قبل از خواستن خواستاران، و توئی بسیار بخشنده، آنگاه به آنچه بخشیده ای از ما وام طلب می کنی. بارالها! مرا از در رحمتت فراخوان تا به تو دست یابم، و با جاذبه محبت مرا بسوی خود بکشان تا دلم را تماما مهبای حضور تو کنم، خدایا امیدم از تو قطع نمی گردد اگر چه نافرمانیت را بکنم، هم چنان که ترسم از من مفارقت نمی کند اگر چه اطاعتت را بنمایم، جهانیان مرا بسوی تو کشانده اند، و علمم به کرمت مرا نزد تو وارد ساخته است، معبودا چگونه نا امید گردم در حالی که تو آرزویم هستی، یا چگونه سبک شمرده شوم در حالی که تو کلم بر توست، خدایا چگونه دعوی عزت کنم در حالی که وجودم به خاک ذلت سرشته است، یا چگونه احساس عزت بکنم در حالی که انتساب هستی ام به توست. معبودا چگونه احساس فقر نکنم در حالی که در وادی فقر سکنایم داده ای، یا چگونه احساس فقر کنم در حالی که تو با کرامت خود

بی نیازی ام بخشیده ای، و تو کسی هستی که معبودی جز تو نیست، خود را به هر چیز شناسانده ای، از اینرو چیزی نیست که تو را شناسد، و تو کسی هستی که در هر چیز خود را به من شناساندی، از اینرو تو را آشکارا در هر چیز دیدم، و توئی که برای هر چیز نمایانی.

ای آنکه به مهربانی خود پایدار گردید، در نتیجه عرش در ذاتش پنهان گردید، آثار را با آثار نابود ساخته، و نامحرمان را با احاطه کننده های مدارهای انوار محو نمودی، ای آنکه در سراپرده های عرش نورانی خویش آنچنان پیچیده ای که چشمها از دیدنت عاجزند.

ای آنکه با کمال زیبایی و نورانیت آنچنان تجلی کرده ای که عظمت بر تمامی ما سایه افکنده است، چگونه می توان گفت که پوشیده ای در حالی که این گونه آشکاری، یا چگونه می توان گفت که غائبی، در حالی که این گونه مراقب و حاضری، تو بر هر کار قادری و ستایش تنها تو را سزااست.

فصل دوم  
خطبه های آن حضرت  
در توحید  
در پند و اندرز  
در بعضی از پندها  
در بعضی از پندها  
برای دعوت مردم به جهاد در جنگ صفین  
در حضور معاویه در توصیف خود  
در منی در تبیین حق اهل بیت (علیهم السلام)  
در ترغیب مردم به مبارزه با ظلم  
هنگامی که خواست بسوی عراق برود  
در یکی از منازل بین راه  
هنگامیکه با لشکر حر برخورد کرد، قبل از نماز ظهر  
هنگامیکه با لشکر حر برخورد کرد، قبل از نماز عصر  
در یکی از منازل بین راه  
هنگامیکه وارد کربلا شد  
در شب عاشورا برای اصحابش  
در روز عاشورا برای اصحابش  
در صبح روز عاشورا  
هنگامی که از هر جهت ایشان را محاصره کردند  
در روز عاشورا  
در صبح روز عاشورا  
در روز عاشورا برای اصحابش  
بعد از نماز ظهر در روز عاشورا برای اصحابش

(۱) خطبه آن حضرت

در توحید

ای مردم پرهیزید از این مردمی که از دین خارج شده اند، کسانی که خداوند را به خود تشبیه می کنند، گفتارشان شبیه گفتار کفار از اهل کتاب است، بلکه اوست خداوندی که همانند او چیزی نیست، و او شنوا و بیناست، دیده ها او را در نیابند و اوست که دیده ها را دریابد، و اوست دانا و آگاه به تمام امور.

یگانگی و توانایی را خاص خود نموده، و خواست و اراده و نیرو و قدرت و دانش خود را به هر چه بوده است به کار برده، ستیزه جویی در کارش نبوده و برای او همتایی نیست که با او برابری کند، ضدی ندارد که با او به ستیزه برخیزد، همنامی برای او نیست تا مشابَهت یابد، و همانندی که با او مشاکلت نموده باشد نیست.

دستخوش حوادث نگردد و از حالی به حالی تغیر نیابد، و حوادث او را فرا نگیرد، وصف کنندگان پی به حقیقت وی نبرده، و توانایی او به دل ها خطور نکند، زیرا در میان اشیاء مانند و همتایی برای او نیست، دانشمندان با عقل خود او را در نیابند، و متفکرین با همه فکر خود جز

تصدیق به وجود او ره نیابند، مگر به یقین به وجود خداوند، زیرا او به چیزی از صفات آفریدگان وصف نشود، و اوست یگانه و بی نیاز، هر چه تصور شود و به وهم در آید او غیر خداوند است.

پروردگار نباشد کسی که مورد درك واقع شود و تحت بررسی قرار گیرد، و معبود نباشد آن کس که هوا یا غیر هوا او را فرا گیرد، او در همه چیز باشد نه بطوری که در حصار قرار گرفته باشد، و از همه چیزها جداست نه بگونه ای که از او نهان باشد، قادر و توانا نیست کسی که ضدی مقارن او باشد یا همتایی با او برابری کند، قدمت او از نظر گذشت روزگار نیست و توجه او جهت خاصی ندارد.

از خردها پوشیده است چنانچه از دیده ها پنهان است، از اهل آسمان در پرده و حجاب است چنانچه از اهل زمین این گونه است، نزدیکی با او گرمی داشتن اوست، دوری از او پست شمردن اوست، مکانی او را فرا نمی گیرد، و زمانی او را احاطه نمی کند، اگر در کار او راه ندارد، بلندی او بر فراز قله بودن نیست، آمدنش از جایی به جایی شدن نباشد، معدوم را موجود نماید، و موجود را معدوم کند، برای غیر او در آن واحد دو صفت جمع نشود (یعنی برای غیر او جمع بین اضداد ممکن نیست)، فکر و اندیشه در باره او همانا اعتقاد به بودن و وجود او را می رساند، وجود ایمانی نه وجود صفتی (یعنی فکر فقط وجود او را اثبات می کند نه آنکه صفت ذات او بدست آید و به کنه ذات او پی برده شود).

بسبب او صفتها توصیف شود، نه آنکه او به صفتی وصف کرده شود، شناختنی ها بسبب او شناخته شود، نه آنکه او بسبب چیزی شناسائی گردد، این است خداوند متعال که همانمی برای او نیست، پاك و منزه است و چیزی بمانند او نیست، و اوست شنوا و بینا.

(۲) خطبه آن حضرت

در پند و اندرز

من شما را به پرهیزکاری سفارش می کنم، و از روز حساب را بر حذر می دارم، و نشانه های آن روز را برای شما بیان می نمایم، گویا آنچه از آن ترسیده شده با هول و ترس فرود آمده، و با مقدمی نا آشنا و طعمی زشت و ناگوار رسیده است، و به دلهای شما چنگ انداخته و بین شما و اعمال شما حائل گشته است.

حال که چنین است تن سالم و مدت عمر را غنیمت شمرده، و در عمل بکوشید و از یکدیگر پیشی بگیرید، که گویا بطور ناگهانی مرگ بر شما فرود آید و شبیخون زند، و شما را از روی زمین به درون آن کشاند، و از بلندی به زیر افکند، و از انس و راحت به ترس و وحشت برد، و از راحتی و روشنی به تاریکی آرد، و از وسعت مکان به تنگنایش اندازد، آنجا که نه به دیدار خویشاوندی روند، و نه به عیادت بیماری شتابند، و نه به فریاد کسی پاسخ گویند.

خدا ما و شما را از هول و هراسهای آن روز یاری دهد، و از عذاب آن

روز نجات دهد، و برای ما و شما ثوابها و پاداش نیکوی خود را واجب گرداند.

ای بندگان خدا اگر چنین است که بیان شد، عیش دنیا کوتاه و محل کوچ کردن و سفر نمودن طولانی است، و شایسته آنست که انسان در آن به کاری مشغول باشد که از غم و اندوه دنیا فارغ باشد، و او را از دنیا به کناری بکشد و خود را برای خلاصی از مهالك دنیا به رنج و تعب اندازد، پس چگونه چنین نباشد، که انسان پس از این جهان در گرو اعمال خویش است و برای حساب رسی او را پپای دارند، نه یاوری دارد که او را نگهدارد، و نه پشتیبانی که از او دفاع کند، و در این روز است که ایمان کسی که در این جهان ایمان نیاورده و خیر و نیکی در ایمان خود بدست نیاورده، به او سود ندهد، بگو شما در انتظار باشید ما هم منتظریم.

شما را به پرهیزگاری و ترس از خدا سفارش می کنم، زیرا خدا برای هر کس که تقوی داشته باشد ضامن است که او را از هر چه ناخوش داد به آنچه او را خوش آید باز گرداند، و از آن جائی که امید ندارد او را روزی دهد. پس بترس از اینکه از کسانی باشی که بندگان خدا را از گناهانشان می ترساند، و از عقوبت گناه خود آسوده است، پس خداوند تبارك و تعالی در باره بهشتش گول نمی خورد، و آنچه در نزد اوست جز به طاعت و فرمانبری او بدست نیاید.



(۳) خطبه آن حضرت

در بعضی از پندها

ای مردم! در کارهای نیک بر هم پیشی گیرید، و در کارهای ارزشمند شتاب کنید، در مقابل کار نیک اگر شتاب نکنید مستحق اجر و پاداش نمی گردید، و ستایش را با رستگاری بدست آورید، و نه به منت نهادن مذمت انگیز، هرگاه نیکی در مقابل فردی انجام دادید که او قادر به سپاسگزاری نمی باشد خداوند آن را پاداش خواهد داد، و عطای او بیشتر و پاداشش گران قدرتر است.

و بدانید که خواسته های مردم از شما از نعمتهای الهی در حق شماست، از نعمتهای الهی روی گردان نشوید که به نعمت تبدیل می شوند.

و بدانید که کار نیک ستایش بدنبال خود داشته و اجر و پاداش را به همراه دارد، اگر کار نیک را می دیدید آن را زیبا و نیکو می یافتید، بگونه ای که بینندگان را مسرور ساخته و بر دیگران برتری دارد، و اگر کار زشت را منگریستید آن را زشت و کریه می یافتید که قلبها از او روی گردان و دیدگان از دیدارش چشم بر هم می گذارند.

ای مردم! هر که بخشش نماید سرور می گردد، و هر که بخل ورزد پست می شود، و بخشنده ترین مردم کسی است که به کسی ببخشد که

امیدی به او ندارد، و بخشاینده ترین افراد کسی است که در هنگام توانائی عفو و بخشش نماید، و کسی از همه بیشتر صله رحم کرده که با کسی صله رحم نماید که با او قطع رابطه نموده است، و درختان آنگونه ثمر می دهند که ریشه ها بر آن است و با شاخه ها رشد می کنند.

هر که در مقابل برادرش کار نیکی انجام دهد در روز قیامت آن را خواهد دید، و هر که را خداوند اراده کرده که به برادرش کار نیکی انجام دهد در وقت نیاز آن کار نیک را جبران می کند، و بلاهای دنیائی که از آن بیشتر است را از او دور می گرداند، و هر که رنج و ناراحتی مؤمنی را بر طرف نماید خداوند رنج دنیا و آخرت را از او بر طرف می سازد، و هر که نیکی نماید خداوند به او نیکی کند و او نیکی کنندگان را دوست دارد.

(۴) خطبه آن حضرت

در بعضی از پندها

بردباری زینت، و وفاء نمودن از جوانمردی است، و ارتباط داشتن نعمت، و تکبر ورزیدن از حد خود خارج شدن است، و عجله و شتاب از بخردی بوده، و بخردی ناتوانی است، و خود برتر بینی باعث لغزیدن است، همنشینی با افراد پست موجب شر، و همنشینی با افراد فاسق انسان را در موضع شك و تردید قرار می دهد.

(۵) خطبه آن حضرت

برای دعوت مردم به جهاد در جنگ صفین  
ای اهل کوفه! شما دوستان بزرگوارید، و همچون لباسهای زیرین و  
نه لباسهای رو می باشید، در زنده کردن آنچه در میان شما از بین رفته، و در  
آسان نمودن آنچه از آن وحشت دارید، و جمع آوری و الفت میان آنچه  
متفرق گردیده، تلاش کنید.

آگاه باشید که شر و بدی جنگ بسیار بوده، و طعم آن بسیار دردناک،  
و آن جرعه هائی مرگ آور است، هر که خود را برای آن آماده سازد، و  
برای آن توشه بگیرد، در هنگام وقوع آن جراحات جنگ او را دردناک  
نکند، در حقیقت این شخص صاحب و پیروزمند در جنگ است.  
و هر که قبل از زمان فرا رسیدن جنگ در آن تعجیل کرده، و بدون  
آگاهی و بصیرت بدان پردازد، او شایستگی آن را دارد که به قوم خود  
بهره ای نرسانده و خود را به هلاکت افکند، از خداوند می خواهیم که به  
یاری خود شما را با یکدیگر متحد سازد.

(۶) خطبه آن حضرت

در حضور معاویه در توصیف خود  
موسی بن عقبه گوید: به معاویه گفته شد: مردم به حسین نظری

خاص دارند، اگر او را امر کنی که بالای منبر رود و خطبه خواند، در زبان او لکنت ظاهر شود و از نظر مردم بیفتد و حقیر گردد، معاویه گفت: ما در باره برادرش حسن همین گمان را می کردیم، ولی هنگامیکه بالای منبر آمد و خطبه خواند در چشم مردم بزرگتر شد و ما را هم رسوا کرد، مردم نپذیرفتند و اصرار کردند، تا آنجا که معاویه مجبور شد آن حضرت را امر به خواندن خطبه نماید.

امام (علیه السلام) بالای منبر آمد و حمد و ثنای الهی را بجای آورد و درود بر پیامبر فرستاد، آنگاه شنید مردی می گوید: این مرد که خطبه می خواند کیست؟ امام فرمود:

ما حزب پیروز خداوند هستیم، ما عترت پیامبر که مقربان درگاه الهی اند می باشیم، ما اهل بیت آن حضرت که پاکیزه اند می باشیم، و ما یکی از دو چیز گرانمایه که رسول خدا به عنوان دومی کتاب خدا قرار داد می باشیم، آن کتابی که در تفصیل و بیان هر چیز در اوست و باطل کننده ای از جلو و عقب او نیاید، و تفسیر قران بما واگذار شده، و تأویل آن بر ما دشوار نمی باشد، بلکه ما از حقائق آن پیروی می کنیم، و آنچه حقیقت قرآن می باشد را می دانیم.

پس ای مردم از ما اطاعت کنید، که فرمانبری از ما واجب می باشد، چرا که به اطاعت خدا و پیامبر او وابسته است، خداوند می فرماید: " خدا

و رسول خدا و ولی امر از میان خودتان را پیروی کنید، و اگر در چیزی اختلاف نمودید حکم آن را به خدا و رسول او واگذارید"، و فرموده است: "اگر مردم حکم هر چیز را به رسول خدا و ولی امر او باز گردانند حکم واقعی را که طالب فهم و استخراج آن هستند را خواهند دانست و اگر فضل و رحمت خدا بر شما نمی بود بدرستی که از شیطان پیروی می کردید مگر عده کمی از شما".

ای مردم از گوش دادن به ندای شیطان شما را برحذر می دارم، زیرا شیطان برای شما دشمنی آشکار است، و شما مانند قریش خواهید بود که در روز بدر شیطان آنان را فریب داد و گفت: "ای قریش امروز کسی بر شما غلبه نکند و من شما را پناه دهم، اما هنگامیکه دو لشکر در برابر یکدیگر ایستادند شیطان به عقب گریخت و گفت: من از شما بیزارم".

اگر شما هم به صدای شیطان گوش دهید خواهید دید چگونه ضربات شمشیر بر شما فرود آید، و نیزه ها بر شما وارد شود، و زیر عمودها نرم شده، و هدف تیرها قرار گردید، و خدا هم ایمان کسی که پیش از این ایمان نیاورده و کار نیکی انجام نداده باشد را قبول نمی کند. چون سخن به اینجا رسید معاویه گفت: ای ابا عبد الله آنچه گفتی برای تو کافی می باشد.

(۷) خطبه آن حضرت

در منی در تبیین حق اهل بیت

سلیم بن قیس گوید: هنگامیکه امام حسن (علیه السلام) به شهادت رسید، بلا و فتنه در میان امت بسیار شد، و دوستدار خداوندی نبود مگر آنکه ترسان و هراسان بود، و می ترسید کشته شود، و یا از شهر اخراج شده و از یکدیگر متفرق می ساختند، و در مقابل دشمنان خداوند آزادانه دست به هر کاری می زدند، و در اظهار دین خود آزادی کامل داشتند.

يك سال قبل از مرگ معاویه امام حسین (علیه السلام) به حج مشرف شدند، در این سفر عبد الله بن عباس و عبد الله بن جعفر همراه ایشان بودند، امام مردان و زنان و غلامان بنی هاشم، و نیز دیگر کسانی که ایشان را می شناختند را جمع کرد - تا آنجا که گوید: -

حدود هفتصد نفر که بیشتر آنان از تابعین بودند، و حدود دویست نفر از اصحاب پیامبر گرد آمدند، امام در میان آنان ایستاد، و پس از حمد و ثنای الهی فرمود:

این مرد سرکش به ما و شیعیانمان ستمهایی را روا داشته، که آنها را شنیده و دیده و بر آن شاهد بوده اید و خبر آنها به شما رسیده است،

و اکنون می خواهیم از شما سؤالاتی را بنمایم، اگر راست گفتم مرا تصدیق کنید، و اگر دروغ گفتم مرا تکذیب نمائید، گفتارم را شنیده و آنها را بنویسید، و هنگامی که به شهرهای خودتان و نزد قبیله هایتان رفتید به اشخاصی که آنان را امین دانسته و به آنها اطمینان دارید، آنچه از حق ما می دانید به ایشان بگوئید، زیرا می ترسم که حق کهنه شده و مندرس گردد، و از بین برود و اهل باطل بر آن غالب شوند، اگر چه خداوند نور خود را تمام کند، هر چند کافران را خوش نیاید.

سلیم بن قیس گوید: آن حضرت آنچه در باره پدر و مادر ایشان و نیز اهل بیت در قرآن نازل شده، و پیامبر فرموده است را بیان نمود. و در هر مورد اصحابی که حاضر بودند می گفتند: آری، ما اینها را شنیده و در آن هنگام حضور داشتیم، و تابعین می گفتند: این مطالب را اصحابی که به آنان اطمینان داشتیم برایمان نقل کرده اند، امام می فرمود: شما را به خدا قسم که اینها را برای کسانی که به آنان اعتماد دارید نقل کنید. سلیم گوید: از جمله مواردی که امام ایشان را به آن قسم داد این بود که فرمود:

شما را به خدا سوگند آیا می دانید هنگامیکه پیامبر بین اصحاب برادری قرار داد، علی را برادر خود نمود، و فرمود: ای علی در دنیا و در آخرت تو برادر من و من برادر تو هستم؟ همه گفتند: آری، خدا را گواه می گیریم که چنین است، فرمود: شما را به خدا سوگند آیا می دانید زمانیکه پیامبر زمین و محل مسجد خود را خریداری کرد، ده خانه کنار آن ساخت، نه خانه برای خود ایشان بود، و منزل دهم که در وسط آن قرار داشت را برای پدرم قرار داد، و همه درهائی که به مسجد باز می شد جز درب خانه پدرم را بست، مردم در این مورد سخن گفتند، پیامبر فرمود: من به رأی خود در بها را نبستم، و به رأی خود درب خانه او را باز نگذاشتم، بلکه این کارها به امر خداوند بود که انجام دادم، آنگاه آن حضرت مردم جز حضرت علی (علیه السلام) را از خوابیدن در مسجد نهی کرد، و گاه آن حضرت در آنجا در حال جنابت بود، و برای پیامبر در آن منازل فرزندان متولد شد. همه گفتند: آری، خدا را گواه می گیریم که چنین است، فرمود:



آیا می دانید عمر بن خطاب چقدر اصرار کرد که پیامبر اجازه دهد که به اندازه سور اخی از منزل خود به مسجد راه باز کند، ولی پیامبر اجازه نداد، و سپس خطبه خواند و فرمود: خداوند به من امر فرموده که مسجدی پاکیزه بنا نمایم و کسی غیر از من و برادرم علی و دو فرزندش حق سکونت در آن مسجد را ندارند؟

همه گفتند: آری، خدا را گواه می گیریم که چنین است، فرمود: شما را به خدا قسم می دهم، آیا می دانید پیامبر در روز غدیر خم پدرم علی را منصوب کرد، و به صدای بلند ولایت او را بر مردم بیان کرد، و فرمود: باید این مطلب را حاضران به غائبین برسانند؟

همه گفتند: آری، خدا را گواه می گیریم که چنین است، فرمود: شما را به خدا قسم می دهم، آیا می دانید که رسول خدا در غزوه تبوک به پدرم علی فرمود: تو برای من همانند هارون نسبت به موسی هستی، و تو بعد از من ولی امر مؤمنان می باشی؟

همه گفتند: آری، خدا را گواه می گیریم که چنین است، فرمود: شما را به خدا قسم می دهم، آیا می دانید که رسول خدا هنگامیکه مسیحیان نجران را به مباحله دعوت کرد، غیر از علی و فاطمه و دو فرزندش حسن و حسین را به همراه نبرد؟

همه گفتند: آری، خدا را گواه می گیریم که چنین است، فرمود:

شما را به خدا قسم می دهم، آیا می دانید که در روز خیبر پیامبر پرچم را بدست علی داد، و فرمود: پرچم را بدست کسی می دهم که خدا و رسول خدا او را دوست می دارند، و او هم خدا و رسول خدا را دوست می دارد، پیایی به دشمن حمله می کند و هیچ گاه پشت به دشمن نکند، و خداوند آنجا را بدست او فتح می کند؟

همه گفتند: آری، خدا را گواه می گیریم که چنین است، فرمود:

شما را به خدا قسم می دهم، آیا می دانید که رسول خدا به او امر فرمود که آیات سوره براءت را به مکه ببرد و بر مردم قرائت کند، و فرمود: این آیات را نمی رساند جز من یا مردی که از من باشد؟

همه گفتند: آری، خدا را گواه می گیریم که چنین است، فرمود:

شما را به خدا قسم می دهم، آیا می دانید که هیچ گاه برای رسول خدا مشکلی پیش نمی آمد مگر آنکه علی را می فرستاد، به خاطر وثوق و اطمینانی که به او داشت، و او را بنام نمی خواند بلکه می فرمود: ای برادر، یا آنکه می فرمود: برادرم را بخوانید که بسوی من آید؟

همه گفتند: آری، خدا را گواه می گیریم که چنین است، فرمود:

شما را به خدا قسم می دهم، آیا می دانید هنگامیکه رسول خدا بین او و جعفر وزید قضاوت نمود، فرمود: ای علی تو از منی و من از تو هستم ، و تو بعد از من ولی امر هر مؤمنی می باشی؟

همه گفتند: آری، خدا را گواه می گیریم که چنین است، فرمود:

شما را به خدا قسم می‌دهم، آیا می‌دانید که او در هر روز و شب ساعتی با رسول خدا خلوت می‌کرد، و هرگاه از او سؤال می‌کرد به او عطا می‌نمود و اگر سکوت می‌کرد پیامبر ابتدا به سخن می‌نمود؟  
همه گفتند: آری، خدا را گواه می‌گیریم که چنین است، فرمود:  
شما را به خدا قسم می‌دهم، آیا می‌دانید که پیامبر او را به جعفر و حمزه برتری داد، در زمانیکه فاطمه فرمود: تو را به بهترین خاندان خود تزویج کردم، کسی که اسلامش از همه قدیمتر، بردباریش از همه بیشتر، دانائیش از همه زیادتر می‌باشد؟  
همه گفتند: آری، خدا را گواه می‌گیریم که چنین است، فرمود:  
شما را به خدا قسم می‌دهم، آیا می‌دانید که پیامبر فرموده است:  
من آقا و سید فرزندان آدم، و علی سید و آقای عرب، و فاطمة برترین زن بهشت، و حسن و حسین دو فرزندان من و دو آقای جوانان اهل بهشتند؟  
همه گفتند: آری، خدا را گواه می‌گیریم که چنین است، فرمود:  
شما را به خدا قسم می‌دهم، آیا می‌دانید که پیامبر علی را امر فرمود که متصدی غسل او شود و به او خبر داد که جبرئیل او را کمک خواهد نمود؟

همه گفتند: آری، خدا را گواه می گیریم که چنین است، فرمود: شما را به خدا قسم می دهم، آیا می دانید که پیامبر در آخرین خطبه ای که ایراد نمود، فرمود: من در میان شما دو چیز سنگین و ارزنده می گذارم، یکی کتاب خدا و دیگر اهل بیت خود، پس به این دو چنگ بزنید تا هرگز گمراه نشوید؟

همه گفتند: آری، خدا را گواه می گیریم که چنین است. پس آن حضرت آنچه در مورد حضرت علی (علیه السلام) و اهل بیت در قرآن نازل شده، یا به زبان پیامبر جاری گشته، را بیان فرمود، و مردم را بر آن قسم داد و از آنان اقرار گرفت، و اصحاب می گفتند: ما از خود پیامبر شنیدیم، و تابعین می گفتند: ما از کسانی که به آنان اطمینان داریم این مطلب را شنیده ایم.

سپس امام آنان را قسم داد که از پیامبر شنیده اند که فرموده است: دروغ می گوید کسی که بگوید مرا دوست دارد و علی را دشمن دارد، دوست ندارد مرا کسی که علی را دشمن دارد، در این هنگام کسی گفت: ای پیامبر چگونه چنین چیزی ممکن است؟ فرمود: زیرا علی از من است و من از او هستم، هر کس او را دوست بدارد مرا دوست داشته، و هر که او را دشمن بدارد مرا دشمن داشته است، و هر که مرا دشمن دارد با خدا دشمنی کرده است.

در این هنگام آنان که حاضر بودند گفتند: آری، ما این مطالب را شنیده ایم، و مجلس پایان یافت.

## (۸) خطبه آن حضرت

در ترغیب مردم به مبارزه با ظلم  
ای مردم از آنچه خداوند اولیاء خود را به آنها پند داده عبرت گیرید،  
همانند بدگوئی او از راهبان مسیحی، آنگاه که فرمود: " چرا بزرگان دین  
مسیحی آنان را از گفتار زشتشان باز نداشتند "، و فرمود: " آنان که از بنی  
اسرائیل کافر شدند بوسیله داود و عیسی بن مریم مورد لعنت قرار گرفتند،  
زیرا عصیان کرده و از حد خود تجاوز می کردند، آنان از کردارهای زشتی  
که عمل می کردند نهی نمی نمودند، و چه کار بدی مرتکب می شدند ".  
و دلیل آنکه خداوند ایشان را سرزنش کرد آن بود که کارهای زشت  
و فساد انگیز را از ستمکاران روزگارشان می دیدند، اما ایشان را از آن نهی  
نمی کردند، تا از آنان بهره های مادی ببرند و از دشمنی شان در امان باشند،  
در حالی که خداوند می فرماید: " از مردم نهراسید و تنها از من خوف داشته  
باشید "، و می فرماید: " از زنان و مردان با ایمان گروهی بر گروه دیگر برترند،

آنان را به کارهای نیک امر و از کارهای زشت باز می دارند ".  
خداوند ابتدا از امر به معروف و نهی از منکر که امری واجب است  
نام می برد، زیرا می داند که هرگاه انجام پذیرد همه واجبات آسان و مشکل  
آنها انجام می گیرد، چرا که امر به معروف و نهی از منکر به اسلام  
می خواند، ضمن آنکه کارهای زشت را رد و با ستمکاران مخالفت می ورزد  
و نیز تقسیم بیت المال و غنائم و گرفتن صدقات از جایگاههای آن و مصرف  
کردنش در راههای درست آن می باشد.

ای مردمان نیرومند، شما گروهی هستید که به دانش و نیکی و خیر  
خواهی شهرت یافته اید، در پرتو دین خدا در دلهای مردم عظمت و مهابت  
یافته اید، شرافتمند از شما حساب می برد، وضعیف و ناتوان شما را گرامی  
می دارد، و کسانی که با شما در یک درجه اند و بر آنها حق نعمتی ندارید،  
شما را بر خود مقدم می دارند، در حاجتها شفاعت می کنید، آنگاه که از  
خواهندگانش دریغ می دارند، و در راه همچون پادشاهان با هیبت  
و همچون بزرگان با افتخار راه می روید.

آیا همه اینها به خاطر آن نیست که از شما انتظار می رود به حقوق  
الهی قیام کنید، و اگر چه از بسیاری از حقوق خداوند کوتاهی می کنید،

و حق پیشوایان را خفیف می شمارید، اما حق ناتوانان را ضایع ساختید، و اما حق خودتان را به گمانتان طلب کرده اید، نه مالی را بذل کرده اید، و نه جانی را در راهی که برای آن خلق شده در مخاطره انداخته اید، و نه در راه خدا یا خویشاوندی دشمنی ورزیده اید.

و شما از خداوند انتظار دارید که شما را در بهشت ساکن گرداند و همنشین پیامبرانش بنماید و از عذابش در امان دارد، من بر شما که بر گردن خدا منت منهدید، می ترسم که از طرف خدا بر شما عذاب و گرفتاری فرود آید، زیرا شما به مقام بزرگی رسیده اید که دیگران دارا نیستند و بر دیگران یافته اید، نیکان و پاکان را احترام نمی کنید، در صورتی که شما به خاطر خدا در میان مردم مورد احترام هستید.

شما به چشم خود می بینید که پیمانهای الهی را مشکند و با قوانین خدا مخالفت می کنند، ولی بیم و هراسی به خود راه نمی دهید، با آنکه از نقض عهد و پیمان پدرتان به هراس مافتید، ولی پیمانهای رسول خدا شکسته و خوار و بی مقدار گشته است، اما شما هیچ اهمیت نمی دهید، افراد کور و لال و زمین گیر در کشور اسلامی بدون سرپرست و مراقبت مانده اند و بر آنها رحم نمی شود، شما در خور موقعیت و منزلت خویش کار نمی کنید، و با کسی هم که وظیفه خود را در این مورد انجام می دهد یاری و همکاری نمی کنید، و با سازش و همکاری و مسامحه با ستمکاران خود را آسوده می دارید، خداوند فرمان جلوگیری از منکرات و بازداشتن مردم از آنها را داده است، ولی شما از آن غافلید.

مصیبت شما عالمان امت از همه بیشتر است، زیرا موقعیت و منزلت عالمان دین مورد تعرض قرار گرفته است، و ای کاش این را بدانستید، زیرا زمام امور باید در دست کسانی باشد که عالم به احکام الهی و امین حلال و حرام او هستند، و شما دارای این مقام بودید و از دستتان گرفتند، و هنگامی این مقام را از دست شما گرفتند که از پیرامون حق پراکنده شدید و با وجود دلیل روشن در سنت پیامبر اختلاف ورزیدید. و اگر در راه خدا مشکلات را تحمل کرده، در برابر آزارها و فشارها شکیبائی از خود نشان می دادید، زمام امور در قبضه شما قرار می گرفت و همه امور با نظر شما گردش می کرد، ولی شما ستمگران را بر موقعیت خود مسلط ساختید و امور خدا را به آنان تسلیم کردید، تا با شبهات کار کنند و در شهوات و هوسرانیهای خود پیش روند، آنان را بر این مقام مسلط نساخت مگر گریز شما از مرگ و دل بستگهایتان به زندگی چند روزه دنیا. شما با این کوتاهیها ناتوانان را زیر دست آنها قرار دادید، تا گروهی را برده و مشهور و گروه دیگر را برای زندگی توأم با شکست بیچاره سازند، و به پیروی از اشرار و در اثر گستاخی در پیشگاه خداوند جبار در اداره حکومت با میل و هوای خود رفتار کنند و دل به رسوائی و هوسرانی بسپارند.



در هر شهری از شهرها گوینده ای بر فراز منبر می فرستد و همه کشور اسلامی زیر پای آنهاست و دستشان در همه جا باز است و مردم برده آنان و در اختیارشان هستند، هر دستی که بر سر آنها فرو کوبد نمی تواند از خود دفاع کند، دسته ای زورگو و معاندند که بر هر ناتوان و ضعیفی فشاری می آورند، و برخی فرمانروایند که به خدای آفریدگار و میراننده عقیده ای ندارند.

شگفتا از این وضع، چرا در شگفت نباشم در حالی که زمین در تصرف فردی ستمگر و دغل کار و باجگیری نابکار است که بر مؤمنان بی هیچ ترحم و دل سوزی حکمرانی می کند، و خدا در کشمکش میان ما حاکم و او به حکم خود بین ما داور است.

پروردگارا! این حرکت ما نه به خاطر رقابت و بر سر حکومت و قدرت و به منظور بدست آوردن مال دنیا است، بلکه به خاطر آنست که نشانه های دین تو را به مردم نشان دهیم، و اصلاحات را در کشور اسلامی آشکار سازیم، تابندگان ستمدیده ات از چنگ ظالمان در امان باشند و واجبات و احکام و سنتهای تو اجرا گردد.

اینک (شما ای بزرگان) اگر مرا یاری نکنید ستمگران بر شما چیره می گردند و در پی خاموش ساختن نور پیامبرتان مکوشند، و خداوند ما را کافی بوده و بر او توکل می کنیم و بسوی او تضرع نموده و بازگشت بسوی اوست.

(۹) خطبه آن حضرت

هنگامی که خواست بسوی عراق برود

سپاس خدای را سزا است، و آنچه خداوند بخواهد انجام پذیرد،  
و نیرو و توانی جز به اراده خداوند نمی باشد، و درود خداوند بر پیامبرش  
باد، مرگ بر فرزند آدم اثر نهاده آن چنان که گردنبد بر گردن دختر جوان اثر  
گذارده است، اشتیاق من به گذشتگان خود بیشتر از اشتیاق یعقوب به  
یوسف می باشد، و برای من جایگاه شهادتی برگزیده شده که آن را دیدار  
می کنم.

گویا استخوانهایم را می بینم که گرگان بیابان بین نوایس و کربلا بر  
آن هجوم آورده اند، و شکمهای خالی و گرسنه خود را از آن پر کنند، راه  
فراری از آنچه به قلم تقدیر رقم خورده نمی باشد.  
خشنودی خداوند خشنودی ما خاندان می باشد، بر بلاهای او صبر  
می کنیم و او پاداش صابران را کامل بما می دهد، قطعه بدن پیامبر از او دور  
نخواهد ماند، و آنان در بهشت گرد هم می باشند، که چشمانش به آنان  
روشن شده، و وعده اش را نسبت به ایشان به تحقق می رساند.  
هر کس خون قلبش را در راه ما می ریزد، و خود را برای لقاء الهی  
آماده ساخته، با ما کوچ نماید، من فردا به خواست خداوند حرکت می کنم.

(۱۰) خطبه آن حضرت

در یکی از منازل بین راه

بنام خداوند بخشنده مهربان، خبر دردناکی بما رسیده است، و آن  
خبر قتل مسلم بن عقیل وهانی بن عروة و عبد الله بن یقظر می باشد، و  
شیعیانمان از یاری ما دست برداشته اند، و اینک هر يك از شما که بخواهد  
می تواند باز گردد، و از سوی ما حقی بر گردنش نیست.

(۱۱) خطبه آن حضرت

هنگامیکه با لشکر حر برخورد کرد، قبل از نماز ظهر

آن حضرت بعد از حمد و ثنای الهی فرمود:

ای مردم! من بسوی شما نیامدم مگر بعد از آنکه نامه های شما آمد  
، و فرستادگان شما به من رسیدند و چنین پیام آوردند که ما امام و پیشوایی  
نداریم، بسوی ما بیا، شاید خدا به برکت تو ما را هدایت نماید و از گمراهی

برهاند، اکنون من آمدم اگر بر آن عهد و پیمان هستید مرا مطمئن سازید،  
و اگر این گونه نیستید و آمدنم را ناخوش می دارید، از نزد شما باز گشته و به  
جائی که از آنجا آمده ام باز می گردم.

(۱۲) خطبه آن حضرت

هنگامیکه با لشکر حر برخورد کرد، قبل از نماز عصر  
آن حضرت بعد از حمد و ثنای الهی فرمود:

ای مردم! اگر از خدا می ترسید و اهل حق را میشناسید خداوند از  
شما راضی خواهد بود، همانا ما هستیم اهل بیت محمد (صلی الله علیه وآله) و  
سزاوارتریم به امر ولایت و امامت بر شما مردم، از این مردمی که ادعای  
بی جا می کنند و حق و بهره ای در این منصب ندارند و در میان شما جور  
و ستم می نمایند.

اکنون اگر آمدن مرا ناپسند می دارید و حق ما را نشناخته اید، و از  
ارسال کتب خود پشیمانید و رأی خویش را در طلب کردن ما دگرگون  
کرده اید، اکنون به محل خود باز می گردم.

(۱۳) خطبه آن حضرت

در یکی از منازل بین راه

ای مردم! پیامبر فرمود: هر مسلمانی با سلطان زورگوئی مواجه گردد که حرام خدا را حلال نموده و پیمان الهی را درهم بشکند و با سنت و قانون پیامبر از در مخالفت در آمده و در میان بندگان خدا راه گناه و معصیت و عدوان و دشمنی در پیش می گیرد، ولی او در مقابل چنین سلطانی با عمل و یا با گفتار اظهار مخالفت ننماید، بر خداوند است که این فرد را به محل همان طغیان گر در آتش جهنم داخل کند.

مردم! آگاه باشید اینان اطاعت خدا را ترك و پیروی از شیطان را بر خود واجب نموده اند، فساد را ترویج و حدود الهی را تعطیل کرده، غنائم را به خود اختصاص داده اند، حلال و حرام و اوامر و نواهی خداوند را تغییر داده اند، و من به رهبری جامعه مسلمانان از این مفسدین که دین جدم را تغییر داده اند شایسته ترم، گذشته از این حقائق، مضمون دعوتنامه هائی که از شما بدست من رسیده و پیکهائی که از سوی شما به نزد من آمده اند، این بود که شما با من بیعت کرده و پیمان بسته اید که مرا در مقابل دشمن تنها نگذارید، و دست از یاری من بر ندارید.

اینك اگر بر این پیمان خود باقی و وفادار باشید به سعادت و ارزش انسانی خود دست یافته اید، زیرا من حسین فرزند دختر پیامبر و فرزند علی هستم که وجود من با شما مسلمانان درهم آمیخته و فرزندان و خانواده شما به حکم فرزندان و خانواده خود من هستند، که شما باید از من پیروی کنید و مرا الگوی خود قرار دهید.

و اگر با من پیمان شکنی نمودید و بر بیعت خود باقی نماندید، به خدا سوگند این عمل شما نیز بی سابقه نبوده و تازگی ندارد که با پدرم و برادرم و پسر عمویم مسلم نیز این چنین رفتار نمودید، و با آنان از در غدر و پیمان شکنی در آمدید، پس کسی گول خورده است که به حرف شما اعتماد کند و به پیمان شما مطمئن شود، شما مردمانی هستید که که در بدست آوردن نصیب اسلامی خود راه خطا پیموده و سهم خود را به رایگان از دست داده اید و هر کس پیمان شکنی کند به ضرر خودش تمام خواهد گردید، و امید است خداوند مرا از شما بی نیاز سازد، و سلام و رحمت الهی بر شما باد.

(۱۴) خطبه آن حضرت

هنگامیکه وارد کربلا شد

روایت شده: هنگامی که نامه عبیدالله بن زیاد، که در آن عملکرد حر را در مورد امام حسین (علیه السلام) سرزنش نموده و دستور داده بود که امام را تحت فشار قرار دهد، بدست حر رسید، او نامه را به امام نشان داد و ایشان را از رفتن به کوفه باز داشت، امام برخاست و پس از حمد و ثنای الهی این خطبه را خواندند:

بدرستی که رویدادهای روزگار ما همینهاست که منگرید، اوضاع روزگار دگرگونی منفی یافته، زشتیها و ضد ارزشها آشکار و ارزشهای

انسانی و اخلاقی و فضیلتها از محیط زندگی جامعه رخت بر بسته است، از فضیلت‌های انسانی جز اندکی بسان قطراتی که ته مانده ظرف آب می باشد، باقی نمانده، و جامعه در زندگی و شرائط ذلت بار و ننگینی بسر می برد. هان، آیا نمسنگرید که به حق عمل نمی شود و از باطل و بیداد روی نمی گردانند، شایسته است که در چنین محیط ننگ بار (انسان با ایمان و فضیلت خواه و حق پو به فداکاری و جانبازی در راه حق و عدالت و احیاء ارزشهای والای انسانی به پا خیزد) و به دیدار پروردگارش شور و عشق نشان دهد، من در چنین شرائطی مرگ را جز نیک بختی و زندگی با خود کامگان را چیزی جز رنج و نکبت نمی دانم. و در روایتی دیگر این گونه آمده:

بدرستی که روزگار ما دگرگونی منفی یافته و زشتیها و ضد ارزشها آشکار و ارزشهای والای انسانی از محیط جامعه رخت بر بسته، و تنها بسان قطرات مانده ته ظرف، باقی مانده است، و جامعه در زندگی و شرائط ذلت بار و ننگینی بسر می برد.

هان، آیا نمسنگرید که به حق عمل نشده و از باطل روی گردانده نمی شود، شایسته است در این محیط انسان به دیدار پروردگارش شور و عشق نشان دهد، بدرستی که من در چنین شرائطی مرگ را جز سعادت و زندگی با ستمکاران را جز رنج و نکبت نمی دانم.

بدرستی که مردم بندگان دنیايند، و دین لقلقه زبانشان بیش نیست، تا آنجا مدافع دین خود هستند که زندگی مادیشان تأمین شود، و هر گاه مورد امتحان قرار گیرند دیندار بسیار کم است.

(۱۵) خطبه آن حضرت

در شب عاشورا برای اصحابش

خدا را به بهترین گونه ستایش کرده و در شدائد و آسایش و رنج و رفاه مقابل نعمتهایش سپاسگزارم، خدایا تو را مستتیم که بر ما خاندان، با نبوت کرامت بخشیدی، و قرآن را به ما آموختی، و به دین و ائین ما را آشنا ساختی، و به ما گوش (حق شنو) و چشم (حق بین) و قلب عطا فرموده ای، و از گروه مشرک و خدا نشناس قرارمان ندادی.

اما بعد، من اصحاب و یارانی بهتر از یاران خود ندیده ام، و اهل بیت و خاندانی باوفاتر و صدیق تر از اهل بیت خود سراغ ندارم، خداوند به همه شما جزای خیر دهد.

جدم پیامبر به من خبر داده بود که به عراق فرا خوانده می شوم و در محلی بنام عمورا و کربلا فرود آمده، و در همانجا به شهادت می رسم، و اینک وقت این شهادت فرا رسیده است.

اعتقاد دارم همان فردا دشمن جنگ خود را با ما آغاز خواهد نمود، و حالا شما آزاد هستید و من بیعت خود را از شما برداشتم و به همه شما اجازه می دهم که از این سیاهی شب استفاده کرده، و هر يك از شما دست



یکی از افراد خانواده مرا بگیرد و بسوی آبادی و شهر خویش حرکت کند، و جان خود را از مرگ نجات بخشد.

زیرا این مردم فقط در تعقیب من هستند، و اگر بر من دست بیابند با دیگران کاری نخواهند داشت، خداوند به همه شما جزای خیر دهد.

(۱۶) خطبه آن حضرت

در روز عاشورا برای اصحابش

از امام سجاد (علیه السلام) روایت شده که فرمود: در روز عاشورا چون جنگ شدت گرفت و کار بر حسین بن علی (علیهما السلام) سخت شد، بعضی از

یاران آن حضرت متوجه گردیدند که تعدادی از اصحاب و یاران امام در اثر

شدت جنگ و با مشاهده ابدان قطعه قطعه شده دوستانشان و رسیدن

نوبت شهادت شان، رنگشان متغیر و لرزه بر اندامشان مستولی گردیده

است، ولی خود امام و تعدادی از خواص یارانش بر خلاف گروه اول، هر

چه فشار بیشتر و فاصله آنان به شهادت نزدیکتر می شد، رنگ آن حضرت

سرخ می گردید و از آرامش و سکون خاطر بیشتری برخوردار می گردند.

یکی از اصحاب که از این منظره جالب و شهادت فوق العاده

متعجب شده بود به دیگری گفت: به او بنگرید که از مرگ هراسی ندارد،

امام (علیه السلام) به آنان فرمود:

ای بزرگ زادگان صبر و شکیبائی به خرج دهید، که مرگ جز يك پل

نیست که شما را از سختی و رنج عبور داده به بهشت پهناور و نعمتهای

همیشگی آن می رساند، چه کسی است که نخواهد از يك زندان به قصری انتقال یابد و همین برای دشمنان شما مانند آن است که از کأخي به زندان و شکنجه گاه منتقل گردد.

پدرم از پیامبر برای من نقل نمود که می فرمود: دنیا برای مؤمن همانند زندان و برای کافر همانند بهشت است، مرگ پلی است که این گروه مؤمن را به بهشتشان و آن گروه کافر را به جهنمشان می رساند، نه دروغ شنیده ام و نه دروغ می گویم.

(۱۷) خطبه آن حضرت

در صبح روز عاشورا

روایت شده: هنگامی که در صبح عاشورا لشکر دشمن در گرداگرد خیمه های امام می گشتند، آن حضرت اسب خود را خواست و بر آن سوار شد، و با صدای بلند فرمود: ای اهل عراق - و بیشتر آنان می شنیدند - آنگاه فرمود:

ای مردم! سخنم را بشنوید و شتاب مکنید، تا شما را به آنچه شایسته است پند دهم، و تا اینکه عذر و بهانه ای نداشته باشید، اگر به من انصاف دادید سعادت مند می شوید، و اگر به من انصاف ندادید با یکدیگر

مشورت کنید تا اینکه زیان این کار دامن گیرتان نشود، آنگاه در باره من حکم کنید و به من مهلت ندهید، سرپرست من خداست که کتاب را نازل کرد و او سرپرست صالحان است.

آنگاه حمد و سپاس الهی را گفته و آنچه شایسته بود در مورد خداوند بیان کرد، و بر پیامبر و فرشتگان و پیامبران الهی درود فرستاد، آنگونه که از سخنگویی قبل و بعد از او بلیغ تر از آن شنیده نشده است، آنگاه فرمود:

مردم می دانید من کیستم، در نسب من بنگرید آنگاه به خود مراجعه کنید و نفس خود را سرزنش نمائید، بنگرید آیا کشتن من بر شما رواست، آیا رواست حرمت مرا درهم بشکنید، مگر من پسر دختر پیامبر شما نیستم؟ مگر پدرم وصی پیامبر عموی او و نخستین مسلمان به آنچه پیامبر آورد نمی باشد؟

مگر حمزه سید الشهداء عموی من نیست؟ مگر جعفر که در بهشت با دو بال پرواز می کند عموی من نیست؟ آیا این حدیث را نشنیده اید که پیامبر درباره من و برادرم فرمود: این دو فرزندم سید جوانان اهل بهشتند؟

اگر گفتارم را تصدیق می کنید، و سخن حقی است، و سوگند به خدا که از آن زمان که شنیدم خداوند دروغگویان را دوست ندارد هرگز دروغ نگفته ام، و اگر مرا تکذیب می کنید کسانی در بین شما هستند که اگر از آنان سؤال کنید به شما خیر خواهند داد، از جابر بن عبد الله انصاری و ابا سعید خدری و سهل بن سعد ساعدی و زید بن ارقم و انس بن مالک پرسید، آنان به شما خواهند گفت که این حدیث را از زبان پیامبر در حق من و برادرم شنیده اند، آیا این سخن شما را از ریختن خون من باز نمی دارد؟ پس به چه مجوزی می خواهید خونم را بریزید - تا آنجا که فرمود -:

اگر در این مورد شك و تردید می نمائید، آیا در این زمینه نیز شك دارید که من پسر دختر پیامبرتان هستم، سوگند به خداوند که در تمام جهان پسر دختر پیامبری جز من در میان شما و غیر شما نمی باشد، وای بر شما، آیا مرا به جرم کشتن شخصی در میانتان، یا مالی که من از بین برده ام، یا به خاطر قصاص در مقابل کاری که انجام داده ام، بقتل می رسانید؟ لشکر عمر بن سعد سکوت کردند، آنگاه فرمود:

ای شبت بن ربیع، ای حجار بن ابجر، ای قیس بن اشعث، ای یزید بن حارث، آیا به من ننوشتید که میوه ها رسیده و برگها سبز شده، و بسوی

لشکری آماده نبرد می آبی - تا آنجا که فرمود - :  
نه، سوگند به خدا که دستم را همانند افراد ذلیل به شما نخواهم داد،  
و همانند بندگان زیر پرچم شما نخواهم آمد.  
آنگاه فرمود:

ای بندگان خدا من به پروردگار خود و شما پناه می برم که مرا به قتل  
رسانید، و به پروردگار خود و شما از هر متکبری که به روز قیامت ایمان  
ندارد پناه می برم.

(۱۸) خطبه آن حضرت

هنگامی که از هر جهت ایشان را محاصره کردند  
روایت شده: آنگاه که عمر بن سعد لشکرش را برای جنگ با آن  
حضرت آماده ساخت و از هر جهت ایشان را محاصره کردند، و همانند  
حلقه ای ایشان را در بر گرفتند، آن حضرت خارج شد و کنار مردم آمد و از  
آنان خواست سکوت کنند، ولی از این کار امتناع ورزیدند، تا اینکه فرمود:

وای بر شما، شما را چه شده است که سکوت نمی کنید تا گفتارم را بشنوید، در حالی که من شما را به راه هدایت می خواهم، هر که از من اطاعت کند از راه یافتگان بوده، و هر که با من به دشمنی ورزد هلاک می گردد، و تمامی شما با دستورم نافرمانی کردید و گفتارم را نمشنوید، چرا که شکمهایتان از حرام پر شده و مهر ضلالت بر قلبهایتان خورده است، وای بر شما چرا سکوت نمی کنید، چرا توجه نمی نمائید.

در اینجا اصحاب عمر بن سعد خود را سرزنش کردند و گفتند: به گفتارش گوش فرا دهید، امام برخاست و فرمود:

بریده و کوتاه باد دستهای شما مردم، و تمامی غمهای عالم نثارتان، آیا آنگاه که سراسیمه و حیران از ما یاری خواستید، شتابان به دادخواهی تان آمدم، شمشیرها به رویمان کشیده و بر ما آتش بر افروختید، آتشی که ما در شما شعله ور ساختیم، تا دشمن خود و شما را بدان بسوزانیم، پس دست به دست دشمنان بسوی دوستانتان یورش آوردید، و این يك رنگی با دشمنان و همیاری آنان نه از آن رو بوده که ایشان عدالتی در بین شما گسترند و نه آنکه چشم امیدی به دادگريشان داشتید، جز آنکه شما را از غذای حرام بهره دهند، و زندگی پستی که طمع در آن دارید را بهره مند شوید، بدون آنکه از طرف ما کاری انجام گرفته باشد، یا عقیده ای که موجب این امور گردد.

آیا نباید از این پس سیه روز و بچاره گردید، آیا با رها ساختن و ناخوش داشتن ما، هنوز هم دیده به نیکبختی دوخته، امید بهره روزی دارید، دشمنان را مجهز کردید، در حالی که تیغی از نیام کشیده نشده بود و جانها آرام و خاطرها آسوده و قدرت اندیشیدن وجود داشت، و لکن بسان ملخها بر علیه ما بسیج گشتید و چون پروانگان به گرد ما گردیدند، پس چهره هاتان زشت باد.

شما از تجاوزگران این امت و گروههای آشفته و درهم و بر پشت افکنان کتاب، و سوسه های شیطان، و پیمان بستگان بر گناه، و تحریف کنندگان کتاب، و نابودکنندگان سنت پیامبر، و قاتلان فرزندان پیامبران، و کشندگان خاندان اوصیاء، و آنان که زنازادگی را به نسب ملحق می کنند، و آزار دهندگان مؤمنان، و فریادرسانان پیشوایانی که دین را مسخره می کردند و قرآن را به تمسخر می گرفتند.

و شما فرزند جنگید و به پیروان آن تکیه کرده و ما را خوار می گردانید، آری سوگند به خدا که پیمان شکنی و خیانت از شما شناخته شده و ریشه ای دیرینه دارد، نهاد شما بر آن استوار گشته و شاخه ها بر آن

بر آمده است، و قلبهایتان بر آن تثبیت شده و سینه هاتان را فرا گرفته است، و شما پلیدترین چیزها هستید از جهت مشابهت با دشمنانمان و لقمه چربی برای به یغمابرندگان، آگاه باشید که لعنت الهی بر پیمان شکنان است، آنان که سوگندهایشان را بعد از تأکید نمودن مشکنند، در حالی که خداوند را وکیل خود قرار داده بودید، آری به خدا سوگند شما همان گروهها هستید.

بدانید این زنزاده پسر زنزاده ما را در برابر دو امر قرار داده، جنگیدن با افراد اندک و ذلت، و هرگز پستی را نخواهم پذیرفت، خدای بزرگ این زبونی و پستی را بر ما نمیپسندد و نیز پیامبرش و اصلاب پاک و دامنهای پاکیزه و غیرتمندان و آنان که از ذلت گریزانند، فرمانبرداری فرومایگان را بر مرگ شرافتمندان برگزیده نمی شود. آگاه باشید که من برای شما عذر و بهانه ای بجای نگذاردم و پند و اندرزتان دادم، آگاه باشند که با این گروه، با آنکه یاران و اصحاب اندک و قلیلی دارم با شما کارزار می کنم. سپس این اشعار را قرائت فرمود:



اگر پیروز شویم از دیر باز چیرگان صحنه پیکار بوده ایم، و اگر بر ما تسلط یابند شکست خورده نخواهیم بود.

(هراسی از کسی نداریم) بیم و ترس را در ما راهی نیست، بلکه چنان است که باید برویم تا دولت دگران بر جای ماند. آگاه باشید که دیری نباید که گردش آسیاب روزگار به شتاب آذرخش بر علیه شما بگردد، و شما را بسان محورش در اضطراب و ورطه افکند، این پیمانی است که پدرم از جدم پیامبر به من رسانده است. پس دست بدست هم داده و همه توانتان را به کار گیرید و سرانجام کار خود را از دیده دور مدارید، آنگاه هر آنچه خواهید بما روا دارید و درنگ ننمائید، که من بر خدا، پروردگار خود و شما تکیه دارم، و هیچ جنبنده ای نیست مگر آنکه زمام اختیارش بدست اوست، بدرستی که پروردگارم بر راه مستقیم قرار دارد.

آنگاه دست خود را بسوی آسمان بلند کرد و فرمود:

خداوندا! باران رحمت را از ایشان بازگیر و سالهای خشک چون روزگاران قحطی یوسف را برایشان برانگیز و بر آنان جوانی از ثقیف را چیره نما تا تلخ ترین جامها را بدانها بچشانند، و فردی از آنان را رها نکند مگر کشته ای را در مقابل کشته ای و ضربتی را در برابر ضربتی انجام دهد، تا برای من و دوستان و خاندان و پیروانم از آنان انتقام گیرد، چرا که اینان بما

دروغ گفته و از ما بریدند و ما را خوار نمودند، و تو پروردگار ما هستی بر تو توکل کرده و بسوی تو روی آورده و بازگشت بسوی توست. آنگاه فرمود: عمر بن سعد کجاست، او را خواندند، و دوست نداشت که نزد ایشان رود، امام فرمود:

ای عمر تو مرا می کشی، در حالی که گمان می کنی که زنازاده پسر زنازاده تو را فرماندار شهر ری و گرگان می کند، سوگند به خدا هرگز بدان مسرور نمی گردی، این پیمانی است که بسته شده است، آنچه می خواهی انجام ده، بدرستی که تو بعد از من در دنیا و آخرت هرگز شادمان نخواهی بود، و گویا می بینم سر تو بر بالای نیزه ای در شهر کوفه قرار دارد، که کودکان بسوی سنگ پرتاب می کنند و آنها را بین خود هدف سنگ اندازی قرار داده اند.

(۱۹) خطبه آن حضرت

در روز عاشورا

روایت شده: آن حضرت به پا ایستاد و به شمشیرش تکیه داد و به صدای بلند فرمود:

شما را به خدا قسم می دهم، آیا می دانید جد من پیامبر خداست ؟ گفتند: آری، فرمود: شما را به خدا قسم می دهم، آیا می دانید مادر من

فاطمه دختر پیامبر خداست؟ گفتند: آری، فرمود: شما را به خدا قسم می‌دهم، آیا می‌دانید پدر من علی بن ابی طالب است؟ گفتند: آری. فرمود: شما را به خدا قسم می‌دهم، آیا می‌دانید جده من خدیجه دختر خویلد است، که اولین زنی است که در این امت اسلام آورده است؟ گفتند: آری، فرمود: شما را به خدا قسم می‌دهم، آیا می‌دانید حمزه که سید الشهداء است عموی پدر من است؟ گفتند: آری، فرمود: شما را به خدا قسم می‌دهم، آیا می‌دانید جعفر طیار در بهشت عموی من است؟ گفتند: آری.

فرمود: شما را به خدا قسم می‌دهم، آیا می‌دانید این شمشیر رسول خداست که من به کمر بسته‌ام؟ گفتند: آری، فرمود: شما را به خدا قسم می‌دهم، آیا می‌دانید که این عمامه پیامبر است که بر سر نهاده‌ام؟ گفتند: آری، فرمود: شما را به خدا قسم می‌دهم، آیا می‌دانید علی اولین کسی است از این امت که اسلام آورده، و از همه مردم داناتر و بردبارتر است، و اوست ولی هر مرد و زن مؤمن؟ گفتند: آری، فرمود: پس چرا ریختن خون مرا بر خود حلال شمرده‌اید، در صورتی که پدرم در فردای قیامت اختیار حوض کوثر با اوست، و کسانی را از کنار کوثر می‌راند، چنان که شتر بیگانه را از کنار آب مرانند، و در روز قیامت پرچم حمد بدست پدر من است؟ گفتند: همه اینها که گفتی را می‌دانیم، اما دست از تو برداریم تا

مرگ را با لب تشنه بچشی، امام محاسن مبارکش را بدست گرفت، و در آن هنگام سن مبارکش پنجاه و هفت سال بود، فرمود:  
غضب الهی آن هنگام بر یهود شدت گرفت که آنان گفتند: عزیر پسر خداست، غضب الهی آن هنگام بر مسیحیان شدت گرفت که آنان گفتند: مسیح پسر خداست، و غضب الهی آن هنگام بر مجوس شدت گرفت که ایشان آتش پرست شدند، غضب الهی شدت گرفت بر مردمی که پیامبر خود را کشتند، غضب الهی شدت گرفت بر این مردمی که می خواهند پسر پیامبر خود را بکشند.

(۲۰) خطبه آن حضرت

در صبح روز عاشورا

سپاس خدائی را سزا است که دنیا را آفرید و آن را خانه نابودی و زوال قرار داد، خانه ای که اهل آن همواره در حال تغییر و دگرگونی هستند، مغرور آنست که دنیا او را بفریبد، و شقی کسی است که او را مفتون و شیفته خود سازد، پس این دنیا شما را مغرور نسازد، چرا که آن امید هر که بدان امیدوار است را قطع کرده و طمع هر طماعی را از بین می برد.

و می بینم بر امری اجتماع کرده اید که خداوند را خشمگین ساخته،  
و چهره او را از خود گردانده اید، که نعمتش را بر شما واقع و از رحمتش  
دور ساخته، پس پروردگاران خداوند خوبی بوده و شما بندگان بدی  
می باشید.

به طاعت و فرمانبری اقرار کرده و به رسالت پیامبر ایمان آوردید،  
آنگاه بسوی فرزندان و خاندان او هجوم نمودید، و قصد کشتن آنها را  
دارید، ما از خداوند بوده و بسوی او باز می گردیم، اینان گروهی هستند که  
بعد از ایمان آوردن کافر شدند، پس گروه ستمکار از هدایت بدورند.  
عمر سعد گفت: وای بر شما نگذارید بیش از این سخن گوید، او  
پسر همان پدر است، به خدا قسم اگر تا فردا در میان شما بایستد سخنش  
قطع نشده و از کلامش باز نایستد، پس شمر - که لعنت الهی بر او باد - پیش  
آمد و گفت: ای حسین چه می گویی مقصد خود را به ما بفهمان، امام  
فرمود: می گویم:

از خدا بترسید و به کشتن من اقدام نکنید، زیرا کشتن من بر شما  
حلال نبوده و بی احترامی به مقام من جائز نیست، من پسر پیامبر شما

هستم، وجده من خدیجه همسر پیامبر شماست، و شاید گفتار پیامبرتان را شنیده باشید که فرمود: حسن و حسین دو آقای جوانان بهشتند.

(۲۱) خطبه آن حضرت

در روز عاشورا برای اصحابش

روایت شده: عمر سعد بسوی امام تیری پرتاب کرد و گفت: مردم

نزد امیر شهادت بدهید که اولین فردی که تیر پرتاب کرد من بودم، پس از باران تیر بسوی یاران امام باریدن گرفت، امام (علیه السلام) رو به اصحابش کرد و فرمود:

ای بزرگ زادگان برخیزید بسوی مرگ که چاره ای از آن نیست، که این تیرها پیکهای مرگ است از طرف این مردم بسوی شما، به خدا سوگند در میان این مردم به بهشت و دوزخ فاصله ای نیست، مگر همین مرگ که پل ارتباطی است، شما را به بهشت می رساند و دشمنانتان را به دوزخ.

(۲۲) خطبه آن حضرت

بعد از نماز ظهر در روز عاشورا برای اصحابش

ای بزرگ زادگان! اینک درهای بهشت به روی شما باز شده که

نهرهایش جاری و درختانش سبز و خرم است، و اینک رسول خدا و شهیدان راه الهی منتظر ورود شما بوده و قدوم شما را به همدیگر مژده می دهند، پس بر شماست که از دین خدا و رسولش حمایت و از حرم پیامبر دفاع کنید.

- فصل سوم (۱)  
گزیده ای از گفتار آن حضرت
- در فضیلت تقوی
  - در گروههای مختلف مردم در عبادت
  - در شناخت ائمه (علیهم السلام)
  - در شناخت امام (علیه السلام)
  - در شناخت امام (علیه السلام)
  - در ترغیب به همنشینی با آنان
  - در آموزش
  - در اقسام جهاد
  - در بزرگواری
  - در بخشش
  - در سلام گفتن
  - در سلام گفتن
  - در عفو
  - در شمول کار خیر به انسان بد و خوب
  - در ترغیب به عمل خیر
  - در اینکه اطاعت به اندازه قدرت است
  - در نشانه های قبول
  - در صبر
  - در مورد کسی که عقلش کامل است
  - در انواع برادری



(۱) سخن آن حضرت

در فضیلت تقوی

خداوند برای کسی که تقوا را پیشه خود سازد ضامن گردیده که او را از آنچه دوست ندارد به آنچه محبوب اوست انتقال دهد، و از جایی که به فکر او نمی‌رسد او را روزی دهد.

(۲) سخن آن حضرت

در گروههای مختلف مردم در عبادت

گروهی از مردم خداوند را با رغبت عبادت می‌کنند، و این عبادت تاجران است، و گروهی خداوند را از روی ترس عبادت می‌کنند، و این عبادت بندگان است، و گروهی خداوند را به خاطر شکر و سپاس‌گزاری عبادت می‌کنند، و این عبادت آزادگان است، و این برترین بندگی است.

(۳) سخن آن حضرت

در شناخت ائمه (علیهم السلام)

ما، خاندان نبوت و معدن رسالت می‌باشیم، خاندان ماست که محل رفت و آمد فرشتگان و محل نزول رحمت الهی است، خداوند با ما آغاز کرده و با ما پایان می‌پذیرد.

(۴) سخن آن حضرت  
در شناخت امام (علیه السلام)  
از امام صادق (علیه السلام) روایت شده که فرمود: امام حسین (علیه السلام) روزی  
نزد اصحاب خود رفته و فرمود:  
ای مردم خداوند بزرگ بندگان را خلق نفرمود مگر برای اینکه او را  
بشناسند، و هر گاه او را شناختند عبادتش را بنمایند و با بندگی او از بندگی  
غیر او بی نیاز گردند.  
مردی پرسید: ای پسر رسول خدا شناخت خدا به چیست؟ فرمود:  
شناخت هر کس در هر زمان، امام زمانی را که اطاعتش بر او واجب  
است.

(۵) سخن آن حضرت  
در شناخت امام (علیه السلام)  
امام بر حق کسی است که به کتاب خدا عمل نموده، و راه قسط و  
عدل را پیشه خود سازد، و از حق پیروی کرده، و وجود خویش را وقف  
فرامین الهی کند.

(۶) سخن حضرت

در ترغیب به همنشینی با آنان  
هر که نزد ما آید از یکی از چهار خصلت بی بهره نمی ماند: آیه ای  
محکم، و حکمی عادلانه، و برادری که از او استفاده کند، و همنشینی با  
علماء.

(۷) سخن آن حضرت

در آموزش

تدریس علم زمینه شناخت و معرفت است، و تجربه بسیار بر عقل  
می افزاید، و شرافت در گرو تقوی است، و قناعت راحتی بدنها را بدنبال دارد.

(۸) سخن آن حضرت

در اقسام جهاد

جهاد بر چهار گونه است: دو جهاد واجب است، و جهادی  
مستحب است و با وجوب آن تحقق می یابد، و جهادی مستحب می باشد.  
یکی از دو جهاد واجب جهاد و نبرد انسان با خود در برابر گناهان

می باشد، که از بزرگترین جهادها شمرده می شود، و نیز نبرد با کفاری که در کنار شما هستند.

اما جهادی که سنت بوده و جز با وجود برپا نمی گردد، جهاد با دشمن است، که بر تمامی امت اسلامی واجب است، و اگر آن را ترك کنند عذاب دامن گیرشان می گردد، و این از عذابهایی است که امت اسلامی را در بر می گیرد، و این جهاد تنها بر امام جعل شده که فرمان آن را بدهد و همراه امت با دشمنان اسلام بجنگد.

و اما جهادی که سنت است، پس هر سنت و روشی است که انسان برپا دارد و در برپائی و به مقصد رساندن و زنده کردنش تلاش نماید، کار و تلاش در جهت آن از برترین کارهاست، چرا که احیاگر سنت پیامبر است، و پیامبر فرموده اند: هر که سنت و روش نیکوئی را بنیان نهد، پاداش آن و پاداش هر که تا روز قیامت به آن عمل نماید برای او ثبت می گردد، بدون آنکه از اجرهای مردم کاسته شود.

(۹) سخن آن حضرت

در بزرگواری و بی نیازی

(بزرگواری) احسان به خویشاوندان و چشم پوشی از خطاهاست،

(بی نیازی) داشتن آرزوهای کم، و خشنودی به آنچه برای او کافی است.

(۱۰) سخن آن حضرت

در بخشش

هر که عطا و بخشش تو را پذیرفت، تو را بر کرم و بخشش یاری کرده است.

(۱۱) سخن آن حضرت

در سلام گفتن

به کسی اجازه سخن ندهید، تا اینکه سلام گوید.

(۱۲) سخن آن حضرت

در سلام گفتن

برای سلام هفتاد نیکی است، شصت و نه تای آن برای آغازگر سلام و یکی برای پاسخ دهنده آنست.

(۱۳) سخن آن حضرت

در عفو

بخشاینده ترین مردم کسی است که با داشتن قدرت ببخشاید.

(۱۴) سخن آن حضرت

در شمول کار خیر به انسان بد و خوب

شخصی نزد آن حضرت حضور داشت و گفت: کار نیک آنگاه که نسبت به کسی که شایستگی آن را ندارد انجام شود از بین می رود، امام فرمود:

این گونه نیست، و کار نیک مانند باران سیل آساست، که شامل انسانهای نیکوکار و بدکار می گردد.

(۱۵) سخن آن حضرت

در ترغیب به عمل خیر

همانند کسی کار کن که می داند در مقابل گناهان مؤاخذه شده، و در برابر کار نیک پاداش می گیرد.

(۱۶) سخن آن حضرت  
در اینکه اطاعت به اندازه قدرت است  
خداوند توانائی فردی را سلب نکرد جز آنکه طاعت و فرمانبری  
خود را از او مرتفع ساخت، و قدرت او را سلب نکرد جز آنکه آن را از او  
مرتفع نمود.

(۱۷) سخن آن حضرت  
در نشانه های قبول  
از دلائل قبول همنشینی با عاقلان است، و از نشانه های جهل  
و نادانی جدل و مناظره با غیر کافران می باشد، و از علائم انسان دانا بررسی  
گفتار خود، و علم او به راههای واقعی فکر و اندیشه است.

(۱۸) سخن آن حضرت  
در صبر  
صبر کن در آنچه ناپسند می شماری، در مواردی که حق تو را بر آنها  
قرار می دهد، و صبر کن از آنچه دوست می داری، در مواردی که هوی  
و هوس تو را بسوی آنها می کشاند.

(۱۹) سخن آن حضرت  
در مورد کسی که عقلش کامل است  
عقل کامل نمی گردد جز با پیروی و تبعیت از حق.

(۲۰) سخن آن حضرت

در انواع برادری

برادران بر چهار دسته اند: برادری برای تو و تو برای او هستی، و  
برادری بر علیه توست، و برادری نه برای توست و نه تو برای او هستی.  
برادری که برای تو بوده و تو برای او هستی، برادری است که به  
برادریش جاودانگی برادری را و نه نابودی آن را خواهان است، این گونه  
برادری برای توست و تو برای او هستی، چرا که هر گاه این برادری تحقق  
پذیرد زندگی هر دو نیکو گشته و آنگاه که به مشکلی بر خورد نماید برادری  
منفسخ می شود.

و برادری که از آن توست، او کسی است که از طمع به تو خارج  
شده و نسبت به تو تمایل و رغبت پیدا کرده است، و هر گاه در برادری  
تمایل یابد در دنیا طمع نمی کند، این شخص با تمام وجود در اختیار  
توست.



و برادری که بر علیه توست، کسی است که در انتظار آنست که  
نارا حتی ها دامنگیر تو گردد و بلاها بر تو وارد شود، و بین دوستان بر تو  
دروغ بسته و همچون شخص حسود بر تو نظر می افکند، پس او از رحمت  
الهی دور باد.

و برادری که نه برای توست و تو از آن او هستی، او کسی است که  
بهره ای از عقل ندارد و نادان است، پس او را خداوند از رحمتش دور دارد،  
پس می بینی که خود را بر تو مقدم می دارد و حریصانه آنچه داری را طالب  
است.

فصل سوم (۲)  
گزیده ای از گفتار آن حضرت  
در مورد کسی که از او حاجت خواسته شده است  
در رد نکردن نیازمند  
در ترك خواهش کردن  
در معذرت خواهی نیکو نمودن  
در توصیف هر که طالب رضای الهی باشد  
در نيك سخن گفتن در مورد دیگران  
در ترك نافرمانی خداوند  
در بر حذر نمودن از گناهان  
در بر حذر نمودن از ظلم  
در مورد صفت دوستان و دشمنان  
برای کسی که باید مدارا نماید  
در همنشینی با بعضی از گروهها  
در شکر گذاری  
در اینکه مردم بنده دنیا هستند  
در مذمت جمع آوری مال  
در مذمت سخن گفتن در امور نا مربوط  
در مذمت جدل  
در استدراج  
در کیفیت تقسیم روزی ها  
در غیبت

(۲۱) سخن آن حضرت  
در مورد کسی که از او حاجت خواسته شده است  
حاجت را تنها نزد سه نفر مطرح کن: انسان دیندار، جوان مرد،  
شریف، انسان دیندار دینش او را حفظ می کند، و انسان جوان مرد به خاطر  
جوانمردیش حیا می کند، و انسانی که شریف است می داند که تو ناپسند  
نمشمردی که برای خواستن حاجت از او آبرویت را در مقابلش بریزی،  
پس آبرویت را حفظ می کند، و بدون قضاء حاجت تو را بر نمی گرداند.

(۲۲) سخن آن حضرت  
در رد نکردن نیازمند  
نیازمند آبرویش را برای در خواست از تو گرامی نداشته و ریخته  
است، پس تو آبرویش را با عدم رد کردن او گرامی دارد.

(۲۳) سخن آن حضرت  
در ترك خواهش کردن  
آبرویت را از ریختن به خاطر در خواست و خواهش باز دار.

(۲۴) سخن آن حضرت  
در معذرت خواهی نیکو نمودن  
چه بسیار گناهانی که ارتکاب آنها از پوزش طلبی به خاطر آنها بهتر است.

(۲۷) سخن آن حضرت  
در توصیف هر که طالب رضای الهی باشد  
هر که رضایت الهی را در مقابل خشم مردم جويا باشد، خداوند  
امور مردم را از او کفایت می کند، و هر که طالب رضای مردم با خشم  
خداوند باشد، خداوند او را به مردم وا می گذارد.

(۲۵) سخن آن حضرت  
در نيك سخن گفتن در مورد دیگران  
هر گاه برادر مؤمنت غائب است تنها سخنانی را در مورد او بگو که  
دوست داری او در مورد تو هر گاه غائب باشی این گونه سخن گوید.

(۲۷) سخن آن حضرت  
در ترك نافرمانی خداوند  
هر که خواهان امری از طریق عصیان خداوند باشد، از آنچه امید

دارد سریع تر نابود شده، و از آن مقدار که مترسد زودتر به نابودی می گراید.

(۲۸) سخن آن حضرت

در بر حذر نمودن از گناهان

بر حذر باش از اینکه از افرادی باشی که مردم را از گناهانشان می ترساند و خود از عقوبت گناهش در آسایش است، خداوند بزرگ در مورد بهشتش فریب نمی خورد، و تنها به طاعت و فرمانبری از او می توان به آنچه نزد خداست رسید.

(۲۹) سخن آن حضرت

در بر حذر نمودن از ظلم

بر حذر باش از ستم بر کسی که جز خداوند بزرگ یآوری ندارد.

(۳۰) سخن آن حضرت

در مورد صفت دوستان و دشمنان

هر که تو را دوست دارد از امور زشت تو را نهی می کند، و هر که تو را دشمن دارد تو را تحریض بدان عمل می نماید.

(۳۱) سخن آن حضرت  
برای کسی که باید مدارا نماید  
هر که فکر و اندیشه اش راه به جایی نبرد، و چاره جوئی اش به ثمر  
نرسد، مدارا کردن کلید کارش می باشد.

(۳۲) سخن آن حضرت  
در همنشینی با بعضی از گروهها  
همنشینی با انسانهای پست شر آفرین، و همنشینی با فاسقان خطر  
آفرین است.

(۳۳) سخن آن حضرت  
در شکر گذاری  
شکر گذاری تو برای نعمت گذشته، نعمت جدیدی را برای تو به  
همراه دارد.

(۳۴) سخن آن حضرت  
در اینکه مردم بنده دنیا هستند  
مردم بنده دنیا هستند، و دین لقلقه زبانشان می باشد، هر جا که  
زندگیشان آسوده باشد در گرداگرد آن در حرکتند، و هر گاه به آزمایش گرفته  
شوند دینداران بسیار اندکند.

(۳۵) سخن آن حضرت  
در مذمت جمع آوری مال  
اموال اگر برای تو نباشد تو برای او هستی، پس برای آن باقی  
نمان، چرا که آن برای تو باقی نمی ماند، و آن را مصرف کن قبل از آنکه تو  
را نابود سازد.

(۳۶) سخن آن حضرت  
در مذمت سخن گفتن در امور نامربوط  
در آنچه به تو ارتباط ندارد سخن نگو، چرا که می ترسم به سبب آن  
عقاب شوی، و در آنچه به تو ارتباط دارد نیز سخن نگو مگر اینکه جایگاه

مناسبی را بیابی، چه بسیار سخنگویی که به حق سخن گفته است اما مورد  
تمسخر قرار گرفت.

(۳۷) سخن آن حضرت

در مذمت جدل

با بردبار و بخرد جدل نکن، بردبار تو را بخشیده و بخرد تو را آزار  
می رساند.

(۳۸) سخن آن حضرت

در استدراج

استدراج از خداوند برای بنده اش آنست که نعمتش را بر او گسترده  
سازد و شکر را از او سلب کند.

(۳۹) سخن آن حضرت

در کیفیت تقسیم روزی ها

روزیهای مردم در آسمان چهارم است، که خداوند آن را به اندازه  
فرود آورده و به اندازه می گستراند.



(۴۰) سخن آن حضرت  
در غیبت  
غیبت نکن، که آن خورشفت سگان جهنم است.

(۳۴۷)

فصل چهارم  
اشعاری در مدح آن حضرت  
عید میلاد همایون حسین بن علی (علیه السلام) است  
این لؤلؤ تر و در گلگون حسین تست  
بر گرد حریم تو دست طلب ماست  
زمین کعبه همچون کربلا نیست

عید میلاد همایون حسین بن علی است  
آمد آن عید همایون فر فرخ دستور\* که زمین غرق نشاط است و زمان غرق سرور  
همه ذرات جهان رقص کنان چرخ زنان\* همه آفاق پر از ولو له و شور نشور  
کف زنان پرده نشینان حریم ملکوت\* دف زنان حور و چراغان همه جنات و قصور  
وا کند باد صبا زلف عروسان چمن\* چین به چین، جای به جا، موی به مو، جور به  
جور

عید میلاد همایون حسین بن علی است\* فاطمه شاد، وعلی شاد، و محمد مسرور  
همه خورشید فلك مجمره می گرداند\* پیش رویش که شها چشم بد از روی تو دور  
آمد آن شاه فلك جاه سلیمان درگاه\* که بود خادم او ماه و فلك، ماهی و هور  
آن که بر سینه و بر دوش نبی جایش بود\* سینه ای روشن از او سینه سینا در طور  
آن که موسی به طواف حرم حرمت او\* خلع نعلین کند تا ببردش به حضور  
به نگهبانی گهواره او روح امین\* ز آسمان آید و لالائی او سوره نور

از سر آغاز ازل تا به سرانجام ابد \* هست جانبازی سالار شهیدان مشهور  
با فداکاری شاه شهدا پیش ملك \* بشریت شده لبریز مباحات و غرور  
تا شفق سرخ بود چهره خونین حسین \* متجلی است در آئینه اعصار و قرون  
آن که خواند سر او بر سر نی سوره کهف \* خوش تر از نغمه داوودی و آیات زبور  
آفتابی که بر آید ز دو مشرق شب و روز \* روز از اوج سنان، نیم شب از شرق تنور  
سر تسلیم نهد پیش خداوند به خاک \* آن سری که گذارند به پای زر و زور  
تربتش سرمه چشمان خدا بین ملك \* فرش زوار درش بال ملك، گیسوی حور  
اشك چشمی که فشانند به یادش، به بهشت \* زیور تارك حورست، چو تاجی ز بلور  
دشمنش کشت و ندانست که با کشتن او \* خویش را می کند آن خاک به سر زنده  
به گور  
پیش شاه شهدا شعر " ریاضی " بردن \* چیست؟ ران ملخی، هدیه ناقابل مور  
" ریاضی یزدی "

این لؤلؤ تر و در گلگون حسین تست  
ترسم که بر صحیفه امکان قلم زنند \* گر ماجرای کرب و بلا را رقم زنند  
گوش فلک شود کر و هوش ملک ز سر \* گر نغمه ای ز حال امام امم زنند  
زان نقطه وجود حدیثی اگر کنند \* خط عدم بر بط حدوث و قدم زنند  
آن رهبر عقول که صد همچو عقل پیر \* در وادی غمش نتوان یک قدم زنند  
ماء معین چو زهر شود در مذاق دهر \* گر از لبان تشنه او لب بهم زنند  
وز شعله سرادق گردون قباب او \* بر قبه سرادق گردون علم زنند  
سیل سرشک و اشک، دمام روان کنند \* گر ز اشک چشم سید سجاد دم زنند  
تا حشر، دل شود به کمند غمش اسیر \* گر ز اهل بیت او سخن از بیش و کم زنند  
کلك قضا است از رقم این عزا کلیل \* لوح قدر فرو زده رخساره را به نیل  
× × ×

کاش آن زمان سرای طبیعت نگون شدی \* وز هم گسسته رابطه کاف و نون شدی  
کاش آن زمان که کشتی ایمان به خون نشست \* فلك فلك ز موج غمش غرقه خون  
شدی

کاش آن زمان که رایت دین بر زمین فتاد \* زرین لوای چرخ برین واژگون شدی  
کاش آن زمان که عین عیان شد به خون تپان \* سیلاب خون روان ز عیون عیون  
شدی

کاش آن زمان که گشت روان کاروان غم \* ملك وجود را به عدم رهنمون شدی  
کاش آن زمان ز سلسله خیل بیکسان \* يك حلقه بند گردن گردون دون شدی  
کاش آن زمان که زد مه یثرب به شام سر \* چون شام صبح روی جهان تیره گون  
شدی

کاش از حدیث بزم یزید و شه شهید \* دل خون شدی ز دیده حسرت برون شدی  
گر شور شام را به حکایت در آورند \* آشوب بامداد قیامت در آورند  
× × ×

این لؤلؤ تر و در گلگون حسین تست \* وین خشک لعل غرقه در خون حسین تست  
این مرکز محیط شهادت که موج خون \* افشاند تا به دامن گردون حسین تست  
این نیری که کرده به دریای خون غروب \* وز شرق نیزه سر زده بیرون حسین تست  
این مصحف حروف مقطع که ریخته \* اجزای او به صفحه هامون حسین تست  
این مظهر تجلی بیچند و چون که هست \* از چند و چون، جراحش افزون حسین  
تست

این گوهر ثمین که به خاکست و خون دفین \* مانند اسم اعظم مخزون حسین تست  
این هادی عقول که در وادی غمش \* عقل جهانیان شده مجنون حسین تست  
این کشتی نجات که طوفان ما تمش \* اوضاع دهر کرده دگرگون حسین تست  
آنگاه رو به خلوت ام المصاب کرد \* وز سوز دل به مادر دل خون خطاب کرد  
" کمپانی " \*

بر گرد حریم تو دست طلب ماست  
گر عشق تو در فلب بشر خانه بگیرد \* گنجی است، که جا در دل ویرانه بگیرد  
در منزل اجلال تو، در حال خبردار \* جبریل امین، پرده آن خانه بگیرد  
بر گرد حریم تو، که دست طلب ماست \* چون دامن شمعی است، که پروانه بگیرد  
از لشکر شیطان، دگر این دل نهراسد \* گر قلب مرا عشق تو جانانه بگیرد  
مستانه بکوبد به سر هر دو جهان پای \* از دست تو هر شخص که پیمانہ بگیرد  
جز رشته انس تو دگر سلسله ای نیست \* تا اینکه قرار این دل دیوانه بگیرد  
عشق تو ز هر کس که خریدار غم توست \* اول، دل او بابت بیعانه بگیرد  
دیگر به عطای دگران نیست نیازش \* هر کس که ز تو مزد کریمانه بگیرد  
نگذاشت فداکاری تو سنگر دین را \* با زور و ستم زاده مرجانه بگیرد



از غیرت تو همه خیمه گهت سوخت \* می خواست حریم تو چو بیگانه بگیرد  
پاس ادب توست که عباس نگهداشت \* تا دور تر از قبر تو کاشانه بگیرد  
چون زینب تو کیست که در قید اسارت \* دست همه اطفال تو مردانه بگیرد  
حیف است که ای زینت دامان پیمبر \* بر نیزه، سرت، گرد غریبانه بگیرد  
حیف است از آن زلف که زهرا زده شانه \* سر پنجه دشمن عوض شانه بگیرد  
حیف است که بر بوسه گه جد تو احمد \* خاکستر و خون، روی تو ریحانه بگیرد  
ویرانه بهانه است که می خواست رقیه \* از چهره تو، بوسه یتیمانه بگیرد  
رخصت بده این مرغ دل زار " حسان " را \* تا در حرم محترمت لانه بگیرد  
" حسان "

زمین کعبه همچون کربلا نیست  
نبی ما محمد گاه گاهی \* به اقلیم یمن بودش نگاهمی  
ندانم اندر آن صحرا چه دیدی \* کزو بوی خدا را می شنیدی  
به هر گلشن گلی روید خدائی \* در آن گل هست بوی آشنائی  
به هر رنگی گل توحید روید \* دهد بوی خدائی تا که بوید  
اگر امروز آن بو در یمن نیست \* و در آن چوپان عارف در قرن نیست  
برو بو کن زمین کربلا را \* کز آنجا بشنوی بوی خدا را  
مگر ای کربلا خاک بهشتی \* که خاکی مشک بو عنبر سرشتی  
اگر خاکی به معجز کیمیایی \* بهشتی؟ کعبه عرش علائی  
زمین کعبه همچون کربلا نیست \* که او آغشته با خون خدا نیست

اگر خاک تو را دستی ببیزد \* به جای خاک، خون و اشک ریزد  
و گر بستند بر اهل حرم آب \* تو را اشک یتیمان کرد سیراب  
نه از آب فرات است این غم تو \* که گرید آسمان بر ماتم تو  
تو را دیگر چه حاجت بر فرات است \* که پیش اشک ما صد دجله مات است  
چه زیورها که زیب سینه توست \* چه گوهرها که در گنجینه توست  
یکی یاقوت خون، حلق اصغر \* یکی نافه ز مشکین موی اکبر  
کنار بیرق سبزی نگونسار \* فتاده دست سردار علمدار  
درخشد چون ثریا در دل شب \* چو مروارید غلطان اشک زینب  
تو در گنجینه داری گوشواره \* به یاد گوشهای پاره پاره  
فتاده دست دیو این بیابان \* نه انگشتر که انگشت سلیمان  
تن پاکی که در خاكت نھان است \* عزیزش دار کو جان جهان است

پناه رهروان راه عشق است \* شهیدان خدا را شاه عشق است  
کتاب وحی شمع خانه او \* پیمبرها به جان پروانه او  
کتاب اعظم و آیات رحمت \* جهان عشق و دنیای فضیلت  
از آن روزی که او شد کربلائی \* نهان شد در تو اوصاف خدائی  
فلك با ماه و خورشیدی که دارد \* چو تو منظومه شمسى ندارد  
بگو ای خاک با خورشید گردون \* میا از حجله گاه شرق بیرون  
که اینجا روی نی خواهد درخشید \* سری روشن تر از صد ماه و خورشید  
که يك نی آفتاب روز محشر \* بلند است از زمین الله اکبر  
کنار آفتاب قله طور \* سر ماه بنی هاشم دهد نور  
به گرد نیزه این ماه پاره \* کند گردش سر دهها ستاره  
مگر لیلی زده بر موی او دست \* که ماه روی اکبر در خسوف است

خداوندا! بدین انوار رحمت \* بدین شیران میدان شهامت  
بدین خورشید و این ماه و ستاره \* بدین تنهای پاک پاره پاره  
به دور خیمه های نیم سوزش \* به خون جبهه عالم فروزش  
به هر عضوی که چون اوراق قرآن \* ز هم پاشیده از سم ستوران  
بدین صحرای سوزان غم انگیز \* به خاک کربلای مشک آمیز  
که این شور حسینی جاودان باد \* جهان از یمن خونش در امان باد  
ببر با این شعاع مشعل حق \* بشر را تا جمال خیر مطلق  
مسلمان در دو عالم در پناهِش \* سر صدها " ریاضی " خاک راهش  
" ریاضی یزدی "

فصل پنجم  
فهرست های کتاب  
فهرست مآخذ و منابع ادعیه  
فهرست مآخذ خطبه ها  
فهرست مآخذ احادیث  
فهرست مطالب

۱ \* (فهرست منابع ادعیه) \*

- فهرست منابع ادعیه

۱ - این تسبیح را راوندی در دعوات: ۹۲ مرسلا نقل کرده، و از آن بحار ۹۴: ۲۰۵ ذکر نموده است.

۲ - این مناجات را ابن شهر آشوب در مناقبش ۴: ۶۹ از کتاب عیون المجالس آورده، و در بحار ۴۴: ۱۹۳ از آن کتاب نقل کرده است.

۳ - این دعا در الحدائق الوردية في حقائق اجلاء النقشبندية: ۳۳ آمده است.

می گویم: این دعا را اربلی در کشف الغمة ۱: ۴۱۴ با اسناد به امام حسن (علیه السلام) آورده، از آن در بحار ۹۹: ۱۹۷ نقل شده است، با این اسناد در عدد القویة: ۳۵ نیز آمده است.

۴ - این دعا را سید بن طاووس در مهج الدعوات: ۱۵۷ بدون سند ذکر کرده است.

همچنین کفعمی در مصباحش: ۳۰۴ آن را آورده است.

۵ - این دعا را اربلی در کشف الغمة ۲: ۶۳ از راشد بن ابی روح انصاری نقل کرده است.

۶ - این دعا در درة الباهرة: ۲۴ آمده، و در بحار ۷۸: ۱۲۷ نقل شده است.

- همچنین در نزهة الناظر: ۸۳، كشف الغمة ۲: ۳۱، مقصد الراغب: ۱۳۸، محجة البيضاء ۴: ۲۲۷ آمده است.
- ۷ - این دعا را بحار ۱۰۲: ۳۰۰ از بعضی از کتب اصحاب نقل کرده، و از آن در مستدرک الوسائل ۲: ۳۷۳ آمده است.
- ۸ - این دعا را سید بن طاووس در مهج الدعوات: ۴۸، از کتاب عمل ماه رجب و شعبان و رمضان تألیف احمد بن محمد بن عبد الله بن عباس، از ابی الطیب حسن بن احمد بن محمد بن عمر بن صباح قزوینی، و ابو الصباح محمد بن احمد بن محمد بن عبد الرحمان بغدادی، از استاد شان نقل کرده، از آن در بحار ۸۵: ۲۱۴ آمده است.
- ۹ - این دعا را سید بن طاووس در مهج الدعوات: ۴۹ با سند دعای قبل آورده است، از آن در بحار ۸۵: ۲۱۵ آمده است.
- ۱۰ - این دعا در کتاب کنز العمال ۸: ۸۲، رقم: ۲۱۹۹۲ آمده است. همچنین در مسند احمد بن حنبل ۱: ۲۰۱، آن را با سندش از عبد الله، از پدرش، از یزید، از شریک بن عبد الله، از ابی اسحاق، از یزید بن ابی مریم، از ابی الحوراء، از امام حسین (علیه السلام) آورده است.
- ۱۱ - این دعا در مقتل خوارزمی ۱: ۱۵۲ آمده، از آن در احقاق الحق ۱۱: ۴۲۴ ذکر کرده است.
- ۱۲ - این دعا را سید بن طاووس در مهج الدعوات: ۱۵۷ با ارسال نقل کرده است، از آن در بحار ۸۶: ۳۱۶ آمده است.



۱۳ - این دعا را حمیری در قرب الاسناد: ۱۵۷ از سندی بن محمد، از ابی البختری، از امام صادق، از پدرش، از جدش (علیهم السلام) نقل کرده، و از آن در بحار ۹۱: ۳۲۱، مستدرک الوسائل ۶: ۱۹۷ آمده است. همچنین صدوق در من لا یحضره الفقیه ۱: ۵۳۷ آن را آورده است. و نیز در بحار ۴۴: ۱۸۷ از کتاب عیون المعجزات نقل شده است.

۱۴ - این دعا را ابن قتیبه در عیون الاخبار ۲: ۲۷۹ آورده است.

۱۵ - این دعا را کلینی در کافی ۳: ۱۸۹ بسندش از عده ای از اصحاب، از سهل بن زیاد، و علی بن ابراهیم، از پدرش، جمیعا، از حسن بن محبوب، از زیاد بن موسی، از عامر بن سمط آورده است، از آن در بحار ۴۴: ۲۰۲، ۸۱: ۳۹۳ نقل شده است.

این دعا را کلینی با اختلافی در کافی ۳: ۱۸۸، با سندش از عده ای از اصحاب، از ابن ابی نجران، از صفوان جمال، از امام صادق، از امام حسین (علیه السلام) نقل کرده است، از آن شیخ در تهذیب ۳: ۱۹۷، و از آن دو وسائل ۳:

۷۱، محجة البیضاء ۲: ۵۱ آورده است.

و نیز این دعا را صدوق در من لا یحضره الفقیه ۱: ۱۶۸ از صفوان بن مهران، و حمیری در قرب الاسناد: ۶۰، از سندی بن محمد، از صفوان نقل، و از آن دو وسائل ۳: ۷۰ ذکر کرده است.

۱۶ - این دعا را بحار ۴۴: ۳۲۸ از مقتل محمد بن ابی طالب موسوی آورده است.

همچنین خوارزمی در مقتلش ۱: ۱۸۶ آن را ذکر کرده است.

- ۱۷ - این دعا را طریحی در منتخب: ۴۲۲ آورده است.
- ۱۸ - این دعا را سید بن طاووس در لهوف: ۴۴، وابن نما در مشیر الاحزان: ۴۴ آورده، و از آن دو در بحار ۴۴: ۳۷۴ و ۳۸۲ آمده است. همچنین این دعا را طریحی در منتخب: ۴۳۷ آورده است.
- قندوزی در ینایع الموده: ۴۰۵ آن را با اختلافی آورده است.
- ۱۹ - این دعا در بحار ۴۴: ۳۸۲ از مصادر مختلف نقل شده است. همچنین خوارزمی در مقتلش: ۲۲۷ آن را آورده است.
- ۲۰ - این دعا را سید در لهوف: ۳۵ آورده، و از آن در بحار ۴۴: ۳۸۱ نقل شده است.
- همچنین طبری در تاریخش ۷: ۳۰۸، و این اثر در کاملش ۳: ۲۳۸، و خوارزمی در مقتلش ۱: ۲۳۴ آن را نقل کرده اند.
- ۲۱ - این دعا را مسعودی در مروج الذهب ۳: ۷۰ آورده است.
- ۲۲ - این دعا را مفید در ارشادش: ۲۳۱، وطبرسی در اعلام الوری: ۲۳۸، وفتال در روضة الواعظین: ۱۸۳، وابی مخنف در مقتلش: ۱۰۷ آورده است.
- در بحار ۴۴: ۳۹۲ از این مصادر دعا را ذکر می کند.
- ۲۳ - این دعا را مفید در ارشادش: ۲۳۳ آورده، و از آن در بحار ۴۵: ۴، مستدرک الوسائل ۱۱: ۱۱۲ آمده است.
- همچنین ابی مخنف در مقتلش: ۱۱۵ آن را آورده است.
- ۲۴ - این دعا در بحار ۴۵: ۱۰ آمده است.

- همچنین سید در لهوف: ۴۳ این دعا را با اختلافی ذکر می کند.
- ۲۵ - این دعا را محدث نوری در مستدرک ۴: ۳۹۲، از کتاب تبر المذاب تألیف یکی از علماء شافعی آورده است.
- ۲۶ - این دعا را أبو الفرج اصفهانی در مقاتل الطالبیین: ۸۵ با سندش از احمد بن سعید، از یحیی بن حسن، از عده زیادی، از محمد بن ابی عمیر، و از احمد بن عبد الرحمان بصری، از عبد الرحمان بن مهدی، از حماد بن سلمه، از سعید بن ثابت نقل کرده است، از آن در بحار ۴۵: ۴۵ آمده است.
- ۲۷ - این دعا در بحار ۴۵: ۴۲ آمده است.
- ۲۸ - این دعا در لهوف: ۴۹، مثیر الاحزان: ۶۹، مقاتل الطالبیین: ۷۶ آمده است.
- ۲۹ - این دعا را شیخ مفید در ارشاد: ۲۴۰، طبرسی در اعلام الوری: ۲۴۷، ابن نما در مثیر الاحزان: ۷۰، و نیز در کتاب مقتل الحسین (علیه السلام): ۱۷۳ آمده است.
- همچنین در بحار ۴۵: ۴۷ با اختلافی نقل شده است.
- ۳۰ - این دعا را سبط ابن جوزی در تذکرة الخواص: ۲۵۲ از هشام بن محمد آورده است.
- ۳۱ - این دعا در معالی السبطين ۱: ۴۲۳ آمده است.
- ۳۲ - این دعا را قندوزی در ینابیع المودة: ۳۴۵ نقل می کند.
- ۳۳ - این دعا را در بحار ۴۵: ۳۶ آورده است.

۳۴ - این دعا را طبرسی در اعلام الوری: ۲۴۹، و مفید در ارشاد: ۲۴۱، وابن نما در مشیر الاحزان: ۷۴، نقل می کنند و از آنها در بحار ۴۵: ۵۳ آمده است.

همچنین طبري در تاريخش ۳: ۳۳۳، وابن اثير در كامل ۲: ۵۷۱ آن را با سندش از سليمان بن راشد، از محمد بن مسلم آن را با کمی اختلاف آورده اند.

۳۵ - این دعا در بحار ۴۵: ۵۲ آمده است.  
می گویم: قسمتی از این دعا را ابی مخنف در مقتلش: ۱۸۹ آورده و گوید: این دعا را آن حضرت بعد از آنکه تیر در دهان ایشان واقع شد خواندند.

۳۶ - این دعا را سید بن طاووس در لهوف: ۵۱، و شیخ مفید در ارشاد: ۲۲۴ آورده اند، از این دو در بحار ۴۵: ۵۰ آمده است.  
همچنین ابن اثير در كامل ۲: ۵۷۱ آن را با کمی اختلاف آورده است.

۳۷ - این دعا را گنجی شافعی در کفایة الطالب: ۴۳۱، با سندش از محمد بن هبة الله، از احمد بن خطیب، از حسن بن محمد خلال، از عبد الواحد بن علی قاضی، از حسین بن اسماعیل ضبی، از عبد الله بن شبيب، از ابراهیم بن مندر، از حسین بن زید بن علی بن حسین، از حسن بن زید بن حسن بن علی، از مسلم بن رباح مولی علی بن ابی طالب (علیه السلام) آورده است.

همچنین ابن عساکر در تاريخش ۴: ۳۳۸ و خوارزمي در مقتل ۲: ۳۴

آن را آورده اند.

- ۳۸ - این دعا را سید بن طاووس در لهوف: ۵۴ نقل کرده است.  
۳۹ - این دعا را شیخ طوسی در مصباحش: ۸۲۸، و سید بن طاووس در اقبال الاعمال: ۶۹۰ آورده، از این دو کتاب در بحار ۱۰۱: ۳۴۸ نقل کرده است.

همچنین کفعمی در بلد الامین: ۱۸۶۰ آن را ذکر کرده است.  
می گویم: در مصادر بعد از ذکر دعا آمده است که این دعا آخرین دعائی است که آن حضرت در روز عاشورا خواندند، و نیز از ابن عیاش روایت شده که گفت: از حسین بن علی بن سفیان بزوفری شنیدم که گفت: از امام صادق (علیه السلام) شنیدم که این دعا را در این روز می خواند و می فرمود: این از دعاهای روز سوم شعبان است که میلاد امام حسین (علیه السلام) می باشد.

- ۴۰ - این دعا را قندوزی در ینابیع الموده: ۳۴۸ آورده است.  
۴۱ - این دعا را سید بن طاووس در لهوف: ۳۰ نقل کرده است.  
همچنین در انساب الاشراف ۳: ۱۸۵، تاریخ طبری ۷: ۳۰۶، کامل ابن اثیر ۳: ۲۸۲، مقتل خوارزمی ۱: ۲۲۶ آمده است.  
می گویم: سید این جریان را در منزل ثعلبیه، و دیگران در منزل قصر بنی مقاتل نقل کرده اند.

- ۴۲ - این دعا در مقتل خوارزمی ۲: ۲۰، و نیز در ابصار العین: ۹۹ آمده است.

- ۴۳ - این دعا را طبری در تاریخش ۷: ۳۰۴ ذکر کرده است.

- ۴۴ - این دعا را مجلسی در بحار ۴۵: ۲۱ از بعضی از مصادر نقل می کند.
- همچنین در تاریخ طبری ۷: ۳۴۷، و کامل ابن اثیر ۳: ۲۹ آمده است.
- ۴۵ - این دعا در بحار ۴۵: ۲۳ آمده است.
- ۴۶ - این دعا را ابی مخنف در مقتلش: ۱۵۸ آورده، و از آن در بحار ۴۵: ۳۰ آمده است.
- ۴۷ - این دعا را سید بن طاووس در لهوف: ۳۸ آورده، از آن در بحار ۴۴: ۳۳۹، عوالم ۱۷: ۱۸۸ آمده، همچنین در مشیر الاحزان: ۲۹ این دعا نقل شده است.
- ۴۸ - این دعا را طبری در تاریخش ۳: ۳۲۹ با سندش از ابی مخنف، از عبد الله بن عاصم، از ضحاک آورده، و ابن اثیر در کامل ۲: ۵۶۹ آن را ذکر نموده است.
- ۴۹ - این دعا را حرانی در تحف العقول: ۱۷۰ آورده، از آن در بحار ۷۸: ۱۲۰ آمده است.
- ۵۰ - این دعا را ابن اعثم در فتوح ۵: ۳۵، و خوارزمی در مقتل الحسین (علیه السلام) ۱: ۱۹۵ در نامه ایشان به اهل کوفه آورده اند.
- ۵۱ - این دعا در کتاب اخبار الطوال: ۲۴۵ از آن حضرت نقل شده است.
- ۵۲ - این دعا را فرات بن ابراهیم در تفسیرش: ۱۷۲ با سندش از سلیمان بن محمد بن ابی عطوس، از ابن عباس آورده است.

۵۳ - این دعا را مجلسی در بحار ۴۴: ۳۸۹ از بعضی از مصادر نقل کرده است.

همچنین در خوارزمی در مقتل ۱: ۲۴۵ این دعا را نقل می کند.

۵۴ - این دعا را مجلسی در بحار ۴۵: ۴۳ از مصادری نقل کرده است. همچنین در تاریخ طبری ۷: ۳۵۸، و کامل ابن اثیر ۳: ۲۹۳، ارشاد مفید: ۲۳۸ آمده است.

می گویم: نفرین امام در مورد قطع نسل او کلی می باشد، و با مراجعه به دو کتاب مهم در نسب شناسی: "نسب زبیری" و "جمهره ابن حزم" معلوم می گردد که از نسل عمر سعد پس از نوه او "ابو بکر بن حفص" که مدت خیلی پس از پدرش حفص زنده بود، کسی باقی نمانده است، و نیز منظور امام (علیه السلام) از قطع نسب خودشان از طریق علی اکبر بوده است، چرا که نسب ایشان از طریق امام سجاد (علیه السلام) ادامه پیدا کرد.

۵۵ - این دعا را سید در لهوف: ۵۳ آورده است.

۵۶ - این دعا را قندوزی در ینایع المودة: ۳۴۸ آورده است.

۵۷ - این دعا را ابن شهر آشوب در مناقبش ۴: ۵۶، و گنجی شافعی در کفایة الطالب: ۴۳۵ آورده اند.

۵۸ - این دعا را گنجی شافعی در کفایة الطالب: ۴۳۴، و فتال در روضة الواعظین: ۱۸۸، وطبری در ذخائر العقبی: ۱۴۴، و شیخ مفید در ارشاد: ۲۴۰، و ابی مخنف در مقتلش: ۱۸۹ آورده اند.

همچنین ابن حمزه در ثاقب المناقب: ۳۴۱، و ابن شهر آشوب در مناقبش ۴: ۵۶، آن ذکر کرده اند.

در کتاب مدینه المعاجز: ۲۴۱ این دعا از این کتب نقل شده است.  
۵۹ - این دعا را ابن شهر آشوب در مناقبش ۴: ۵۶، و فتال در  
روضه الواعظین: ۱۸۲، و ابی مخنف در مقتلش: ۹۸، و ابن نما در  
مثیر الاحزان: ۷۱، و ابن جوزی در تذکرة الخواص: ۲۴۷ آورده اند، از آنان  
در بحار ۴۵: ۳۰۱ و ۳۱۰ نقل شده است.

۶۰ - این دعا را ابن نما در مثیر الاحزان: ۶۴ آورده، و از او در بحار  
۴۵: ۳۱ نقل شده است.  
۶۱ - این دعا را شیخ صدوق در امالی: ۱۳۴، با سندش از محمد بن  
عمر بغدادی، از حسین بن عثمان، از ابراهیم بن عبیدالله، از مریسه دختر  
موسی بن یونس، از صفیه دختر یونس، از بهجة دختر حارث، از عبد الله بن  
منصور، از امام صادق (علیه السلام) روایت کرده، و از آن در بحار ۴۴: ۳۱۷ نقل  
شده است.

همچنین مسعودی در اثبات الوصیة: ۱۴۲، و طبرسی در اعلام  
الوری: ۲۴۴، و طبری در ذخائر العقبی: ۱۴۴، آن را ذکر نموده اند، و از  
بعضی از این مصادر در مدینه المعاجز: ۲۴۱ آمده است.  
۶۲ - این دعا را مفید در ارشادش: ۲۳۶ آورده، و از آن در بحار  
۴۵: ۱۳ نقل شده است.

همچنین ابن شهر آشوب در مناقبش ۴: ۵۶، از ابن بطه در ابانة، و  
ابن جریر در تاریخش نقل نموده، و از آن در بحار ۴۵: ۳۰۱ آمده است.  
و نیز در عیون المعجزات: ۶۵، و از آن در بحار ۴۴: ۱۸۷ ذکر شده  
است.



- ۶۳ - این دعا را صدوق در امالی: ۱۳۴ با سندی که در دعای ۴۳ نقل شد آورده، و از آن در بحار ۴۴: ۳۱۷ آمده است. همچنین فتال در روضة الطالبین: ۱۸۵ آن را ذکر می کند. و نیز در مقاتل الطالبیین: ۷۸ با اختلافی این دعا آمده، و در بحار ۴۵: ۱۵ آورده است.
- ۶۴ - این دعا در بحار ۴۵: ۳۰۲ آمده است. همچنین صدوق در امالی خود: ۱۳۴ با سند دعای ۴۳ این دعا را آورده، و فتال در روضة الواعظین آن را بدون سند نقل می کند.
- ۶۵ - این دعا را قندوزی در ینایع الموده: ۴۱۰ آورده است.
- ۶۶ - این دعا را ابن اعثم کوفی در فتوح ۵: ۱۰۸ آورده است.
- ۶۷ - این دعا در کتاب احتجاج طبرسی ۱: ۲۷۵ از امام حسن (علیه السلام) آمده است.
- ۶۸ - این دعا را شیخ مفید در ارشادش: ۲۹۰، از ربیع، از امام صادق، از جدش امام حسین (علیهما السلام) نقل، و از آن در بحار ۴۷: ۱۷۵ آمده است.
- همچنین طبرسی در اعلام الوری: ۲۷۸ این دعا را ذکر می کند. این دعا با اختلافی در نور الابصار: ۱۴۶، و فیات الاعیان ۲: ۲۹۴ آمده است.
- ۶۹ - این دعا را شیخ صدوق در کمال الدین ۱: ۲۶۵ با سندش از ابی الحسن احمد بن ثابت دوالیبی، از محمد بن فضل نحوی، از محمد بن علی بن عبد الصمد کوفی، از علی بن عاصم، از محمد بن علی بن موسی،

از پدرش علی، از جدش موسی، از پدرش امام صادق و او از پدران او از امام حسین (علیهم السلام) نقل کرده است.

همچنین کفعمی در مصباحش: ۳۰۴، و طبرسی در اعلام الوری : ۴۰۱ این دعا را آورده اند.

۷۰ - این دعا را سید بن طاووس در جمال الاسبوع: ۱۷۶، آورده، از آن در بحار ۹۱: ۱۸۴ آمده است.

همچنین سید در مصباح الزائر: ۲۷۰ این دعا را نقل می کند، از آن در بحار ۱۰۱: ۲۸۸ آمده است.

می گویم: این دعا را سید در اقبال الاعمال: ۷۱۴ با اختلافی از کتاب طرازی، به نقل از خط شیخ ابی حسین محمد بن هارون نقل کرده و گوید: " از نماز شب نیمه شعبان کنار قبر امام حسین (علیه السلام) "، از آن در بحار

۱۰۱: ۳۴۲ آمده است.

۷۱ - این دعا را طبرسی در مکارم الاخلاق ۲: ۱۲۲، رقم: ۲۳۳۰، آورده، و از آن در بحار ۹۱: ۳۵۸ نقل شده است.

۷۲ - این دعا را سید بن طاووس در مهج الدعوات: ۲۹۸ آورده و از آن در بحار ۹۴: ۳۷۵ نقل شده است.

همچنین کفعمی در مصباحش: ۲۱۵ آن را ذکر می کند.

۷۳ - این دعا را سید بن طاووس در مهج الدعوات: ۱۱ نقل می کند، و از آن در بحار ۹۴: ۲۶۵ آمده است.

۷۴ - این دعا را ابن بسطام در طب الائمة (عليهم السلام)، با سندش از عبد الله بن يحيى بزاز، از علي بن مسكين، از عبد الله بن فضل نوفلي، از پدرش، از امام حسين (عليه السلام) نقل کرده، و از آن در بحار ۹۵: ۲۲۰ آمده است.

۷۵ - این دعا را طبرسي در مكارم الاخلاق ۲: ۲۷۲، رقم: ۲۶۲۶ آورده، از آن در بحار ۹۵: ۹۵ نقل شده است.

۷۶ - این دعا را ابن بسطام در طب الائمة (عليهم السلام): ۳۳ با سندش از ابراهيم بن محمد اودی، از صفوان جمال، از امام صادق، از پدرش، از امام سجاده، از امام حسين (عليه السلام) آورده، و از آن در بحار ۹۵: ۵۸ آمده است.

همچنين كفعمي در مصباحش: ۱۵۶ آن را ذکر می کند.

۷۷ - این دعا را ابن بسطام در طب الائمة (عليهم السلام): ۳۳، با سندش از حنان بن جابر، از محمد بن علي صيرفي، از حسين اشقر، از عمرو بن ابي مقدم، از جابر جعفی، از امام باقر (عليه السلام) آورده است، و از آن در بحار ۹۵: ۸۴ آمده است.

می گویم: این دعا در طب الائمة (عليهم السلام) به امام حسن (عليه السلام) و در بحار به امام حسين (عليه السلام) منسوب شده است.

۷۸ - این دعا را سيد در اقبال: ۳۳۹ نقل می کند، و از آن در بحار ۹۸: ۲۱۶ آمده است.

همچنين كفعمي در بلد الامين: ۲۵۱ آن را آورده، و از آن در بحار ۹۸: ۲۱۳ ذکر شده است.

می گویم: در بلد الامین از " انا الفقیر فی غنای " تا آخر دعا نیامده است و تنها در بعضی از نسخه های خطی اقبال موجود است، و در قدیمی ترین نسخه اقبال که وجود دارد این قسمت دعا موجود نیست، و در نسخه هایی از اقبال که این دعا ذکر شده در حاشیه آنها مذکور است که در نسخه های مورد اعتماد این قسمت موجود نیست، و به خاطر احتیاط در نقل ادعیه این قسمت را بعنوان زیاده ای در دعا ذکر کردیم، و خدا داناست.

- ۲ - مصادر خطبه ها
- ۱ - این خطبه را حرانی در تحف العقول: ۲۴۴ آورده است.
- ۲ - این خطبه را حرانی در تحف العقول: ۲۳۹ آورده است.
- ۳ - این خطبه را اربلی در كشف الغمة ۲: ۲۹ نقل می کند، از آن در بحار ۷۸: ۱۲۱ حدیث ۴ آورده است.
- همچنین حلوانی در نزهة الناظر: ۸۱ این خطبه را آورده است. و نیز در مقصد الراغب: ۱۳۶ (مخطوط) این خطبه آمده است. قسمتهایی از این خطبه را دیلمی در اعلام الدین: ۲۹۸، و نیز در الدرّة الباهرة: ۲۴ آمده، و در بحار ۷۸: ۱۲۷ از اعلام الدین نقل می کند.
- ۴ - این خطبه را اربلی در كشف الغمة ۲: ۳۰ آورده، از آن در بحار ۷۸: ۱۲۴ نقل می کند.
- همچنین در نزهة الناظر: ۸۱، مقصد الراغب: ۱۲۶ (مخطوط) این خطبه آمده است.
- \* (فهرست منابع خطبه ها) \*
- ۵ - این خطبه را منقری در کتاب وقعه صفین: ۱۱۴ نقل کرده است.
- ۶ - این خطبه را طبرسی در احتجاج: ۲۹۹، وابن شهر آشوب در مناقب ۴: ۶۷ آورده اند، از این دو در بحار ۴۴: ۲۰۵ نقل شده است.

- ۷ - این خطبه را طبرسي در احتجاج: ۲۹۶، و سلیم بن قیس در کتابش: ۲۰۷ را نقل کرده اند.
- ۸ - این خطبه را حرانی در تحف العقول: ۲۳۷ ذکر کرده است. می گویم: مرحوم حرانی که از دانشمندان بزرگ قرن چهارم است، اگرچه این خطبه را از امام نقل کرده ولی محل و تاریخ ایراد آن را متذکر نشده است، ولی قرائن و شواهد و محتوای این خطبه نشان می دهد که این خطبه همان خطبه ایست که آن حضرت در " منی " ایراد نموده است. می گویم: ذکر این نکته لازم است که بعضی از محققین این خطبه را ادامه خطبه قبل دانسته و این دو را يك خطبه به حساب آورده اند.
- ۹ - این خطبه را سید بن طاووس در لهوف: ۲۵ و اربلی در کشف الغمة ۲: ۲۹ به نقل از کمال الدین ابن طلحة آورده اند، از آن دو در بحار ۴۴: ۳۶۶ نقل می کند.
- همچنین در مثير الاحزان: ۴۱، نزهة الناظر: ۸۶ این خطبه آمده است.
- ۱۰ - این خطبه را طبري در تاریخش ۷: ۲۹۴، و مفید در ارشاد: ۲۲۳ آورده اند.
- ۱۱ - این خطبه را طبري در تاریخش ۷: ۲۹۷، و ابن اثیر در کاملش ۳: ۲۸۰، و مفید در ارشاد: ۲۲۴، و خوارزمي در مقتل: ۲۳۱، و نیز در بحار ۴۴: ۳۷۶ آورده اند.
- ۱۲ - این خطبه را طبري در تاریخش ۷: ۲۹۷، و ابن اثیر در کاملش

۳: ۲۸۰، ومفید در ارشاد: ۲۲۴، و خوارزمی در مقتل: ۲۳۱، و نیز در بحار  
 ۴۴: ۳۷۶ آورده اند.

۱۳ - این خطبه را طبری در تاریخش ۷: ۳۰۰، وابن اثیر در کاملش  
 ۳: ۲۸۰، و خوارزمی در مقتلش ۱: ۲۳۴، و نیز در انساب الاشراف ۳: ۱۷۱  
 نقل کرده اند.

می گویم: این خطبه را خوارزمی بعنوان نامه آن حضرت به سران  
 کوفه نقل کرده است.

۱۴ - این خطبه را سید بن طاووس در لهوف: ۳۴، و اربلی در کشف  
 الغمة: ۲: ۳۲ آورده اند، از آنها در بحار ۴۴: ۳۸۱ نقل می کند.  
 ابن شهر آشوب این خطبه را در مناقب آل ابی طالب ۴: ۱۰۰ آورده،  
 از آن در بحار ۴۴: ۱۹۲ نقل می کند.

حرانی در تحف العقول: ۲۴۵ با اختلافی آن را ذکر می کند، از آن در  
 بحار ۷۸: ۱۱۶ آمده است.

این خطبه به این لفظ و الفاظ دیگر در این مصادر آمده است:

خوارزمی در مقتل الحسین (علیه السلام) ۲: ۳، ذهبی در تاریخ الاسلام  
 ۲: ۳۴۵، و در سیر اعلام النبلاء ۳: ۲۰۹، وطبری در ذخائر العقبی: ۱۴۹، و  
 زبیدی در الاتحاف ۱۰: ۳۲۰، ابن عبدربه در العقد الفرید ۲: ۲۱۸، طبرانی در  
 تاریخ الامم والملوک ۴: ۳۰۵، أبو نعیم در حلیة الاولیاء ۲: ۳۹، طبرانی در  
 المعجم الکبیر: ۱۴۶ (مخطوط)، ابن عساکر در تاریخ دمشق (بر اساس

آنچه در منتخب آنست ۴: ۳۳۳)، و نیز در وسیلة آمال: ۱۹۸، مقصد الراغب: ۱۳۸ (مخطوط)، در احقاق الحق ۹: ۴۱۵ و ۱۱: ۶۰۵ این خطبه را از مصادر بالا ذکر می کند.

۱۵ - این خطبه را طبري در تاريخش ۷: ۳۲۱، وابن اثير در كاملش ۳: ۲۸۵، مفيد در ارشاد: ۲۳۱، سيد در لهوف: ۷۹، خوارزمي در مقتل ۱: ۲۴۱ نقل کرده اند.

می گویم: در طبري جمله "وقد اخبرني" نیامده است.

۱۶ - این خطبه را صدوق در معاني الاخبار: ۲۸۹ آورده است.

۱۷ - این خطبه را مفيد در ارشاد: ۲۳۴ آورده، از آن در بحار ۶۵: ۶ آورده است.

همچنين طبري در تاريخش ۷: ۳۲۸، ابن اثير در كاملش ۳: ۲۸۷ این خطبه را با اختلافاتی نقل کرده اند.

۱۸ - این خطبه را سيد بن طاووس در لهوف: ۴۲ و حرانی در تحف

العقول: ۲۴۰ آورده اند، از آن دو در بحار ۴۵: ۱۰ نقل می کند.

همچنين طبرسي در احتجاج: ۳۰۰ با اختلافاتی این خطبه را آورده،

از آن در بحار ۴۵: ۸۳ نقل می نماید.

و نیز ابن شهر آشوب در مناقب آن را آورده، از آن در بحار ۴۵: ۸ ذکر می نماید.

۱۹ - این خطبه را صدوق در امالي: ۱۳۵ نقل کرده است.



۲۰ - این خطبه را در بحار ۵: ۴۵ از مناقب ابن شهر آشوب ۴: ۱۰۰ آمده است.

۲۱ - این خطبه را سید بن طاووس در لهوف: ۴۳ آورده است.

۲۲ - این خطبه را مقرر در مقتل الحسین (علیه السلام) آورده است.

- ۳ - فهرست منابع احادیث
- ۱ - تحف العقول: ۲۴۰، بحار الانوار ۷۸: ۱۲۱
- ۲ - تحف العقول: ۲۴۶، بحار الانوار ۷۸: ۱۱۷
- ۳ - تاریخ طبري ۷: ۲۱۶، کامل ابن اثیر ۳: ۲۶۲، ارشاد مفید: ۲۰۰،  
مشیر الاحزان: ۱۰، لهوف: ۱۹.
- ۴ - نزهة الناظر: ۸۰، علل الشرايع: ۹، کنز الفوائد ۱: ۱۵۱، بحار  
الانوار ۵: ۲۱۲، ۲۳: ۸۳ و ۹۳.
- ۵ - تاریخ طبري ۷: ۲۳۵، کامل ابن اثیر ۳: ۲۶۷، ارشاد مفید: ۲۰۴،  
مقتل خوارزمی ۱: ۱۹۵.
- ۶ - كشف الغمة ۲: ۳۲.
- ۷ - نزهة الناظر: ۸۸، مقصد الراغب: ۱۳۸، اعلام الدين: ۲۹۸، بحار  
الانوار ۷۸: ۱۲۸.
- ۸ - تحف العقول: ۲۴۳.
- می گویم: این حدیث را کلینی در کافی ۵: ۹، و صدوق در خصال  
: ۲۴۰، و شیخ طوسی در تهذیب ۶: ۲۱۷ به سندشان از امام صادق (علیه السلام)  
\* (فهرست منابع احادیث) \*
- آورده اند، از آنها در وسائل ۱۵: ۲۵ آمده است.

- ٩ - بحار الانوار ٧٨ : ١٠٢
- ١٠ - بحار الانوار ٧٨ : ١٢٧
- ١١ - تحف العقول: ٢٤٦، بحار الانوار ٧٨ : ١١٧
- ١٢ - تحف العقول: ٢٤٨، بحار الانوار ٧٨ : ١٢٠
- ١٣ - كشف الغمة ٢ : ٢٩، نزهة الناظر: ٨١
- ١٤ - تحف العقول: ٢٤٥.
- ١٥ - كنز الفوائد ٢ : ٣٢، بحار الانوار ٧٨ : ١٢٧
- ١٦ - تحف العقول: ٢٢٤٦.
- ١٧ - تحف العقول: ٢٤٧، بحار الانوار ٧٨ : ١١٩
- ١٨ - نزهة الناظر: ٨٥، مقصد الراغب: ١٣٧
- ١٩ - اعلام الدين: ٢٩٨، بحار الانوار ٧٨ : ١٢٧
- ٢٠ - تحف العقول: ٢٤٧.
- ٢١ - تحف العقول: ٢٤٧، بحار الانوار ٧٨ : ١١٨، درة الباهرة: ٢٤، مقصد الراغب: ١٣٦، بحار ٧٨ : ١٢١
- ٢٢ - كشف الغمة ٢ : ٣٢.
- ٢٣ - تحف العقول: ٢٤٧.
- ٢٤ - اعلام الدين: ٢٩٨.
- ٢٥ - اختصاص: ٢٢٥، بحار الانوار ٧٨ : ١٢٦
- ٢٦ - كنز الفوائد ٢ : ٣٢: بحار الانوار ٧٨ : ١٢٧

- ٢٧ - تحف العقول: ٢٤٨.
- ٢٨ - تحف العقول: ٢٤٠، بحار الانوار ٧٨: ١٢١
- ٢٩ - بحار الانوار ٧٨: ١١٨
- ٣٠ - نزهة الناظر: ٨٨، اعلام الدين: ٢٩٨، بحار الانوار ٧٨: ١٢٨
- ٣١ - اعلام الدين: ٢٩٨، بحار الانوار ٧٨: ١٢٨
- ٣٢ - نزهة الناظر: ٨١، كشف الغمة ٢: ٣٠، بحار الانوار ٧٨: ١٢٢
- ٣٣ - نزهة الناظر: ٨٠، مقصد الراغب: ١٣٤
- ٣٤ - تحف العقول: ٢٤٥، كشف الغمة ٢: ٣٢، نزهة الناظر: ٨٧،  
بحار الانوار ٧٨: ١١٧
- ٣٥ - نزهة الناظر: ٨٥، مقصد الراغب: ١٣٧، اعلام الدين: ٢٩٨،  
درة الباهرة: ٢٤، بحار الانوار ٧٨: ١٢٧ و ١٢٨
- ٣٦ - كنز الفوائد ٢: ٣٢، بحار الانوار ٧٨: ١٢٧
- ٣٧ - كنز الفوائد ٢: ٣٢، بحار الانوار ٧٨: ١٢٧
- ٣٨ - تحف العقول: ٢٤٦، بحار الانوار ٧٨: ١١٧
- ٣٩ - تحف العقول: ٢٤٢.
- ٤٠ - تحف العقول: ٢٤٥، بحار الانوار ٧٨: ١١٧